

سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمہ زہرا



کتاب خانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه (سلام الله علیها) احیاگر شخصیت زن

نویسنده:

فریده مصطفوی

ناشر چاپی:

اجر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	فاطمه (سلام الله علیها) احیاگر شخصیت زن
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۱۱	فصل اول : ولادت فاطمه (علیها السلام)
۲۲	فصل دوم : ازدواج فاطمه (علیها السلام)
۳۲	فصل سوم : کمالات حضرت زهرا (علیها السلام)
۳۹	فصل چهارم : شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

فاطمه (سلام الله علیها) احیاگر شخصیت زن

مشخصات کتاب

سرشناسه : مصطفوی فریده ۱۳۱۷ - عنوان و نام پدیدآور : فاطمه (س احیاگر شخصیت زن / فریده مصطفوی (خمینی ، فاطمه جعفری مشخصات نشر : قم : اجر ، ۱۳۸۳. مشخصات ظاهری : ۱۵۲ص. شابک : ۱۱۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۵۸۰۵-۰-۶ ؛ ۱۳۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۱۳۰۰۰ریال (چاپ سوم) ؛ ۱۷۰۰۰ ریال : چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۸۰۵-۰-۰. یادداشت : چاپ دوم : زمستان ۱۳۸۴. یادداشت : چاپ سوم : تابستان ۱۳۸۵. یادداشت : چاپ چهارم : تابستان ۱۳۸۷. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق ، ۸؟ قبل از هجرت موضوع : زنان در اسلام شناسه افزوده : جعفری فاطمه رده بندی کنگره : ۱۳۸۳/۲ BP۲۷/۲ م/۵۳ف ۲ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳ شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۲۵۹۷

مقدمه

فاطمه (علیها السلام) ، احیاگر شخصیت زن : پیش از این که نقش فاطمه زهرا (علیها السلام) را در احیای حقوق و شخصیت زن مورد بحث قرار دهیم ، مناسب است نگاهی گذرا به زندگی رقت بار بانوان در گذشته های تاریخ داشته باشیم . در طول تاریخ درباره زن نظرات متضاد و ضدنقیضی اظهار شده است . ادیان الهی و مکاتب بشری نیز گرفتار طوفان تناقضات شده اند ، زیرا ادیان الهی و کتابهای آسمانی به صورت اعجاز نازل نشده اند و از این رو همواره مورد تحریف قرار گرفته اند. اینک نمونه هایی می آوریم . کارنامه زن در جهان قبل از اسلام در منطق یونان باستان ، زن موجودی است پاک نشدنی و زاده شیطان که تنها برای خدمت به مردها و اطفای آتش غریزی آنان آفریده شده است . از دیدگاه برخی دانشمندان یونانی ، بانوان به عنصری که ((گیسوان بلند و عقل کوتاه)) دارند ، نام گذاری شده اند. این تعبیرات زشت از ادبیات یونان به میان عربها رسیده و به صورت ضرب المثل درآمده است (۱) . سقراط حکیم نیز تحت تاثیر همین فرهنگ قرار گرفته و می گوید: ((سلوک با زن ، یک نوع زجر و ریاضت جانکاه است ، که برای تقویت اراده و مالکیت بر نفس ، چشیدن این زهر ، و کشیدن این زجر ، سودمند خواهد بود (۲))) . معروف است که سقراط زن تندخویی داشته که با کتاب و مطالعه سخت مخالف بوده است . نقل است روزی غرق مطالعه بود و توجه خاصی به همسرش نداشت ، وی بر حکیم خشم کرد و با دم پای پیایی بر سر او کوبید؛ به این کار هم بسنده نکرده ، یک آفتابه آب سر سقراط ریخت . سقراط گفت : فهمیدم که همیشه بعد از رعد و برق باران می بارد. در کشور ((روم)) هنگامی که زن مرتکب جرم و گناهی می شد ، روغن داغ بر بدنش می ریختند و سپس او را به دم اسب می بستند و به سرعت می رانند. آنگاه وی را با دست و پای شکسته به ستون می بستند و از فراز مجسمه ها آتش بر بدنش می ریختند (۳) . در چین ، زن ها ((آب های درد آلود)) نامیده می شدند که نیک بختی و ثروت را می شویند. در آیین هندو ، زنان را پس از مرگ شوهر به علت فقدان روح جاودانی ، فدای شوهر می کردند و با تشریفات خاصی در کنار جسد همسران می سوزانند (۴) . وضعیت رقت بار بانوان در تمام گستره زمین بدین منوال بوده است . گروهی به شکنجه و آزار و تضییع حقوق آنان همت می گماشتند و جمعی به استفاده ابزاری آنان می پرداختند. دسته ای تلاش می کردند که جنسیت او را فراموش کنند و نقش اصلی وی را نادیده بگیرند و از تساوی حقوق بین مرد و زن و در همه جا و تمام موارد ، دم زنند و زنان را دوشادوش مردان به همه جا بکشانند. آنان ، حجاب و پوشش زن را اسارت ، حیا و عفت او را عقده و عقب ماندگی تلقی می کردند. اعراب جاهلیت ، فلسفه وجودی زنان را زیر سوال بردند. دختران را مایه ننگ و ذلت شمردند و از ترس فقر و ننگ ، آنان را زنده به گور نمودند. تورات تحریف شده می گوید: ((خداوند زن را از پهلوی چپ و یا دنده چپ آدم آفرید)) تا تلقین کند که چنین موجودی هرگز راست نخواهد شد. بی شک در این گونه بدعتها

و تحریف های دینی مقاصد سیاسی و الحادی پنهان بود تا به ادیان الهی ضربه سنگینی وارد نمایند، چرا که بانوان محترم نوعا بیش از مردها به دین و معرفت گرایش دارند و بعضا موجبات هدایت همسران، فرزندان و پدران خود را فراهم می سازند. و به ندرت دین و ایمان شوهر و فرزندان خود را نابود می کنند. زراره از امام صادق (علیه السلام) می پرسد می گویند: ((خدا حضرت حوا را از ضلع چپ آدم آفریده است؟ امام ششم (علیه السلام) در پاسخ فرمود: خداوند از چنین نسبتی پاک و منزّه است. مگر خداوند متعال قدرت نداشت که همسر آدم را از غیر دنده چپ بیافریند تا دستاویزی به دست ملحدان ندهد که بگویند بعضی از اعضای بدن حضرت آدم با عضو دیگرش نکاح نمود (۵)). بلکه مطابق فرموده قرآن، آدم و حوا را از ((نفس واحده)) خلق کرده و هر دو را از نزدیک شدن به ((درخت مخصوص)) نهی نمود: و لا- تقر باهذه الشجرة فتكونا من الظالمين این نهی برای آدم و حوا یکسان و مساوی اعلام گردید، اما هر دو از ((شجره ممنوعه)) تناول کردند و از بهشت اخراج گردیدند و هر دو با هم دست به سوی خدا برداشتند و عرض کردند: ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين (۶) و هر دو همسان مورد عنایت حضرت حق قرار گرفتند. پس در نظام خلقت زن و مرد مکمل وجود یکدیگرند و به یاری هم باید به حیات طیب برسند. زن در گذشته تاریخ گرفتار ستم های گوناگون شده است. هم مورد ستم علمی و نظری قرار گرفته و هم از نظر عملی و رفتاری به او ستم رفته است. از نظر علمی گفته می شود که زن از دنده چپ مرد آفریده شده تا همواره سرکوب شود و یا برای عشرت مرد خلق شده تا ابزار لذت گردد و از نظر عملی نیز با همین دیدگاه رفتار نمودند. متأسفانه در ادبیات ما نیز این نوع تفکرات منعکس شده است: به هر جا رفت در گوشش بخوانند که زن را بهر عشرت آفریدند زن از پهلوی چپ شد آفریده کسی از چپ راستی هرگز ندیده به او غیر از هوس چیزی نگفتند از او جز جلوه ظاهر ندیدند تاریخ بشر از ستم های بی شماری که بر جنس زن رفته لبریز است. هم اکنون بعضی از خانواده های بی فرهنگ که نه از اسلام خبری دارند و نه از علم روز بهره مندند، پیوسته از فقدان پسر، اظهار ناراحتی می کنند و از داشتن دختر ناراضی می باشند. روح لطیف دختران را می آزارند و همسران را سخت نگران می سازند. برخی از داشتن پسر بر خود می بالند و دختر را مورد بی مهری قرار می دهند که گویا آنها انسان نیستند. غافل از اینکه تحقیر دختر و تعظیم بی اندازه پسر، یکی را عقده ای بار می آورد و دیگری را لوس و از خود راضی می سازد و در نتیجه آینده هر دو سیاه و تباه می گردد. وانگهی نمی دانند که دختر و پسر بودن مربوط به مردست نه زن، چون ظرف رحم زن تنها نقش پذیرش دارد؛ یعنی آنچه همسر می دهد، زن قبول می کند. امروز می گویند: ((اگر ایکس بدهد یا ایگرگ، به ترتیب دختر و پسر می شود. ولی چگونه ایکس یا ایگرگ بدهیم برای علم هنوز نامعلوم است.)) شخصی برای پسر دار شدن ازدواج مجددی کرد، همسر دوم مانند اولی دو نوزاد دختر آورد، همسر سومی را انتخاب نمود، باز هم خداوند متعال دختر به او عنایت کرد! بنابراین دخترزایی و یا پسرزایی به وضع فیزیکی مرد بستگی دارد. البته شرایط زمان، مکان و تغذیه ممکن است نقش تعیین کننده داشته باشد که هنوز علم دقیقا کشف نکرده است. سیره امامان (علیهم السلام) در تاریخ آمده هنگامی که خداوند مولودی به امام سجاد (علیه السلام) عنایت می کرد وقتی از سلامتی وی باخبر می شد، می فرمود الحمدلله که خداوند بچه سالمی عنایت کرد نه فرزند ناقص (۷). پیامبر فرمود: به دختر بیشتر توجه داشته باشید اگر هدیه ای خریداری کردید، نخست به دختر تقدیم کنید و سپس به پسر. در میان برخی از اقوام کرد و ترک و عشایر، چنان تبعیض جنسی حکومت دارد که به راستی اغلب دختران آنان احساس حقارت می کنند. در بعضی از مناطق خانواده هایی که تنها فرزند دختر داشته باشد پیوسته ناسپاسی خود را به رخ او می کشند. در چنین خانواده هایی روح حساس و پاک دختر آسیب جدی می بیند و از کمبود محبت رنج می برد تا آنجا که اگر یک جوان حقه بازی بگوید من برای تو احترام و از صمیم دل دوست دارم، حاضر می شود تمام حیثیت و آبروی خود را فدا کند. متأسفانه در مملکت ما همواره به معلولها می پردازند، ولی به علتها توجهی ندارند، به خصوص به علل خانوادگی تا بدانند چرا دخترها به رایگان قلب خود را در اختیار دیگری قرار می دهند و یا از خانه فرار می کنند و یا در بعضی از استانها خود را می سوزانند و عجب اینجاست که

والدین به جرم ارتباط دختر و پسر در یکی از مناطق ایران تنها دختر را مجرم تلقی کرده و کاری می کنند که به خودکشی و یا خودسوزی وادار می شود اما پسری که او را فریب داده یا مورد تشویق قرار می دهند و یا بی تفاوت از کنار او می گذرند. اگر چه گروهی در ایران راه افراط را پیش کشیده و هر دختر بیچاره قربانی پدر و مادر و بستگان شوهر می شود و بعضا آزادی مطلق به دختران داده و یا درست در اختیار همسران قرار می گیرند و پدر و مادر و سایر بستگان خود را فدای زن می کنند والدین جاهل و همسران متکبر و خودکامه و بیمار، همواره ظلم مضاعفی را بر زنان روا داشته اند و با این که ((زن)) به عنوان ((همسر)) و یا ((دختر خانواده)) همواره شریک غم و سپر بلای شوهر و غمخوار پدر، مادر، خواهر و برادر و سنگ صبور اطرافیان بوده و می باشد و پس از طلاق یا مرگ شوهران و پدران بار مسئولیت فرزندان خانواده را یک تنه بر دوش نهاده و بچه های صغیر و یتیم و بی سرپرست را با تحمل کارهای طاقت فرسا و رنج های جانگداز به عشق پرورش و سامان دادن زندگی آنان، بر خود هموار می سازند و با وجود این، هرگز از موقعیت مساوی برخوردار نبوده و قانون گذاران و رهبران جامعه به گونه جدی و فوری به حمایت او برنخواسته اند بلکه غالبا بانوان را به صورت عنصری نامیمون و کم ارزش و حداقل ((ضعیفه)) در برابر عنصر ((قویه)) یعنی مردان، غیر قابل تلقی نموده اند، کرامت و شرافت آنان را نادیده انگاشته اند. هر چند امروز در میان ملتها، فرهنگ ها و تمدن این تمایز و تفاوت، شدت و ضعف دارد، ولی با کمال تاسف استمرار و فراگیری آن در جوامع بشری قابل انکار نمی باشد. مسئله کتک زدن، کشتن و آواره کردن، زخم زبان زدن که از شمشیر تیزتر و نافذتر است، مجادله های زننده و گزنده شوهران و بستگان آنان همواره در دنیا معمول و رایج بوده و می باشد. منتها در هر عصری و فرهنگی رنگ و لعاب خاصی داشته است. نظر از دوران کوتاهی که در صدر اسلام به یمن تعلیمات اسلام و سیره و سنت نبوی، زن تا حدودی ارج و منزلت انسانی خود را بازیافت ولی بار دیگر با انحراف خلافت در عصر خلفای اموی و عباسی رجعتی دوباره یافت. زنان زیبا و رامشگر، مشاوران قدرتمندان گردیدند و کنیزان آوازه خوان، مظهر عیش و نوش عیاشان درباری شدند و آنان که رنگ و رویی نداشتند، پست تر از حیوان به شمار آمدند و بدین سان سیرت زیبا را فدای صورت زیبا کردند!! حقوق متقابل اسلامی آیین پاک محمدی (صلی الله علیه و آله) به عنوان آخرین و پاک ترین پیام آسمانی، حقوق متقابلی برای زن و مرد اعلام داشته که اگر جوامع دینی و انسانی بدان عمل می کردند، هرگز در حیات زناشویی اختلافی به وجود نمی آمد و هر دو به حقوق حقه خود می رسیدند، ولی با کمال تاسف بعضی از حکومت های به ظاهر اسلامی خشونت را به آخرین مرحله رسانیدند و حق فریاد را از زن ها سلب کردند. هم اکنون عربستان سعودی با اجرای تعدد زوجات بدون رعایت عدالت منتهای قساوت و بی رحمی را نسبت به زنان قدیمی روا می دارند و اگر کوچک ترین اعتراض و حرفی بزنند آنان را از خانه بیرون می کنند. در این سده اخیر پس از انقلاب اسلامی و بیداری مسلمانها می رفت که در کشورهای اسلامی تحولی ایجاد گردیده و تبعیض بین زنان قدیم و جدید و مرد و زن از میان برود که حکومت طالبان ظهور کرد با تعصبات خشک و متحجرانه خود زن ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم نمودند و آنان را از تحصیل و مشاغل اداری و فرهنگی هم محروم ساختند و بدین سان چهره اسلام ناب را ملوکوک کردند. حکومت لائیک ترکیه هم بر خلاف قوانین مدنی و اسلامی از ورود دختران باحجاب به دانشگاهها ممانعت به عمل آورده و مردانی که زنانشان حجاب اسلامی داشتند، از ارتش اخراج کردند. فرانسه که خود را مهد تمدن می داند، بر خلاف اصول بین المللی و انسانی، حجاب و روسری بانوان مسلمان را در مدارس ممنوع می سازد و خط سرخی بر چهره حقوق بشر و آزادی های مدنی می کشد و برهنگی زن را می ستاید و پوشش را محکوم می نماید! در حالی که باید از خانم ها به خاطر این نوع فداکاری ها تشکر کنند تا کانون زندگی گرم تر شود. بعضی از مردها برای حفظ و حرمت پدر و مادر، ازدواج و گزینش همسر را برای خدمت به والدین انجام می دهند آنان نیز در اشتباه اند؛ چرا که هیچ مردی نمی تواند زنش را در استخدام پدر و مادرش قرار دهد. رعایت حقوق والدین نباید به تضییع حقوق همسر منجر گردد، چون زن جز در برابر همسرش در مقابل احدی حتی والدین خودش هم مسئولیت ندارد. به طوری که اگر عدم

آمادگی همسر در خدمت به والدین شوهر، باعث قهر پدر و یا مادر وی شود همسر مسئول نیست فرزند پسر را در برابر والدینش مسئولیت دارد نه همسرش. اگر والدین پسر را تحریک بر طلاق نمایند. از نظر شرعی مسموع نمی باشد. مخالفت پدر و مادر واجب است یکی از عوامل اختلاف خانوادگی، دخالت های ناروای پدر و مادرهاست. مادری که با عشق و علاقه عروسی را برای پسرش انتخاب می کند اولین کسی است که با بهانه های واهی پرچم مخالفت را به اهتزاز در می آورد و با آهنگ دلسوزی و عیب جویی های خیرخواهانه سعی می کند عروس را از چشم داماد هم بیاندازد. عروسان بر اثر بداندیشی ها و فرهنگ عمومی با مادر شوهران دلسوز و شایسته هم سازش ندارند در این میان، فتنه گر ها و سخن چینان نیز رل مهمی را در تشدید اختلافات بازی می کنند تمام این نابسامانی ها از عدم توجه به خدا، قیامت و حقوق اسلامی سرچشمه می گیرد. اگر طبق موازین اسلامی باگذشت باشیم و یا حداقل همه جوان ها را مانند بچه های خودشان و بزرگسالان را به مثل خواهر و برادر و پدر و مادر خود، بنگرند بسیاری از نزاعها بر طرف می شود. بعضی از رفتارها و گفتارها دیگران را به حساب جوانی و بعضا ندانم کاری بگذاریم و به قول آیه الله بهاء الدینی (رحمه الله علیه): ((برای هر کس حدی قایل شویم و بیش از حد از وی توقع نداشته باشیم)) . هرگز تنازع و تشاجر و سوء تفاهمی به وجود نمی آید عفو و گذشت و تسامح و تساهل و از همه مهم تر تغافل، از عالی ترین شیوه های به زیستی محسوب می شود. بعضی از زنان و شوهران نیز دیده می شوند که مانند خفاش شب از آزار یکدیگر شادمان می شوند و با نیش زبان و بحث و مجادله های خسته کننده و فرسایش گر روحیه حیوانی خود را به قیمت تباه کردن زندگی زناشویی ارضاء می سازند با این که می دانند بدترین اعمال، توهین و آزار بندگان خداست. برخی از کشورهای اسلامی نیز برهنگی، ولنگاری و بی حجابی زنان را تایید کرده و آنان را از هویت اسلامی دور کردند و در نتیجه نه هویت غربی پیدا کردند و نه هویت ملی؛ متحیر و بی هدف باقی ماندند. امروزه مشاهده می کنیم بعضی از خواهران غافل، حجاب را عملا به استهزاء گرفته اند و جمعی آن را منحصر به جادر ساخته اند تا مانتو و روسری حجاب اسلامی تلقی نگردد. برخی هم چادر را اسارت زن شمرده اند و هیچ کدام اسلام ناب نیست. هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست در حقوق متقابل زوجین، نباید مردها تصور کنند که سامان دادن و پاکیزه نگه داشتن خانه و آماده سازی نهار و شام از وظایف حتمی بانوان است که در صورت کوتاهی کردن، اخم و تخم نثار همسر نمایند. مسئولیت زن تنها تمکین و اطاعت در عدم خروج زن از خانه است، آن هم در صورتی که خواسته های مشروع و قانونی زن را تامین نمایند و گرنه زن برای تامین ضرورت های زندگی بدون اجازه شوهر خارج می شود. وانگهی اجازه ندادن مردها اگر به انگیزه لجاجت، بدبینی بداندیشی و بهانه گیری باشد مسموع و مشروع نمی باشد؛ مثلا اگر کسی با زنی کارمند ازدواج کند و در موقع ازدواج شرط نکند که زن کار و تحصیل را ترک کند، پس از ازدواج نمی تواند او را از شغل خود بازدارد و یا حقوق وی را بازستاند. اگر زنی برای آموزش احکام و عقاید مبرم به بیرون رفتن از منزل و شرکت در جلسات دینی داشته باشد، اجازه شوهر لازم ندارد. با تولد حضرت زهرا (علیها السلام) و ظهور اسلام و سیره عملی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرهنگ جزیره العرب متحول گردید و نگرش مسلمانها به زن و دختر تغییر بنیادی پیدا کرد؛ چنان چه در این کتاب سودمند یادآوری شده، فاصله گرفتن چهل روزه پیامبر از همسر گرانقدرش خدیجه به امر خدا و در خانه ابوطالب بیتوته کردن و هر روز با جمعی از اصحاب و مستمندان افطار نمودن و با نزول مائده آسمانی در آخرین روز عبادت و ریاضت و فرستادن آن به منزل حضرت خدیجه، همگی حاکی از عزم خاص الهی است برای پیدایش کوثر که کانون علم و فضایل و اسوه تقوا و ایمان و صبر و مقاومت است. تکوین و ساختار وجودی فاطمه (علیها السلام) به این مقدمات سخت و طولانی و ریاضت های طاقت فرسا و جدایی چهل روزه از همسر بستگی دارد. بی جهت نیست که فرمودند: کسی که چهل شبانه روز اخلاص را تجربه کند، چشمه های علم و حکمت از درون قلب به زبانش جاری خواهد شد. بدین جهت کوثر تبلور علم کثیر و مظهر خیر کثیر است که امامان معصوم باید از این رحم پاک و صلب تابناک مایه بگیرند. خضوع و احترام مسئولانه

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از فاطمه زهرا (علیها السلام) حرمت زن را مضاعف کرد، چرا که پیامبر اسوه و الگوی همه مسلمان ها است. بوسیدن دست دختر آن هم در جزیره العرب، یک انقلاب فرهنگی بود که نگرش مسلمان ها را نسبت به نوع زن تغییر اساسی داد. حضور فاطمه زهرا (علیها السلام) در جبهه های جنگ مجوزی بود که زنان باید در تمام عرصه های اجتماعی حضور فعال داشته باشند. عدم پذیرش خواستگاران ثروتمند و سرشناس، آزادی زن را در انتخاب همسر تثبیت نمود. پذیرش حضرت علی (علیه السلام) که آهی در بساط نداشت، انقلابی بود که در معیار گزینش همسر ایجاد کرد که ملاک، تنها ایمان و علم و تقوا و جهاد و مجاهده است نه شهرت و ثروت: ((ان اکرمکم عندالله اتقیکم)). نزول سوره های ((کوثر)) و ((نساء)) توجه خاص حضرت احدیت را به نوع زن نشان داد. طراح حکیم برای جلوگیری از تحریف کتاب آسمانی قرآن، به جای نام فاطمه، کوثر گذاشت تا مفهومی پربارتر و گسترده تری را تداعی کند؛ ولی با وجود آن، جز فاطمه مصداق دیگری را برنتابد، چرا که خیر کثیر و علم وافر و حوض کوثر با آخرین فراز آیه و شان نزول آن سازگار نمی باشد. به همین دلیل شیعه و سنی درباره شان نزول آن سازگار نمی باشد. به همین دلیل سنی و شیعه درباره شان نزول آن نوشته اند عده ای پیامبر خدا را ابتر و مقطوع النسل خوانده اند، این سوره کوتاه در پاسخ آن جوسازی ها و بی نسل و ذریه خواندن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می باشد. بنابراین اگر معنا کنیم ما علم کثیر دادیم و یا حوض کوثر دادیم و بی گمان دشمن تو مقطوع النسل خواهد بود، علم کثیر در مقابل نسل کثیر قرار نمی گیرد. همچنین با خیر کثیر و حوض کوثر نمی توان به جنگ نفی ابتر بودن رفت؛ باید گفته شود در نسل دشمن، خیری نیست و یا نسل کثیر، نمی تواند با علم کثیر و حوض کوثر معارضه کند، در صورتی که کوثر به معنای نسل کثیر آمده و هدف از این سوره این است که ما به پیامبر نسل زیادی عطا کردیم، ولی دشمن او را ابتر ساختیم؛ چنانچه از بنی امیه نسلی باقی نمانده است، ولی میلیون ها سادات در جهان زندگی می کنند. از حسن اتفاق، این سوره یکی از معجزات و پیش گوئی های قرآن است؛ افشای راز عاص بن وایل و قریش که گمان کردند با مردن فرزند ذکور پیامبر نسل او منقرض می شود و راه و رسم وی نیز منتفی می گردد. بنابراین به مناسبت شان نزول و صدر و ذیل آیه کوثر، فاطمه است که سرچشمه علم کثیر و خیر فراوان و ام الائمه می باشد که فرزندان باعث بقای اسلام و نام پیامبر در دنیا شدند و به همین جهت به همه امامان معصوم یابن رسول الله گفته می شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از این که حضرت زهرا (علیها السلام) را به حضرت علی (علیه السلام) داد، تقسیم کار نمود؛ اداره محیط داخل و سامان دادن به زندگی و پرورش فرزندان را به حضرت فاطمه (علیها السلام) موکول نمود و اداره امور خارج از منزل را به حضرت علی (علیه السلام) سپرد. در کتب احادیث، حمایت و پاسداشت حرمت زن به عناوین مختلفی بیان گردیده است. در حدیث قدسی در پاسخ ملائکه از ذات احدیت که این انوار مقدس و پنجگانه چه کسانی هستند، در حالی که فاطمه را محور قرار داده است؟ می فرماید: ((فاطمه است و پدر، فاطمه است و شوهر، فاطمه است و پسران فاطمه است)). برای بالا بردن مقام زن، تعبیری از این عرشی تر نمی توان گفت. فاطمه اطهر (علیها السلام) احیاگر شخصیت و حقوق زن بود، ولی با کمال تاسف بعد از رحلت پدر در معرض انواع ستمها قرار گرفت؛ لیکن مردانه ایستاد و حکومت وقت را در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به استیضاح کشید و با قدرت و با صلابت از حق خود یعنی حقوق زن و قانون اسلام دفاع نمود. ولی تاریخ گواهی می دهد که نتوانستند به فاطمه پاسخ دهند، جز اینکه حدیثی جعل کردند که: نحن معاشر الانبیاء لا تورث درهما و لا دینارا؛ در صورتی که تمام پیامبران مالی و منالی به ارث گذاشته اند و قرآن، گواه این حقیقت است. در این کتاب فاطمه اطهر (علیها السلام) به عنوان اسوه و الگوی زن و مرد مسلمان به صورت بدیع و ساده نگاشته شده تا برای همگان مفید و سازنده باشد. جاهلیت قدیم و جدید از آن زمان که رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) بانوان را از تاریکی جاهلیت گذشته و جزیره العرب آزاد ساخت، بیش از چهارده قرن می گذشت که، بار دیگر، زن به ظلمت جهل و جور بازگشت، در عصر جاهلیت قدیم جسم زن را زیر خاک دفن می کردند در جاهلیت جدید روح و روانش را به نام تجدد، آزادی های وارداتی به اسارت و تباهی می کشند. هر زمان، مرامی و

مکتبی زیر عناوین فیمینسم او را می خواند، لیکن در زیر پوشش فریبای تمدن، آزادی و حقوق زن جز فساد و جهل و اسارت ارمغانی نمی آورد. او می بایست هویت اصلی خود را باز می یافت و به انسانیت خود باز می گشت. آن هویتی که یک بار به هنگام طلوع خورشید اسلام تجربه کرده بود و ثمرات شیرین آن را چشیده و لمس نموده بود. آن روز آزادانه و در کمال شهامت مطالبات خود را از پیامبر اکرم می کردند و حضرت صراحت و شجاعت آنان را می ستود (۸). ولی رفتار نامناسب مسلمان ها و تبلیغات مزورانه غرب زده ها بر دیدگان بانوان به گونه پرده افکنده بودند که راه را از چاه تمیز نمی دادند حقایق را دگرگون نمودند. اسارت را آزادی، عفت را بردگی، و بی هویتی را شخصیت نامیدند. در شب سیاه و سرد فتنه و ستم در انتظار مردی از سلاله پیامبر به سر می بردیم تا جایگاه راستین زن را در کلامش مشاهده کنیم. او آمد تا بار دیگر ندای آزادی بخش اسلام را به گوش دل ها برساند و موقعیت زن را بازگو سازد و حیاتی تازه بخشد. فرمود: ((زن مبدا همه سعادت ها باید باشد، مع الاسف زن را به صورت یک ملعبه در آوردند (۹))). ((دامن زن محل تربیت بزرگ زنان و بزرگ مردان است، از دامن زن انسان ها پیدا می شود، سعادت و شقاوت کشور بسته به وجود زن است (۱۰))). مطالعه این مجموعه باعث روشن شدن زوایای زندگی کوثر پیامبر می شود و مقام و جایگاه زن مسلمان تبیین می گردد. امید می رود که زنان و دختران جامعه اسلامی بلکه جوانان و مردان نیز از آن بهره وافر به دست آورده و زندگی خود را بر اساس سیره علوی و فاطمی استوار سازند. یکی از ویژگی های این کتاب این است که تنها به ذکر حدیث و تاریخ بسنده نشده است بلکه در کنار هر حدیثی برداشتی و در هر گزارش تاریخ، تحلیلی قرار گرفته است. نویسندگان فاضل بر خلاف بسیاری از کتبی که در مناقب نوشته شده است به ذکر فضایل حضرت فاطمه اکتفا نکرده اند بلکه مسائل و فضایل را به شیوه کاربردی در آورده اند، تا همگان از آن بهره مند شوند. در واقع فاطمه را به شکل الگوی عملی، عبادی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی مطرح ساخته اند تا زنان و مردان، عالمان و جوانان جامعه از منش و شیوه ام الائم استفاده کامل نمایند. در خاتمه توفیقات روزافزون همه کسانی که در سامان بخشیدن این اثر ارزشمند سهیم بودند از خدای بزرگ مسئلت دارم و برای مولفان ارجمند موفقیت بیشتری آرزومندم. محمد باقر شریعتی سبزواری

فصل اول: ولادت فاطمه (علیها السلام)

۱- اخلاق عرب مدینه شهری است در شمال مکه که تقریباً نود فرسنگ از آن فاصله دارد. اطراف شهر، باغ ها و نخلستان های فراوان وجود دارد. زمین آن برای غرس درختان و کشت و زرع آماده تر است. قبل از اسلام، نام آن ((یثرب)) بود و پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ((مدینه الرسول)) نامیده شد و بعداً به مدینه معروف گردید. اعراب زمان جاهلی به خصوص فرزندان ((عدنان)) طبیعتاً سخاوتمند و مهمان نواز بودند. پیمان شکنی را گناهی بزرگ می دانستند. در راه اعتقاد خود فداکاری می کردند و از صراحت لهجه برخوردار بودند. در فن شعر و سخنرانی ید طولایی داشتند و شجاعت آنها معروف بود، ولی در مقابل این ویژگی ها دارای مفاسد اخلاقی بودند که جلوه هر کمالی را از بین می برد. اگر در اواسط قرن ششم میلادی خورشید پر فروغ و تابناک اسلام بر آنها نتابیده بود، امروزه اثری از عرب عدنانی نبود. از یک طرف نبودن فرهنگی صحیح، از طرف دیگر شیوع فساد و خرافات، زندگی آنها را به صورت زندگی حیوانی در آورده بود. وجود بی نظمی، هرج و مرج، جنگ های طولانی و قبیله ای و نبود حکومت مقتدر سبب شده بود که اعراب خانه به دوش باشند و مرتب هر ساله در نقطه ای از بیابان ها به دنبال آب و علف بگردند. هر کجا اثری از آب و آبادی می دیدند، فوراً دور آن حلقه زده و خیمه ها را برمی افراشتند. در به در و دوره گردی آنها معلول دو چیز بود: یکی بدی وضع جغرافیایی عربستان از نظر آب و هوا و دیگری خونریزی های زیاد که آنها را ناچار به کوچ می کرد. امیر المومنین (علیه السلام) اوضاع عرب قبل از اسلام را چنین بیان می فرماید: خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را به عنوان بیم دهنده جهانیان و امین وحی و کتاب خود مبعوث نمود و شما گروه عرب در بدترین آیین و بدترین خانه ها به سر

می بردید. در میان سنگلاخها و مارهای - کر - (که از هیچ صدایی نمی رمیدند) اقامت داشتند. آب های لجن را می آشامیدید و غذاهای خشن (مانند آرد هسته خرما و سوسمار) می خوردید و خون یکدیگر را می ریختید و از خویشاوندان دوری می کردید و بت ها میان شما سرپا بودند و از گناهان اجتناب نمی نمودید (۱۱). بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در چنین سرزمینی محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) به پیامبری مبعوث شد و هدایت و ارشاد قوم جاهل را به عهده گرفت که بعد از بیست و سه سال از آن جماعت جاهل، مردی با فرهنگ غنی اسلامی، مجاهد، عابد، وقاری قرآن ساخت. در همین دوران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با حضرت خدیجه ازدواج نمود. حضرت خدیجه آزادگی، ایمان و استقامت خویش را با ازدواج با حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نشان داد. و اولین زن مسلمان است و تا آخرین لحظه زندگی به کمک و حمایت از اسلام پرداخت. درباره عظمت و خدمات حضرت خدیجه کبرا سخن بسیار است که این موضوع مورد بحث ما نیست. شکل گیری شخصیت شخصیت هر کس به اوضاع خانوادگی، اخلاق پدر و مادر و محیط رشد و شکوفایی بستگی دارد. پدر و مادر شالوده شخصیت فرزند را پی می ریزند و اخلاق او را همانند خود تربیت نموده و تحویل جامعه می دهند. بنابراین، فرزندان الگو و نمونه ای از شخصیت پدر و مادر و نوع تربیت و فرهنگ آنها هستند. پدر و مادر فاطمه (علیها السلام) کیست؟ پدر فاطمه احتیاجی به معرفی و توصیف ندارد؛ در عظمت حضرت همین بس که خداوند متعال درباره اش می فرماید: ((ای محمد! اخلاق تو بزرگ و شگفت آور است (۱۲))). اما مادر فاطمه (علیها السلام) خدیجه دختر ((خویند)) در یکی از خانواده های اصیل و شریف قریش به دنیا آمد و تربیت یافت. افراد خانواده اش همه دانشمند بودند و از کعبه حمایت می کردند. هنگامی که ((تبع)) پادشاه یمن تصمیم گرفت حجر الاسود را از مسجد الحرام به یمن منتقل کند، خویند پدر خدیجه در مقام دفاع برخاست. به واسطه مبارزه و فداکاری او بود که ((تبع)) از تصمیم خویش منصرف شد و آن سنگ مقدس را از جایش حرکت نداد. ((ورقه بن نوفل)) پسر عموی خدیجه یکی از افرادی بود که پرستش تنها را نمی پسندید و از مدتها قبل در صدد تحقیق و کنکاش بود که دین حق را بیابد. ((ورقه)) همان مرد دانشمندی است که وقتی از جانب خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی شد و او داستان نازل شدن جبرئیل را برای خدیجه شرح داد، خدیجه برای بررسی داستان، نزد ((ورقه)) رفت و جریان را برایش باز گفت و از درستی آن جویا شد. ((ورقه)) پاسخ داد: با این اوضاع که گفتم، جبرئیل بر محمد نازل شده و او پیامبر خداست. از قول من به محمد بگو: در کار خودت جدیت و پایداری کن. روزی دیگر ((ورقه)) در مسجدالحرام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخورد و عرض کرد: آن چه دیدی و شنیدی برای من شرح ده! پیامبر اکرم داستان نزول فرشته را بیان کرد. ((ورقه)) عرض کرد: به خدا سوگند! تو پیامبر خدا هستی. همان فرشته ای که بر موسی نازل شده، بر تو هم نازل شده است. آگاه باش که تو را تکذیب و اذیت خواهند نمود. اگر من تا آن زمان زنده ماندم، دین خدا را یاری می کنم. سپس سر مبارک پیامبر را بوسید و رفت (۱۳). از این نوع داستانها روشن می شود که خاندان حضرت خدیجه (علیها السلام) مردمی متفکر و علاقمند به دین حضرت ابراهیم بودند. ابن هشام می نویسد: خدیجه زن شریف و ثروتمندی بود که به تجارت اشتغال داشت! مردانی را اجیر کرده بود که برایش تجارت می کردند (۱۴). روشن است سرپرستی کاروانی به این بزرگی توسط یک بانو آن هم در زمان جاهلیت و دورانی که داشتن دختر برای مردان جزیره العرب ننگ به شمار می رفت، کار آسانی نبود. چنین نتیجه گیری می شود که آن بانوی بزرگ نبوغ فوق العاده و مدیریت قوی و بی نظیری داشت. هشام می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خدیجه را بسیار دوست می داشت و به او احترام می گذاشت و در کارها با وی مشورت می کرد. آن بانوی رشید و روشن فکر وزیر و مشاور خوبی برای آن حضرت بود. نخستین بانویی که به او ایمان آورد، خدیجه بود. تا وقتی که خدیجه زنده بود، محمد (صلی الله علیه و آله) همسر دیگری اختیار نکرد (۱۵). نخستین گروه اسلامی که در شهر مکه به وجود آمد، محمد (صلی الله علیه و آله) و خدیجه و علی (علیه السلام) بود (۱۶). نخستین خانه پیامبر کانون انقلاب اسلامی در آن روز به شمار می رفت. از این رو رسالت بسیار سنگینی بر عهده داشت. بانوی این خانه کسی جز

خدیجه نبود. این زن فداکار و پرهیزکار، افتخار همسری پیامبر و مادری فاطمه را پیدا کرد. در روایات وارد شده که جبرئیل هر وقت بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شد، عرض می کرد: سلام خدا را به خدیجه برسان و بگو: خدا قصر زیبایی در بهشت برای تو آماده کرده است (۱۷). ۲- ولادت فاطمه (علیها السلام) در سال پنجم بعثت مشیت الهی بر این قرار گرفت که برترین زن جهان را که نور او در عرش درخشندگی خاصی داشت، به بشر و به جهان خلقت عطا نماید: انا اعطیناک الکوثر، بهای ولادت این دختر سنگین است. روزی جبرائیل بر پیامبر نازل شد و عرضه داشت که: چهل روز از همسر خود کناره گیری کند و به منزل نرود. روزها را روزه بدارد. شب ها را به عبادت سپری کند. رسول الله این برنامه را اجرا نمود و این مدت را در منزل ابوطالب سپری کرد. خدیجه نگران شد و علت جدایی را پرسید. پیامبر پیام فرستاد که نگران نباش! چهل روز جدایی به امر خداست. جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: از افطار خودداری فرما تا هدیه پروردگار فرود آید. در این هنگام ظرفی از انگور و خرما نزد پیامبر حاضر شد و رسول الله (صلی الله علیه و آله) با آن میوه ها افطار کرد. بعد دستور آمد نزد خدیجه برو. پیامبر پس از چهل روز جدایی از همسر محبوب و وفادارش نزد او آمد و وجود مقدس حضرت زهرا (علیها السلام) در رحم مادر شکل گرفت. از آن روز به بعد خدیجه در وجود خود احساس آرامش کرد اما نمی دانست این آرامش از کجاست، تا اینکه در یکی از روزها احساس کرد جنینی در رحم دارد که با وی سخن می گوید و بزرگ ترین انیس تنهایی و مایه تسلی خاطرش است. در یکی از روزها که خدیجه گرم گفتگو و صحبت با همنشین تازه اش بود، پیامبر وارد شد و سؤال کرد: با کسی گفتگو می کردی، خدیجه گفت: با فرزندی که در شکم دارم. او با من سخن می گوید و مونس من است. پیامبر فرمود: جبرائیل قبلا به من مژده داده که این جنین دختر است و خداوند نسل مرا از او قرار می دهد. رهبران آینده دنیا که پس از قطع شدن وحی، نگهبان قرآن و اسلامند، از همین دختر خواهند بود (۱۸). خدیجه متوجه شد فرزندش یک بشر عادی نیست، بلکه نور تابناک آسمانی است که در قالب انسان قدم به عرصه جهان می نهد. این مسئله در زندگی خدیجه اثر عجیبی داشت، زیرا او بعد از ازدواج با پیامبر مورد اعتراض اقوام و خویشان خود قرار گرفته بود، به طوری که با او قطع رابطه کرده بودند. تنها مونس و همدم و یاورش، همسر مهربانش رسول خدا بود. حضرت خدیجه دوشادوش پیامبر او را یاری می نمود و در تمام مراحل پشتیبانی قوی برای پیامبر بود. در منزل با مهر و محبت فوق العاده به رسول الله آرامش می بخشید، و در خارج از خانه تا حد ممکن با پیامبر همراهی می کرد. هنگامی که پیامبر مامور بود دعوت را مخفیانه انجام دهد، دوشادوش رسول خدا همانند یک نگهبان از او حفاظت می کرد. در ملازمت حضرت به خارج شهر می رفت و با ایشان در صحرا و دامنه کوهها نماز می خواند تا اینکه دعوت مخفیانه به پایان رسید و رسول الله مامور شد آشکارا مردم را دعوت به خدا پرستی کند. در این هنگام هم وظیفه خود را خطیرتر احساس می کرد، چون تمام بت پرستان قریش و مکه بر ضد پیامبر فعالیت داشتند. پیامبر تنها دو پشتوانه بزرگ داشت: یکی عمویش ابوطالب که شخصیت توانمند و همواره حامی پیامبر بود و او را از هر نوع آسیب و زیان دشمنان محافظت می کرد؛ دوم همسر وفادارش حضرت خدیجه. حضرت خدیجه که در دنیا یک همدم (پیامبر) داشت، دومین مونس خود (فاطمه زهرا (علیها السلام)) را یافت. در تنهایی با او به صحبت می نشست و در انتظار تولد مونس جدید خود لحظه شماری می کرد، تا اینکه در بیستم جمادی الثانی، درد زایمان او را فرا گرفت و مژده زایش نوزادش را بشارت داد. او در عین نشاط و سرور از تنهایی در این موقعیت حساس نگران بود، زیرا زنان قریش از او کناره گرفته بودند. خدیجه در این موقعیت حساس نه دوست و همدمی داشت و نه کسیکه او را یاری و کمک کند. از طرفی اشک شوق می ریخت و از طرفی برای غربت خود می گریست. او سر به زانوی غم نهاده، با گزیدن لب گویا می خواست دردش را تسکین دهد. ناگهان متوجه شد اطرافش چهار زن حاضر شدند، پرسید: شما کیستید، یکی از آنها گفت: لا تحزن یا خدیجه! فانا رسل ربک اءلیک و نحن اءخواتک...؛ ای خدیجه، غمگین مباش! ما را خداوند برای خدمتگزاری تو فرستاده است. من ساره ام، این خانم آسیه (دختر مزاحم و همسر فرعون) و این بانوی دیگر مریم (مادر مسیح) و این دیگری کلثوم (خواهر موسی (علیه السلام)). همه

ما خواهران تو هستیم و در بهشت همنشین تو خواهیم بود (۱۹). بعد از این خدیجه نه تنها نگران تنهایی خود نبود، بلکه عوارض زایمان را در خود احساس نمی نمود. این جا بود که متوجه عظمت مقام خود و نوزادش شد، زیرا بزرگترین زنان جهان برای خدمتگزاری او از بهشت برزخی آمده بودند. درباره فاطمه (علیها السلام) آمده است: ولدت فاطمه علیها و علی بعلمها السلام بعد مبعث رسول الله (صلی الله علیه وآله) بخمس سنین و توفیت علیها السلام و لها ثمان عشره سنه خمس و سبعین یوما؛ (۲۰) فاطمه پنج سال پس از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) متولد شد و هجده سال ۷۵۰ روز داشت که وفات کرد (و پس از پدرش ۷۵ روز زنده بود). خدیجه پس از تولد فرزند، از فرط خوشحالی طفل خود را به سینه چسبانید و آنچنان مجذوب او شد که از اطراف خود غافل گشت. وقتی به خود آمد و طراف نگریست، اثری از زنان بهشتی ندید. در این هنگام رسول الله (صلی الله علیه وآله) با قیافه ای بشاش و خندان خدیجه روبه رو گشت. خدیجه مولود تازه را به پدر داد. رسول الله به چهره نوزاد خیره شد، گویا یک دنیا عظمت را در چهره او می دید، سپس فرمود: انی سمیت ابنتی، فاطمه لاءن الله عزوجل فطمها و فطم من اءحبها من النار؛ من دخترم را فاطمه نام نهادم، برای اینکه خداوند عزوجل او و دوستانش را از آتش و عذاب رها کرده است (۲۱). در حدیث دیگری آمده که پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: چون او و شیعیانش از آتش آزاد شده اند (۲۲). روز قیامت فاطمه در مسیر جهنم می ایستد و به چهره ها می نگرد. بر پیشانی بعضی از آنان ((دوستدار فاطمه)) نقش بسته است. حضرت او را شفاعت می کند. نام های آن حضرت ۱. زهرا، یعنی نورانی به معنای نور درونی و برونی. از امام صادق (علیه السلام) درباره نام زهرا سوال شد، فرمود: هنگامی که در محراب عبادت می ایستاد، نوری از او به طرف آسمان بالا می رفت، مانند نوری که اهل زمین از ستارگان مشاهده می کنند (۲۳). ۲. صدیقه به معنی معصومه و بسیار راستگو. ۳. مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و فضل و کمالات و معجزات. ۴. طاهره یعنی پاک و پاکیزه از هر نوع آلودگی. ۵. زکیه یعنی رشد کننده در کمالات و خیرات. ۶. راضیه یعنی راضی به قضای الهی. ۷. مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خدا. ۸. محدثه یعنی خبر دهنده از غیب که فرشته با او سخن می گوید. ۹. فاطمه یعنی جدا شده از هر زشتی و بریده شده از هر بدی و گرفته شده از آلودگی های طبیعت (۲۴). وجه تسمیه صدیقه: چون دختر پیامبر یگانه دختری بود که غیر از سخن راست و صادق از او شنیده نمی شد، او را صدیقه گفتند (ما کان اءصدق منها الا الذی ولدها (۲۵)) وجه تسمیه مبارکه: مبارکه بمعنی کثیر الیمن است، یعنی بسیار میمنت و برکت دارد. فاطمه را از این جهت مبارکه گفته اند که خداوند در نسل او برکت عنایت فرموده و ائمه اطهار از دودمان او به وجود آمده اند که همه خوش قدم و مبارک بوده اند. عالم از نور وجود و افاضات والای آنها بهره مند گشته، شجره مبارکه بوده اند که در قرآن از آن سخن گفته شده: هی الشجره المبارکه الزيتونه التی لا شرقیه و لا غربیه (۲۶) وجه تسمیه طاهره و زکیه: طاهره و زکیه هر دو به معنی مطهره است که از گناهان و سوء خلق و ارجاس و ادناس و کدورت های طبیعت، پاک و منزّه است، چه در باطن و چه در ظاهر و چون فاطمه زهرا (علیها السلام) از تمام تصورات کدر و تاریک و پلیدی و ناملازمات طبع، ظاهرا و باطنا مصون و محفوظ بوده و همیشه دارای طهارت ذاتی و صوری و معنوی بود (۲۷)، او را طاهره خواندند. وجه تسمیه محدثه: با مادر خود در جنین و قبل از ولادت، حدیث و سخن می کرد، یا بدان سبب که احادیثی از پدرش نقل کرده که بسیار با اهمیت است. احادیث فاطمیه از موثرترین و معتبرترین اخبار اسلامی است. اولین محدثه اسلام فاطمه زهراست. ام ایمن و ام سلمه و عایشه و دیگران از فاطمه زهرا حدیث نقل کرده اند (۲۸). وجه نامگذاری راضیه و مرضیه مراد از آن کمال رضایت از خلق و خالق بود. نیز خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) از او راضی بودند و او از آنها راضی بود (۲۹). در وجه تسمیه زهرا: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: بدین جهت فاطمه را زهرا گویند که چون در محراب می ایستاد، نور جمالش آسمانها را روشن می کرد، همانگونه که نور آفتاب زمین را روشن می سازد. حضرت عسگری (علیه السلام) فرمود: نور صورت زهرا، صبح مانند خورشید، ظهر مانند ماه و غروب مانند دری فروزان بود (۳۰). وجه تسمیه بتول: پیامبر فرمود: بتول یعنی کسی که سرخی مطلق را ندیده باشد، یعنی هرگز حیض و عادت زنانه را نبیند.

چون حضرت زهرا (علیها السلام) هرگز به عادت زنانه آلوده نمی شد، او را بتول گفتند (۳۱). ولی بتول به معنای ممتاز از هم نوعان و مستغنی از دیگران هم آمده است چنانچه منقطع از زوج مانند مریم نیز معنا شده است ولی به مفهوم یک موجود مجزا و ممتاز بهتر است. با حاء خطی به آن معنا است ولی باها به معنی مبارک و عافیت است. وجه تسمیه منصوره: از این جهت است که آن حضرت به قصاص و انتقام از قاتلی که جنین او را به قتل رساند، یاری می شود و این نصرت در عصر قائم آل محمد (عج) رخ می دهد (۳۲). وجه تسمیه معصومه: چون از خاندان عصمت و طهارت بوده و از گناهان صغیره و کبیره دور، معصومه است (۳۳). وجه تسمیه هانیه: به معنی مشفق و مهربان در حق شوهر. چون زهرا (علیها السلام) نسبت به شوهرش امیر مومنان در نهایت شفقت و مهربانی بود، او را هانیه می گفتند (۳۴). امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((چون فاطمه (علیها السلام) متولد شد، خدا به فرشته ای وحی کرد و به وسیله آن زبان محمد را گشود تا او را فاطمه نامید، سپس فرمود: من تو را با دانش از شیر باز گرفتم و تو را از حیض بریدم)) سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((به خدا که خداوند او را به علم و دانش از شیر گرفت و او را از حیض برکنار داشت (۳۵))) . سلاله زهرا (علیها السلام) وجود نوزاد جدید در روحیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خدیجه اثر عجیبی گذاشت. آنان پیشتر دو پسر به نام قاسم و عبدالله داشتند که در کودکی فوت کردند. به همان اندازه که پیامبر و خدیجه اندوهگین می شدند، دشمنان آن ها خوشحال بودند، زیرا نسل محمد را منقرض شده می پنداشتند و او را ((ابتر)) و بدون فرزند می خواندند و می گفتند: بعد از آنکه محمد از دنیا برود، اثری از وی باقی نخواهد ماند. اینان با زخم زبان، پیامبر و خدیجه را می رنجاندند (۳۶). اما خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مژده داد و بشارت کوثر را داد و فرمود: ای پیامبر ما به تو کوثر عطا کردیم. پس برای خدا نماز بگزار و قربانی کند. به درستی که دشمن تو ابتر و بی فرزند خواهد شد، نه تو (۳۷). حال وعده خدا تحقق یافته و وجود مقدس حضرت فاطمه به خانه کوچک آنها نور و گرمی بخشیده بود. خداوند مقدر کرده بود. توسط این دختر، ارزش زن را به جهانیان بشناساند، به خصوص در آن دوران که وجود دختر در خانواده ننگ به حساب می آمد و مردان سنگدل دوران جاهلیت دختران را زنده به گور می کردند! شاید به همین دلیل بود که خداوند ذریه و نسل پاک پیامبر را در وجود دخترش قرار داد و مقدر فرمود که امامان و پیشوایان دینی اسلام از نسل زهرا (علیها السلام) به وجود آیند. فاطمه در امان مادر مهربانی چون خدیجه قرار گرفت. روحیات خدیجه در هنگام شیر دادن به فاطمه آثاری را در وجود او به بار آورد. یکی از اسرار آفرینش این است که هر موجودی علاقمند است دارای فرزند شود. این احساس غریزی هر فردی است. والدین علاقمندند، فرزند خود را بر حسب دلخواه تربیت می کنند تا بعد از آنها نام و نشان شان زنده بماند، و این راز بقاست که ریشه در وجود هر جاندار دوانده است اما شخص بدون فرزند دوران زندگی خود را کوتاه می بیند و با رسیدن مرگ آن را خاتمه یافته می پندارد. روشن است که دستگاه آفرینش می خواهد بدین وسیله نسل بشر را از انقراض حفظ نماید. فرزندان پس از مرگ والدین، راه و هدف آن ها را دنبال نموده و یاد آن ها را زنده نگه می دارند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت خدیجه نیز چنین آرزویی داشتند. آنها با داشتن انواع مشکلات و گرفتاری های گوناگون روزمره، کانون خانوادگی گرم و پر محبت و مهری داشتند. ۳- محاصره اقتصادی با محاصره اقتصادی رسول خدا و کوچ کردن به شعب (دره) ابوطالب، راحتی و آسایش از این خانواده کوچک و بنی هاشم رخت برپست. از این رو دوران کودکی و شیرخوارگی زهرا (علیها السلام) در اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که در روح حساس و ظریف این کودک تاثیر زیادی گذاشت. علم ثابت کرده که محیط رشد و نمای کودک و احساسات پدر و مادر در روحیات طفل و ساختن شخصیت او موثر است. اوضاع غیر عادی و حوادث تلخ دوران کودکی حضرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید در روح حساس او اثر گذاشت. به مدت سه سال او در شعب زندانی بود و دنیای خارج از شعب را ندید. در پنج سالگی فاطمه بود که پیامبر و بنی هاشم از تنگنای شعب نجات یافته، به خانه و زندگی خود مراجعت نمودند. رسول اکرم در دوران سیزده سال (از بعثت تا هجرت) که در مکه بودند، با انواع ناملايمات و مشکلات دست به گریبان بودند. آن ایام را تیره ترین اوقات از

نظر ظلم و جنایت مشرکان نسبت به رسول الله می توان حساب نمود. احساسی که خدیجه نسبت به مظلومیت محبوبش پیامبر (صلی الله علیه وآله) داشت، در روحيات طفل اثر می گذاشت. زهرا تمام این گرفتاری ها و ناملايمات را مشاهده می کرد. چنین مشکلات و ناهنجاری ها در روح حساس کودک خردسالی چون او تاثیرات غم انگیزی داشت. ستم و جنایت مشرکان لحظه به لحظه شدیدتر می شد. مشرکان و کفار تا آنجا که می توانستند پیروان آن جناب را آزار و شکنجه می دادند. بعضی را در مقابل آفتاب داغ و سوزان حجاز روی دیگ های داغ می خوابانیدند و سنگ های سنگین و گرم، روی سینه هاشان قرار می دادند. بعضی را می کشتند، تا این که بر حسب صواب دید پیامبر، عده ای از مسلمان به حبشه مهاجرت کردند. زهرای فهیم و کوچک همه این مطالب را احساس کرده و تحمل می نمود. به رغم همه این سختی ها آن حضرت در دامن پر مهر مادر بالیده و نوازش های مادر تا حدی، اثر ناخوشایند صدمات را کاهش می داد، ولی هنوز بیش از پنج سال از عمر زهرا (علیها السلام) نگذشته بود که خدیجه (آن بانوی پرهیزکار و همسر مهربان و مادر فداکار خانواده) چشم از جهان فرو بست. زهرای کوچک، مادر مهربان و وفادارش را از دست داد. سال دهم بعثت بود که ابوطالب و خدیجه در فاصله کوتاهی، یکی پس از دیگری از دنیا رفتند (۳۸). این دو حادثه ناگوار در روح رنج کشیده پیامبر تاثیر به سزایی داشت. او بزرگترین یار و غمخوار خود (خدیجه) را از دست داده بود. از طرفی بزرگترین پشتیبان و مدافع او حضرت ابوطالب نیز دار فانی را وداع گفت. ابوطالب به علت موقعیت اجتماعی که میان کفار قریش داشت و عموی پیامبر بود، از او حمایت می کرد، از این رو کفار و مشرکان نمی توانستند پیامبر را در فشار قرار دهند. همسر محبوب و وفادارش حضرت خدیجه، یار و غمخوار و مشاور داخلی او بود. زمانی که پیامبر پس از دفن خدیجه به خانه برگشت، فاطمه دور پدر می گشت و می گفت: پدر جان! مادرم کجاست. پیامبر متحیر بود چه جواب بدهد. جبرئیل نازل شد و گفت: در پاسخ فاطمه بگو: مادرت با کمال آسایش و راحتی در کاخی که از زبر جد ساخته شده زندگی می کند (۳۹). ابوطالب، حامی بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) ابوطالب رئیس و بزرگ مکه و از نفوذ زیادی بین مکیان و قریش برخوردار بود. وجودش تکیه گاه مهم برای پیامبر و مسلمانان محسوب می شد. تا زمانی که در قید حیات بود، کفار قریش نمی توانستند به پیامبر آسیبی برسانند. ابوطالب در سراسر عمر از هیچ گونه حمایت و پشتیبانی نسبت به برادر زاده خود کوتاهی ننمود. با وفات ابوطالب (علیه السلام) کار بر پیامبر سخت تر شد و مبارزه و آزار قریش شدت یافت. در این زمان آن حضرت هم مشکلات خارج از خانه و اذیت و آزار دشمنان را می بایست تحمل کند و هم مشکلات داخل منزل و سرپرستی فرزندان بدون مادر را، مخصوصا دختر خردسالی مانند زهرای عزیزش را که در اولین مرحله زندگی در این جهان، خود را یکه و تنها و دور از مهر مادر مشاهده می کرد. و گرد یتیمی صورتش را گرفته و همیشه در خانه تنها بود و چشم به در داشت که پدر وارد شود. مشاهده جای خالی خدیجه هنگام ورود پدر، ناراحتی آن دو را صد چندان می نمود، ولی چه می شود کرد. آن ها چاره ای جز صبر و مقاومت نداشتند. آزار و اذیت کفار قریش به جایی رسید که در صدد قتل پیامبر بر آمدند. اوضاع غیر عادی و وقایع و حوادث گوناگون دوران کودکی حضرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید آثاری در روح حساس و ظریف او می گذاشت و زندگی آینده و رفتار و روحيات او تا حدودی مربوط به حوادث آن زمان بود. درباره فاطمه می نویسند که: همیشه محزون و غمناک بود. روشن است که این حالت به علت ضربه های بزرگی است که بر روحش وارد شده بود، زیرا در اوضاع و احوال سهمگین آن دوران رشد نموده و بزرگ گردیده بود. او دیده بود چگونه پدر و خویشاوندان او در راه انتشار و ترویج دین اسلام و گسترش توحید و یکتاپرستی، چه مشقت هایی را متحمل می شدند و برای هدایت بشر چه فداکاری هایی می کردند! دخت پیامبر از مردم انتظار داشت بعد از رسول خدا قدر زحمات جانفرسای او را بدانند و هدف مقدس حضرت را دنبال کنند و از راهی که برای آنان تعیین کرده بود، منحرف نشوند. فاطمه (علیها السلام)، مدافع نبوت فاطمه وقتی از خانه خارج می شد، شاهد حوادث تلخی بود. می دید پدرش را اذیت کرده و انواع اهانت ها را به او روا می دارند. یک روز دید دشمنان در مسجد الحرام نشسته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشند. با چشم اشکبار به خانه

بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدرش تعریف کرد (۴۰). زهرای مطهر در سنین کودکی انواع حوادث ناگوار را مشاهده می کرد و به یاری پدر می شتافت و برای او مادری می کرد. پیامبر بعد از خدیجه با زنی به نام سوده ازدواج کرد. او نسبت به فاطمه کم و بیش مهربان بود و اظهار علاقه می کرد، لیکن برای هر کودک یتیمی دشوار است جای مادرش زن دیگری را مشاهده کند. هر چه محرومیت فاطمه بیشتر می شد، اظهار محبت پیامبر به همان نسبت بیشتر می گشت، زیرا رسول خدا بدین مطلب توجه داشت که فاطمه از محبت مادر محروم است و باید این کمبود جبران شود. روایت است که رسول خدا تا صورت فاطمه را نمی بوسید، به خواب نمی رفت (۴۱). این سرگذشت هشت ساله دختر رسول خدا در آن وضع بحرانی و خفقان بود. روشن است که مانند این حوادث و صدمات روحی برای هر طفلی پیش آید، آشفته و درمانده خواهد شد و همین نامالایمات برای ناتوانی روحی و جسمی او کافی خواهد بود. اما دختر رسول خدا مانند دیگر کودکان نبود، زیرا گرفتاری ها و سختی های مداوم و مبارزات پی در پی، روح افراد برجسته را تقویت می نماید و استعدادهای درونی و نهفته آنان به ظهور می رساند. اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث ناگوار دوران کودکی زهرا (علیها السلام) نه تنها خللی بر روح آن بزرگوار وارد نداشت، بلکه روحیه او را تقویت نموده، برای هر گونه مبارزه آماده و نیرومندش ساخت. هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدت اندوه پیامبر در سوگ دو یاور دیرین که هر کدام سهم به سزایی در پیشرفت اسلام داشتند، موجب شد تا آن بزرگوار سال درگذشت ابوطالب و خدیجه را ((عام الحزن)) بنامد، یعنی ((سال غم و اندوه)) اما خداوند منان هر نعمتی را از بندگان خصوصاً بندگان برگزیده اش بگیرد، نعمت دیگری را عطا می فرماید. هر کدام از این دو شخصیت فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که همانند آنان نسبت به پیامبر مهربان و فداکار نبود. امیر مومنان علی (علیه السلام) یادگار ابوطالب مانند پدرش یار و مدافع شجاع آن حضرت بود. خدیجه دخترش ((فاطمه)) را برای رسول خدا گذاشت. دختری مهربان، فداکار و ایثارگر که همیشه در کنار پدر بود. امیر مومنان در آن هنگام نوزده سال داشت، در حالی که فاطمه طبق احادیث پنج سال بیشتر نداشت. سه سال قبل از هجرت همراه با حوادث سخت و رخدادهای تلخ گذشت. این دوران هر چه بود، سپری شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تبلیغ دین مبین اسلام مشغول بود. پیشرفت این آیین مقدس به طور چشم گیری نمایان بود و وحشت و ترس مشرکان و کفار از پیشرفت دین اسلام بیشتر می شد. آن ها به هر شکل ممکن با پیامبر مبارزه کردند، ولی نتیجه ای نداد. زمانی که از تلاشهایشان مایوس شدند، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند. قرار بر این شد که از هر قبیله یک جوان انتخاب کنند تا خون آن حضرت بین قبائل مختلف پایمال شود. شب موعود ابوسفیان با جوانان برگزیده در خانه حضرت حاضر شدند و اتاق خواب پیامبر را سنگ باران کردند. از طرفی طبق قرار قبلی علی (علیه السلام) برد یمانی پیامبر را به سر کشیده و با فداکاری و از جان گذشتگی در بستر حضرت خوابیده بود. با اصابت سنگ به دریاچه های اتاق، علی جلوی پنجره آمد و با کمال خونسردی فرمود: کیستید و چکار دارید، ابوجهل پرسید: محمد کجاست، امیرالمؤمنین فرمود: مگر مرا دیدبان او قرار دادید که از من سوال می کنید، ابوسفیان گفت: بروید منزل ابوبکر، قطعاً آن جا رفته است (۴۲). آنگاه که پیامبر عازم هجرت به مدینه و رهسپار غار تور شد، بایستی موقتاً از فاطمه (علیها السلام) جدا شود و دختر یگانه پیامبر در خانه تنها بماند، در حالی که هشت سال بیشتر نداشت، ولی همانگونه که امیر مومنان (علیه السلام) با خوابیدن در بستر پیامبر فداکاری و ایثار خود را به اثبات رساند، زهرای کوچک هم با سکوت و پذیرش هجرت پدر و تنها ماندن خویش، آمادگی خود را برای قبول رنج های رسالت اعلام نمود. نقشه قتل پیامبر طوری زمینه چینی شده بود که بنی هاشم و عشیره پیامبر نتوانند به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند (۴۳). در برابر چنین توطئه ای پیامبر از جانب خداوند متعال مأمور مهاجرت شد (۴۴). قبل از آن برخی از سرشناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند اگر پیامبر به یثرب بیاید، با جان و مال و نفرت خود از او و اسلام حمایت کنند. کفار قریش به خانه ابوبکر هجوم آوردند. منزل را جستجو کردند، ولی کسی را نیافتند. صبح روز بعد جلسه فوق العاده در دارالندوه تشکیل دادند. یک نفر به عنوان جارچی

از طرف روسای قریش در شهر مکه اعلام نمود: هر کس محمد را کشته یا زنده بیاورد، صد شتر جایزه دارد. با انتشار این خبر عرب های گرسنه میان دره ها و کوهها پراکنده شدند و به جستجو پرداختند. رسول خدا هنگام حرکت با علی و فاطمه خداحافظی کرد و به علی فرمود: امانت های مردم را رد کن، سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت و فاطمه دختر عمویم حمزه را با گروه دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که منتظر شما هستیم. آن گاه پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد. به دستور ابوسفیان ((امیه)) با عده ای مسلح و یک قیافه شناس به نام ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) از اثر پای پیامبر مسیر را گرفت تا دم غار رسیدند. ابوبکر سر در غار تاریک کرد. اضطراب و ترس فوق العاده ای ابوبکر را فراگرفت. بدنش به لرزه افتاد و گفت: یا رسول الله! ما را دیدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ابوبکر! مایوس مباش! خدا با ماست. ابوبکر گفت: آن ها قطعاً میان غار رفته اند. امیه گفت: خیال نمی کنم. نمی بینی چطور عنکبوت اطراف این غار تنیده است. ابوبکر خواست داخل غار شود اما چیز نرم و لغزانی زیر پای خود احساس نمود. بیرون جست و فریاد زد: مار مار. امیه گفت: امکان ندارد این جا آمده باشد. برویم کوه حنین. پیامبر و ابوبکر سه شبانه روز در غار ثور بودند و روز چهارم روانه مدینه شدند و در قبا دو فرسخی مدینه منتظر ورود حضرت علی و خانواده ماندند. هجرت امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) علی بن ابیطالب به دستور پیامبر عمل نموده، فاطمه را چند تن دیگر از زن ها سوار بر شتر نموده و رهسپار مدینه شد. در بین راه ((ابوقاد)) که مامور راندن شترها بود، آن ها را به سرعت می راند. علی (علیه السلام) فرمود: با زن ها مدارا کن و شترها را آهسته تر بران، زیرا زنان توانایی ندارند و نمی توانند سختی ها را تحمل کنند. ابوقاد عرض کرد: می ترسم دشمنان ما را تعقیب کنند. به ما برسند. علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر به من فرموده از طرف دشمنان به شما آسیبی نمی رسد. وقتی به نزدیکی ((ضحجان)) رسیدند، هشت سوار از پشت سر به آنها حمله ور شدند. علی (علیه السلام) زنان را در پناهگاهی پیاده کرد و با شمشیر به دشمنان حمله کرد و پراکنده شان نمود، آنگاه زنان را سوار نموده و به سوی مدینه رهسپار شدند. زمانی که پیامبر به قبا رسید، دوازده روز توقف نمود تا علی (علیه السلام) به اتفاق فاطمه (علیها السلام) و سایرین به حضرت پیوستند و همواره ایشان به مدینه رهسپار شدند (۴۵). استاد توفیق ابو علم می نویسد: هشت سوار نقابدار به همراهی ((جناح)) غلام حرب بن امیه در این محل (ضحجان) راه را بر آن ها گرفتند. علی (علیه السلام) دستور داد تا ایمن (پسر ام ایمن) و ابو واد شترها را خوابانند و خودش زنان را فرود آورد. مردان مسلح نزدیک آمدند، علی در برابر آنها ایستاد. آن ها به حضرت گفتند: خیال نمودی که می توانی با این زنان خودت را نجات دهی. علی (علیه السلام) فرمود: اگر برنگردم، چه می شود، گفتند: مجبورت می کنیم که برگردی یا سرت را به مکه خواهیم برد و این کار برای ما خیلی آسان است! سواران به سوی شترها رفتند. علی راه را بر آنها گرفت. ((جناح)) شمشیری حواله حضرت نمود. علی بن ابیطالب خود را کنار کشید و سپس با شمشیر خود او را چنان دو نیمه نمود که شمشیر تا پشت اسب ((جناح)) رسید. آن گاه پیاده گردید و همچون شیر خمشگین بر همراهان او حمله کرد. آن ها از ترس پراکنده شدند و گفتند: پسر ابوطالب بیا و از ما در گذر و ما را ببخش! علی (علیه السلام) فرمود: من به سوی برادر و پسر عم خود می روم. حال هر که از شما می خواهد خودش ریخته شود، نزدیک آید. پس از آن به ابوقاد و ایمن دستور داد شتران را به راه اندازند و خود نیز فاتح و پیروز به راه ادامه داد تا به قبا رسید و به پیامبر پیوست. هجرت در غره ربیع الاول سال سیزده بعثت بود (۴۶). بدین ترتیب زهرا (علیها السلام) به پدرش ملحق گردید و در کنار پدر بزرگوار و مهربانش به آرامش رسید. زمانی که رسول خدا در قبا در انتظار ورود امیرالمؤمنین و همراهانش به سر می برد، مردم مدینه به قبا که در دو فرسخی مدینه بود می آمدند و خدمت پیامبر می رسیدند. در یکی از روزها هنگام عصر، علی و همراهان وارد شدند، پیامبر با مهربانی فوق العاده او را در آغوش گرفت و جویای اخبار شد. علی (علیه السلام) اخبار مکه و بین راه را برای پیامبر بازگو نمود. فردای آن روز که جمعه بود، رسول الله پس از اقامه نماز به طرف شهر به راه افتاد. از قبا تا مدینه مقداری راه بود. بین راه روسای قبائل ایستاده بودند. جلوی ناچه پیامبر را

می گرفتند و عرضه می داشتند: نزد ما بمان! پیامبر فرمود: ((ناقة را رها کنید. او مامور است به هر کجا که مشیت خالق اوست، مرا ببرد)) . جمعیت پشت سر آن جناب به راه افتادند. شتر پیامبر به آرامی به راه خود ادامه می داد. تا این که به زمین مسجد النبی که در آن هنگام انبار خرما بود رسید و زانو زد. یک بار دیگر هم حرکت کرد و چند قدم رفت و باز زانو زد. پیامبر پیاده شد. نزدیک ترین خانه به آن مکان، منزل ابویوب انصاری بود. رسول الله آن خانه را برای سکونت اختیار فرمود، سپس امیر مومنان (علیه السلام) به اتفاق همراهان آن جا فرود آمدند. پیامبر در انبار خرما که مجاور منزل ابوایوب انصاری بود، نماز می گذارد. یک روز رسول الله به ((اسعد بن زراره)) فرمود: این زمین به چه کسی تعلق دارد، اسعد گفت: مالک این زمین دو جوان هستند. رسول الله فرمود: امکان دارد این زمین را از آن ها بخریم و محلی برای تجمع مسلمانان به نام مسجد بنا کنیم. اسعد بن زراره با صاحبان زمین مذاکره کرد. آن ها گفتند: این زمین را به پیامبر تقدیم می کنیم. اسعد اظهار ارادت آن ها را به پیامبر رساند. پیامبر ضمن تشکر فرمود: من این زمین را رسماً می خرم و آن ها باید قیمت آن را قبول کنند. رسول الله زمین را به ده دینار خرید و با کمک مسلمانان مسجد بنا گردید. در کنار مسجد، پیامبر منزلی برای خود تهیه دید. حدود شش ماه از ورود پیامبر به مدینه می گذشت. شهر در این مدت عظمت فوق العاده ای پیدا کرده و مورد توجه شبه جزیره عربستان قرار گرفته بود. موقعیت اجتماعی پیامبر باعث شد عده ای به این فکر بیفتند که خود را به او نزدیک کنند تا بتوانند از موقعیت به دست آمده بهره برداری نمایند. اینجا بود که آرمان ازدواج با فاطمه (علیها السلام) در سینه بزرگان و بزرگواران مهاجر و انصار شعله ور شد. ابوطالب رئیس و بزرگ مکه و از نفوذ زیادی بین مکیان و قریش برخوردار بود. وجودش تکیه گاه مهم برای پیامبر و مسلمانان محسوب می شد. تا زمانی که در قید حیات بود، کفار قریش نمی توانستند به پیامبر آسیبی برسانند. ابوطالب در سراسر عمر از هیچ گونه حمایت و پشتیبانی نسبت به برادر زاده خود کوتاهی ننمود. با وفات ابوطالب (علیه السلام) کار بر پیامبر سخت تر شد و مبارزه و آزار قریش شدت یافت. در این زمان آن حضرت هم مشکلات خارج از خانه و اذیت و آزار دشمنان را می بایست تحمل کند و هم مشکلات داخل منزل و سرپرستی فرزندان بدون مادر را، مخصوصاً دختر خردسالی مانند زهرا ی عزیزش را که در اولین مرحله زندگی در این جهان، خود را یکه و تنها و دور از مهر مادر مشاهده می کرد. و گرد یتیمی صورتش را گرفته و همیشه در خانه تنها بود و چشم به در داشت که پدر وارد شود. مشاهده جای خالی خدیجه هنگام ورود پدر، ناراحتی آن دو را صد چندان می نمود، ولی چه می شود کرد. آن ها چاره ای جز صبر و مقاومت نداشتند. آزار و اذیت کفار قریش به جایی رسید که در صدد قتل پیامبر بر آمدند. اوضاع غیر عادی و وقایع و حوادث گوناگون دوران کودکی حضرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید آثاری در روح حساس و ظریف او می گذاشت و زندگی آینده و رفتار و روحیات او تا حدودی مربوط به حوادث آن زمان بود. درباره فاطمه می نویسند که: همیشه محزون و غمناک بود. روشن است که این حالت به علت ضربه های بزرگی است که بر روحش وارد شده بود، زیرا در اوضاع و احوال سهمگین آن دوران رشد نموده و بزرگ گردیده بود. او دیده بود چگونه پدر و خویشاوندان او در راه انتشار و ترویج دین اسلام و گسترش توحید و یکتاپرستی، چه مشقت هایی را متحمل می شدند و برای هدایت بشر چه فداکاری هایی می کردند! دخت پیامبر از مردم انتظار داشت بعد از رسول خدا قدر زحمات جانفرسای او را بدانند و هدف مقدس حضرت را دنبال کنند و از راهی که برای آنان تعیین کرده بود، منحرف نشوند. فاطمه (علیها السلام)، مدافع نبوت فاطمه وقتی از خانه خارج می شد، شاهد حوادث تلخی بود. می دید پدرش را اذیت کرده و انواع اهانت ها را به او روا می دارند. یک روز دید دشمنان در مسجد الحرام نشسته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشند. با چشم اشکبار به خانه بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدرش تعریف کرد (۴۰). زهرا ی مطهر در سنین کودکی انواع حوادث ناگوار را مشاهده می کرد و به یاری پدر می شتافت و برای او مادری می کرد. پیامبر بعد از خدیجه با زنی به نام سوده ازدواج کرد. او نسبت به فاطمه کم و بیش مهربان بود و اظهار علاقه می کرد، لیکن برای هر کودک یتیمی دشوار است جای مادرش زن دیگری را مشاهده کند. هر چه محرومیت فاطمه بیشتر می شد، اظهار محبت پیامبر به همان نسبت

بیشتر می گشت ، زیرا رسول خدا بدین مطلب توجه داشت که فاطمه از محبت مادر محروم است و باید این کمبود جبران شود. روایت است که رسول خدا تا صورت فاطمه را نمی بوسید، به خواب نمی رفت (۴۱). این سرگذشت هشت ساله دختر رسول خدا در آن وضع بحرانی و خفقان بود. روشن است که مانند این حوادث و صدمات روحی برای هر طفلی پیش آید، آشفته و درمانده خواهد شد و همین ناملایمات برای ناتوانی روحی و جسمی او کافی خواهد بود. اما دختر رسول خدا مانند دیگر کودکان نبود، زیرا گرفتاری ها و سختی های مداوم و مبارزات پی در پی ، روح افراد برجسته را تقویت می نماید و استعداد های درونی و نهفته آنان به ظهور می رساند. اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث ناگوار دوران کودکی زهرا (علیها السلام) نه تنها خللی بر روح آن بزرگوار وارد نساخت ، بلکه روحیه او را تقویت نموده ، برای هر گونه مبارزه آماده و نیرومندش ساخت . هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدت اندوه پیامبر در سوگ دو یاور دیرین که هر کدام سهم به سزایی در پیشرفت اسلام داشتند، موجب شد تا آن بزرگوار سال درگذشت ابوطالب و خدیجه را ((عام الحزن)) بنامد، یعنی ((سال غم و اندوه)) اما خداوند منان هر نعمتی را از بندگان خصوصا بندگان برگزیده اش بگیرد، نعمت دیگری را عطا می فرماید. هر کدام از این دو شخصیت فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که همانند آنان نسبت به پیامبر مهربان و فداکار نبود. امیر مومنان علی (علیه السلام) یادگار ابوطالب مانند پدرش یار و مدافع شجاع آن حضرت بود. خدیجه دخترش ((فاطمه)) را برای رسول خدا گذاشت . دختری مهربان ، فداکار و ایثارگر که همیشه در کنار پدر بود. امیر مومنان در آن هنگام نوزده سال داشت ، در حالی که فاطمه طبق احادیث پنج سال بیشتر نداشت . سه سال قبل از هجرت همراه با حوادث سخت و رخداد های تلخ گذشت . این دوران هر چه بود، سپری شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تبلیغ دین مبین اسلام مشغول بود. پیشرفت این آیین مقدس به طور چشم گیری نمایان بود و وحشت و ترس مشرکان و کفار از پیشرفت دین اسلام بیشتر می شد. آن ها به هر شکل ممکن با پیامبر مبارزه کردند، ولی نتیجه ای نداد. زمانی که از تلاشهایشان مایوس شدند، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند. قرار بر این شد که از هر قبیله یک جوان انتخاب کنند تا خون آن حضرت بین قبائل مختلف پایمال شود. شب موعود ابوسفیان با جوانان برگزیده در خانه حضرت حاضر شدند و اتاق خواب پیامبر را سنگ باران کردند. از طرفی طبق قرار قبلی علی (علیه السلام) برد یمانی پیامبر را به سر کشیده و با فداکاری و از جان گذشتگی در بستر حضرت خوابیده بود. با اصابت سنگ به دریاچه های اتاق ، علی جلوی پنجره آمد و با کمال خونسردی فرمود: کیستید و چکار دارید، ابوجهل پرسید: محمد کجاست ، امیر المؤمنین فرمود: مگر مرا دیدبان او قرار دادید که از من سوال می کنید، ابوسفیان گفت : بروید منزل ابوبکر، قطعاً آن جا رفته است (۴۲). آنگاه که پیامبر عازم هجرت به مدینه و رهسپار غار تور شد، بایستی موقتاً از فاطمه (علیها السلام) جدا شود و دختر یگانه پیامبر در خانه تنها بماند، در حالی که هشت سال بیشتر نداشت ، ولی همانگونه که امیر مومنان (علیه السلام) با خوابیدن در بستر پیامبر فداکاری و ایثار خود را به اثبات رساند، زهرای کوچک هم با سکوت و پذیرش هجرت پدر و تنها ماندن خویش ، آمادگی خود را برای قبول رنج های رسالت اعلام نمود. نقشه قتل پیامبر طوری زمینه چینی شده بود که بنی هاشم و عشیره پیامبر نتوانند به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند (۴۳). در برابر چنین توطئه ای پیامبر از جانب خداوند متعال مأمور مهاجرت شد (۴۴). قبل از آن برخی از سرشناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند اگر پیامبر به یثرب بیاید، با جان و مال و نفقات خود از او و اسلام حمایت کنند. کفار قریش به خانه ابوبکر هجوم آوردند. منزل را جستجو کردند، ولی کسی را نیافتند. صبح روز بعد جلسه فوق العاده در دارالندوه تشکیل دادند. یک نفر به عنوان جارجی از طرف روسای قریش در شهر مکه اعلام نمود: هر کس محمد را کشته یا زنده بیاورد، صد شتر جایزه دارد. با انتشار این خبر عرب های گرسنه میان دره ها و کوهها پراکنده شدند و به جستجو پرداختند. رسول خدا هنگام حرکت با علی و فاطمه خداحافظی کرد و به علی فرمود: امانت های مردم را رد کن ، سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت و فاطمه دختر عمویم حمزه را با گروه دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که منتظر شما هستیم . آن گاه پیامبر به

سوی مدینه حرکت کرد. به دستور ابوسفیان ((امیه)) با عده ای مسلح و یک قیافه شناس به نام ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) از اثر پای پیامبر مسیر را گرفت تا دم غار رسیدند. ابوبکر سر در غار تاریک کرد. اضطراب و ترس فوق العاده ای ابوبکر را فراگرفت. بدنش به لرزه افتاد و گفت: یارسول الله! ما را دیدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ابوبکر! مایوس مباش! خدا با ماست. ابوبکر گفت: آن ها قطعاً میان غار رفته اند. امیه گفت: خیال نمی کنم. نمی بینی چطور عنکبوت اطراف این غار تنیده است. ابوبکر خواست داخل غار شود اما چیز نرم و لغزانی زیر پای خود احساس نمود. بیرون جست و فریاد زد: مار مار. امیه گفت: امکان ندارد این جا آمده باشد. برویم کوه حنین. پیامبر و ابوبکر سه شبانه روز در غار ثور بودند و روز چهارم روانه مدینه شدند و در قبا دو فرسخی مدینه منتظر ورود حضرت علی و خانواده ماندند. هجرت امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) علی بن ابیطالب به دستور پیامبر عمل نموده، فاطمه را چند تن دیگر از زن ها سوار بر شتر نموده و رهسپار مدینه شد. در بین راه ((ابوقاد)) که مامور راندن شترها بود، آن ها را به سرعت می راند. علی (علیه السلام) فرمود: با زن ها مدارا کن و شترها را آهسته تر بران، زیرا زنان توانایی ندارند و نمی توانند سختی ها را تحمل کنند. ابوقاد عرض کرد: می ترسم دشمنان ما را تعقیب کنند. به ما برسند. علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر به من فرموده از طرف دشمنان به شما آسیبی نمی رسد. وقتی به نزدیکی ((ضحجان)) رسیدند، هشت سوار از پشت سر به آنها حمله ور شدند. علی (علیه السلام) زنان را در پناهگاهی پیاپی کرده و با شمشیر به دشمنان حمله کرد و پراکنده شان نمود، آنگاه زنان را سوار نموده و به سوی مدینه رهسپار شدند. زمانی که پیامبر به قبا رسید، دوازده روز توقف نمود تا علی (علیه السلام) به اتفاق فاطمه (علیها السلام) و سایرین به حضرت پیوستند و همواره ایشان به مدینه رهسپار شدند (۴۵). استاد توفیق ابو علم می نویسد: هشت سوار نقابدار به همراهی ((جناح)) غلام حرب بن امیه در این محل (ضحجان) راه را بر آن ها گرفتند. علی (علیه السلام) دستور داد تا ایمن (پسر ام ایمن) و ابو واد شترها را خوابانند و خودش زنان را فرود آورد. مردان مسلح نزدیک آمدند، علی در برابر آنها ایستاد. آن ها به حضرت گفتند: خیال نمودی که می توانی با این زنان خود را نجات دهی. علی (علیه السلام) فرمود: اگر برنگردم، چه می شود، گفتند: مجبور می کنیم که برگردی یا سرت را به مکه خواهیم برد و این کار برای ما خیلی آسان است! سواران به سوی شترها رفتند. علی راه را بر آنها گرفت. ((جناح)) شمشیری حواله حضرت نمود. علی بن ابیطالب خود را کنار کشید و سپس با شمشیر خود او را چنان دو نیمه نمود که شمشیر تا پشت اسب ((جناح)) رسید. آن گاه پیاده گردید و همچون شیر خمشگین بر همراهان او حمله کرد. آن ها از ترس پراکنده شدند و گفتند: پسر ابوطالب بیا و از ما در گذر و ما را ببخش! علی (علیه السلام) فرمود: من به سوی برادر و پسر عم خود می روم. حال هر که از شما می خواهد خودش ریخته شود، نزدیک آید. پس از آن به ابوقاد و ایمن دستور داد شتران را به راه اندازند و خود نیز فاتح و پیروز به راه ادامه داد تا به قبا رسید و به پیامبر پیوست. هجرت در غره ربیع الاول سال سیزده بعثت بود (۴۶). بدین ترتیب زهرا (علیها السلام) به پدرش ملحق گردید و در کنار پدر بزرگوار و مهربانش به آرامش رسید. زمانی که رسول خدا در قبا در انتظار ورود امیرالمؤمنین و همراهانش به سر می برد، مردم مدینه به قبا که در دو فرسخی مدینه بود می آمدند و خدمت پیامبر می رسیدند. در یکی از روزها هنگام عصر، علی و همراهان وارد شدند، پیامبر با مهربانی فوق العاده او را در آغوش گرفت و جویای اخبار شد. علی (علیه السلام) اخبار مکه و بین راه را برای پیامبر بازگو نمود. فردای آن روز که جمعه بود، رسول الله پس از اقامه نماز به طرف شهر به راه افتاد. از قبا تا مدینه مقداری راه بود. بین راه روسای قبائل ایستاده بودند. جلوی ناچه پیامبر را می گرفتند و عرضه می داشتند: نزد ما بمان! پیامبر فرمود: ((ناچه را رها کنید. او مامور است به هر کجا که مشیت خالق اوست، مرا ببرد)) . جمعیت پشت سر آن جناب به راه افتادند. شتر پیامبر به آرامی به راه خود ادامه می داد. تا این که به زمین مسجد النبی که در آن هنگام انبار خرما بود رسید و زانو زد. یک بار دیگر هم حرکت کرد و چند قدم رفت و باز زانو زد. پیامبر پیاده شد. نزدیک ترین خانه به آن مکان، منزل ابویوب انصاری بود. رسول الله

آن خانه را برای سکونت اختیار فرمود، سپس امیر مومنان (علیه السلام) به اتفاق همراهان آن جا فرود آمدند. پیامبر در انبار خرما که مجاور منزل ابو ایوب انصاری بود، نماز می گذارد. یک روز رسول الله به ((اسعد بن زراره)) فرمود: این زمین به چه کسی تعلق دارد، اسعد گفت: مالک این زمین دو جوان هستند. رسول الله فرمود: امکان دارد این زمین را از آن ها بخریم و محلی برای تجمع مسلمانان به نام مسجد بنا کنیم. اسعد بن زراره با صاحبان زمین مذاکره کرد. آن ها گفتند: این زمین را به پیامبر تقدیم می کنیم. اسعد اظهار ارادت آن ها را به پیامبر رساند. پیامبر ضمن تشکر فرمود: من این زمین را رسماً می خرم و آن ها باید قیمت آن را قبول کنند. رسول الله زمین را به ده دینار خرید و با کمک مسلمانان مسجد بنا گردید. در کنار مسجد، پیامبر منزلی برای خود تهیه دید. حدود شش ماه از ورود پیامبر به مدینه می گذشت. شهر در این مدت عظمت فوق العاده ای پیدا کرده و مورد توجه شبه جزیره عربستان قرار گرفته بود. موقعیت اجتماعی پیامبر باعث شد عده ای به این فکر بیفتند که خود را به او نزدیک کنند تا بتوانند از موقعیت به دست آمده بهره برداری نمایند. اینجا بود که آرمان ازدواج با فاطمه (علیها السلام) در سینه بزرگان و بزرگزان مهاجر و انصار شعله ور شد.

فصل دوم: ازدواج فاطمه (علیها السلام)

۱- ازدواج فاطمه (علیها السلام) فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا در آن زمان، از دوشیزگان ممتاز عصر خود بود. پدر و مادرش از شریف ترین و اصیل ترین خانواده های قریش بودند. او به عالی ترین کمالات انسانی آراسته بود و همواره مورد توجه بزرگان قریش و رجال با شخصیت و ثروتمند قرار داشت و گاه و بیگاه از او خواستگاری می کردند اما رسول خدا دوست نداشت کسی در این باره سخنی گوید. پیامبر با خواستگاران طوری رفتار می نمود که خیال می کردند مورد غضب پیامبر قرار گرفته اند. (۴۷) رسول خدا فاطمه را برای علی نگهداشته بود و دوست داشت از جانب او پیشنهاد خواستگاری شود. (۴۸) پیامبر از جانب خدا مامور بود نور را با نور کابین ببندد. (۴۹) پیشنهادها از اطرف به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرازیر می گردید. یکی از خواستگاران ابوبکر بود. روزی خدمت پیامبر رسید و پیشنهاد خود را به عرض حضرت رساند، رسول الله فرمود: تعیین همسر او با خدا است. بعد از او عمر خدمت رسول خدا آمد و فاطمه را خواستگاری نمود. جواب رسول خدا همان بود. (۵۰) اصحاب احساس کرده بودند که پیامبر مایل است دخترش را به ازدواج علی (علیه السلام) در آورد. یک روز عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ و گروهی دیگر در مسجد نشسته بودند و از هر دری سخن می گفتند. در این بین صحبت از فاطمه به میان آمد. ابوبکر گفت: همه اعیان و اشراف عرب از فاطمه خواستگاری کردند و همه جواب رد شنیدند و رسول خدا می فرماید: تعیین همسر فاطمه با خداست اما علی تا حال در مورد خواستگاری هیچ اقدامی نکرده است. شاید دلیلش تهیدستی او باشد. آنگاه ابوبکر افزود: این مطلب بر من روشن است که خدا و پیامبر، فاطمه را برای علی نگه داشته اند. سپس از عمر سعد خواست پیش علی بروند. سعد، ابوبکر را در این کار خیر تشویق نمود. عمر و ابوبکر و سعد بدین قصد از مسجد خارج شدند و به منزل علی رفتند. حضرت در منزل نبود. به جستجوی او پرداختند و ایشان را در نخلستان یکی از انصار یافتند که آبکشی می کرد و درختان خرما را آبیاری می نمود علی پرسید: از کجا می آید و به چه منظور این جا آمده اید؟ ابوبکر گفت: یا علی در کمالات بر سایرین برتری داری و از موقعیت خود و علاقه ای که رسول خدا به تو دارد، کاملاً آگاهی. اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری فاطمه رفته اند، ولی پیامبر دست رد به سینه همه زده و تعیین همسر فاطمه را به دستور خدا دانسته است. گمان می کنم خدا و رسول، فاطمه را برای تو گذاشته اند. به چه علت در این اقدام کوتاهی می کنی. علی (علیه السلام) پس از شنیدن سخنان ابوبکر اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: ای ابابکر! احساسات درونی مرا تحریک نمودی و موضوعی را که از آن غافل بودم، یاد آوری کردی. به خدا سوگند! همه خواستگار فاطمه اند. من هم بدین موضوع علاقه دارم. تنها چیزی که مرا از اقدام باز داشته، فقر و تهیدستی است.

ابوبکر گفت: چنین نگو، زیرا دنیا و آنچه در آن هست، نزد خدا و رسولش ارزشی ندارد. در خواستگاری فاطمه تعجیل کن! می بینم که رسول خدا در برابر خواستگاران فاطمه فرمود که با پروردگار است. فهمیده می شود که تزویج فاطمه قبل از آنکه روی زمین صورت پذیرد، به فرمان خداوند در ملا اعلی میان فرشتگان انجام گرفته است. در این مورد روایات زیادی وارد شده است که به یک روایت بسنده می کنیم: من المناقب عن علی (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): اءتانی ملک فقال: یا محمد! ان الله یقرء علیک السلام و یقول لک قد زوجت فاطمه من علی فزوجها منه و قد امرت شجره طوبی ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان، و ان اهل السماء قد فرحوا لذلك، و سیولد منهما ولدان سیدا شباب اهل الجنة و بهما یزین اهل الجنة فابشر یا محمد فانک یا محمد فانک خیر الاءولین و الاخرین؛ (۵۱) رسول خدا فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: یا محمد! خداوند عزوجل سلامت می رساند و می فرماید: من فاطمه را به علی تزویج نمودم. تو نیز همین عمل را انجام بده و فرمان دادم درخت طوبی، در و یاقوت و مرجان نثار کند و اهل آسمان از این امر شادمان گشتند. به زودی از این ازدواج دو فرزند به وجود می آیند که سرور جوانان اهل بهشت بوده و بهشت به وجود آن دو زینت می یابد. پس ای محمد! مژده باد تو را، که تو بهترین مردم از اولین و آخرین هستی! علی (علیه السلام) در خانه پیامبر بزرگ شده بود و دختر رسول خدا را به خوبی می شناخت و با روحیات و اخلاق او کاملاً آشنا بود. هر دو در خانه پیامبر (علیه السلام) و خدیجه (علیها السلام) بزرگ و تربیت شده بودند (۵۲) و می دانست همسری بهتر از فاطمه وجود نخواهد داشت، از این رو او را از صمیم قلب دوست داشت و می دانست چنین موقعیت مناسبی دست نخواهد داد. اما اوضاع بحرانی اسلام و گرفتاری و فقر اقتصادی مسلمانان، علی (علیه السلام) را مشغول ساخته بود، به طوری که به خواسته های شخصی خود توجهی نداشت. علی اندکی درباره پیشنهاد ابوبکر تأمل کرد. اطراف و جوانب قضیه را به خوبی بررسی نمود. از یک طرف تهیدستی و فقر اقتصادی خود و سایر مسلمانان و حوادث و گرفتاری های عمومی را مشاهده می کرد، از طرف دیگر فکر می کرد موقع ازدواجش فرا رسیده و در حدود بیست و یک سال یا زیاده تر از عمرش می گذرد و باید خواه ناخواه ازدواج کند (۵۳). چگونگی ازدواج با فاطمه (علیها السلام) جریان خواستگاری علی (علیه السلام) را فتال نیشابوری در روضه الواعظین و شیخ صدوق در امالی و عیون اخبار الرضا به نحو دیگری از حضرت رضا (علیه السلام) و او از پدران گرامی اش از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده اند که آن جناب فرمود: من قصد تزویج فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) را داشتم و شب و روز در این فکر بودم، ولی شرم و حیا جرات نمی داد که این مطلب را به عرض برسانم. روزی به خدمت رسول خدا مشرف شدم. فرمود: یا علی! آیا تو را رغبت به ازدواج هست، عرض کردم: رسول خدا داناتر است. پیش خود فکر کردم که آن جناب می خواهد یکی از زنان قریش را به من تزویج کند و بیم آن داشتم که فاطمه از دستم برود. از مقصود وی آگاه نبودم تا اینکه رسول خدا دوباره مرا نزد خود احضار فرمود. من در خانه ((ام سلمه)) نزد آن حضرت حضور یافتم. به من فرمود: یا علی! بشارت باد تو را که خدای تعالی امر مرا در مورد ازدواج تو کفایت کرد. عرض کردم: یا رسول الله! چگونگی آن را بیان فرمایید. فرمود: جبرئیل نازل شد، سنبل و ترنفل به من داد. آن ها را گرفته و بوییدم و از سبب آن پرسیدم، گفت: خدای تعالی به فرشتگان و ساکنان بهشت دستور داد که بهشت را از نهال ها و نهرها و میوه ها و درختان آن زینت دهند و نسیم بهشت را فرمان داد تا به انواع عطرها وزیدن گرفت و حوریان را نیز دستور داد سوره هایی را از قرآن بخوانند و منادی از عرش صدا زد که روز ولیمه علی بن ابیطالب است. خداوند فرشتگان را فرمود که گواه باشید من فاطمه را به علی تزویج نمودم و آن ها را برای هم پسندیدم، آن گاه ابر سفیدی فرستاد که بر آنها از مروارید و زبرجد و یاقوت بهشتی بارید و فرشتگان از سنبل و قرنفل بهشت نثار کردند و این از نثار فرشته هاست (۵۴). در بحار الانوار آمده که علی (علیه السلام) با شنیدن پیشنهاد ابوبکر در فکر فرو رفت و دیگر نتوانست به کار ادامه دهد به منزل آمد و خود را آماده نمود به خدمت رسول اکرم شتافت. پیامبر در خانه ام سلمه قرار داشتند علی (علیه السلام) به خانه ام سلمه رفت و در زد پیامبر به ام سلمه فرمود: در را باز کن، کوبنده در شخصی است که خدا و رسول او را

دوست دارند. او هم خدا و رسول را دوست دارد. عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت! کیست که درباره اش چنین داوری می کنی، فرمود: ای ام سلمه! ساکت باش، مردی دلاور و شجاع است. برادر و پسر عمویم و محبوبترین مردم نزد من است. ام سلمه از جای جست و در را باز کرد. علی (علیه السلام) داخل منزل شد، سلام نمود و در حضور پیامبر نشست و از خجالت سرش بزیر انداخت و نتوانست تقاضای خویش را عرضه بدارد. ساعتی طول کشید و هر دو ساکت بودند، تا پیامبر فرمود: یا علی! گویا برای حاجتی نزد من آمده ای که از مطرح کردنش خجالت می کشی. حاجت خود را بخواه و مطمئن باش تمام خواسته هایت قبول می شود. علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد! من در خانه شما بزرگ شده و شما بهتر از پدر و مادر در تربیت من کوشش نموده ای. به برکت وجود شما هدایت شدم. یا رسول الله، به خدا سوگند. اندوخته دنیا و آخرت من شما هستی. اکنون موقع آن شده که برای خود همسری انتخاب کنم و تشکیل خانواده دهم. اگر صلاح بدانی دختر خودت فاطمه را به عقد من درآوری. سعادت بزرگی نصیب من شده است (۵۵). رسول الله صورتش از سرور و شادمانی بر افروخته شد و با چهره ای خندان گفت: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری، پاسخ داد: پدر و مادرم قربانت! شما از وضع من کاملاً آگاهی. تمام ثروت من عبارت است از: یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی. بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود. باید با آن آب کشی کنی و زندگی خود و خانواده ات را تامین نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی. تنها چیزی که می ماند زره است. من به همان زره اکتفا می کنم. یا علی! می خواهی بشارتی به تو بدهم، عرض کرد: آری، یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! همیشه نیک خوی و خوش زبان بوده اید. فرمود: قبل از این که نزد من بیایی، جبرئیل نازل شد و گفت: دخترت فاطمه را با علی کابین ببند. مجلس ازدواج آنان در عالم بالا- قبل از ازدواج آن ها در زمین برگزار شده است (۵۶). پیامبر افزود: یا علی! تو زودتر به مسجد برو و من بعد خواهیم آمد و در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم. علی (علیه السلام) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت کرد. ابوبکر و عمر را در راه دید، سوال کردند، گفت: رسول خدا دخترش فاطمه را به من تزویج کرد. اکنون می آید تا در حضور مردم مراسم عقد را انجام دهد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که صورتش از شادمانی می درخشید، وارد مسجد شد و بلال فرمود: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن. هنگامی که همه جمع شدند، بر فراز منبر رفت. پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد علی و فاطمه در عالم بالا در حضور فرشتگان برگزار شده است و دستور داد که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم و شما را بر آن گواه گیرم. پس نشست و به علی فرمود: برخیز و خطبه عقد را بخوان. علی برخاست و خطبه عقد را خواند (۵۷). در کشف الغمه و سایر کتب تاریخی روایت شده که علی (علیه السلام) جهت خواستگاری خدمت پیامبر رسید و پس از سلام در حضور او نشست و سر را پایین انداخت و از شرم و حیا نتوانست منظور خود را بیان کند. رسول خدا فرمود: یا علی! تو را حاجتی هست، بگو، مطمئن باش که حاجت تو برآورده می شود. علی عرض کرد، یا رسول الله! شما می دانید که مرا از کودکی از پدر و مادر گرفته و در خانه خود پرورش داده اید و خداوند مرا به وسیله شما نیرومند ساخت. دلم می خواهد خانه ای داشته و همسری اختیار کنم تا با او مانوس شوم. از این رو خدمت شما آمدم که با کمال میل دخترتان فاطمه را خواستگاری کنم. آیا با تقاضای من موافقت می فرمایید، رسول خدا شادمان شد و فرمود: صبر کن تا از فاطمه اجازه بگیرم. پیامبر نزد فاطمه (علیها السلام) رفت و فرمود: دخترم! علی بن ابیطالب را به خوبی می شناسی. برای خواستگاری تو آمده است. آیا اجازه می دهی تو را به عقد او درآورم، فاطمه خجالت کشید و سکوت کرد و چیزی نگفت. پیامبر سکوت او را علامت رضایت دانست (۵۸). رسول خدا نزد علی آمد و فرمود: آیا برای این امر چیزی داری، علی (علیه السلام) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! من چیزی از شما پنهان نمی کنم. آنچه دارم یک شمشیر و یک زره و یک شتر می باشد. رسول خدا فرمود: شمشیر برای تو که مرد جنگی، لازم است و شتر برای گذران زندگی تو

ضروری است . پس می ماند زره تو، که من آن را به مهر زهرا می پذیرم . پس افزود: یا اءبالحسن ! اءبشرک ، قال علی (علیه السلام) فقلت نعم ، فداک اءبی و اءمی ، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) اءبشر یا اءبالحسن . فان الله عزوجل قدر زوجکها من السماء من قبل اءن اءزوجکها من الارض ؛ (۵۹) رسول خدا فرمود: یا علی ، آیا بشارت دهم تو را عرض کرد: بله ، پدر و مادرم فدایت ! فرمود: بشارت باد! ای علی که خدای تعالی فاطمه را به تو در آسمان تزویج نمود، پیش از آن که من او را در زمین به تو تزویج کنم . پیامبر (صلی الله علیه و آله) راه و رسم ازدواج صحیح را عملاً به مسلمانان آموزش داد. این ازدواج باید درسی باشد برای تمامی مسلمانان که اگر جوانی برای خواستگاری به منزل آنها آمد، باید قبل از هر چیز جنبه های دین و اخلاقی او را مورد بررسی قرار دهند. اگر جوانی متدین و پرهیزکار بود، ولی از مال دنیا بی بهره بود، بهتر از مردی است که در رفاه مادی بوده ، ولی هوسران باشد، زیرا ثروت نه تنها مایه خوشبختی نیست ، بلکه بسیاری از اوقات مایه وزر و وبال و گرفتاری می گردد. رسول اکرم می توانست یکی از ثروتمندان قریش را که خواستگار دخترش بودند بپذیرد، اما از این که علی (علیه السلام) که تهیدست و فقیر بود و به خواستگاری فاطمه می آید، مسرور و شادمان گردیده و موافقت خویش را اعلام می دارد. در تمام کتب تاریخی از مسرت و شادمانی رسول خدا هنگام خواستگاری علی (علیه السلام) یاد شده زیرا آن جناب علی (علیه السلام) را جوانی پرهیزکار، شجاع ، و فداکار می شناسد، از این رو با کمال میل و رغبت با ازدواج آنها موافقت می فرماید. پس باید به این سیره نبوی تاسی کرد و معیار در شناخت افراد را ایمان و تقوی دانست ، نه ثروت و پست و مقام ! عروسی فاطمه (علیها السلام) پس از مراسم عقد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شادمان و مسرور به خانه برگشت و به زنان دستور داد برای فاطمه مجلس جشن و شادی فراهم کنند. مراسم ازدواج در روز اوگل یا ششم ذی الحجه سال دوم یا ششم هجری انجام گرفت (۶۰) . علی (علیه السلام) به بازار رفت و با فروش زره خود به چهارصد درهم ، نزد رسول خدا برگشت و آن را به عنوان مهریه فاطمه (علیها السلام) خدمت حضرت تقدیم کرد. رسول الله پول را گرفته و مقداری از آن را به بلال داد و فرمود: با این پول عطر و وسایل آرایش خریداری کند. بقیه را به ابوبکر سپرد و فرمود: جهیزیه و وسائل زندگی فاطمه را تهیه کند. عده ای از یاران را مثل ((مقداد بن اسود)) ماموریت داد به عنوان دستیار ابوبکر با وی به بازار بروند. علی (علیه السلام) می فرماید: یک ماه از مراسم عقد گذشت . روزی برادر عقیل نزد من آمد و گفت : از ازدواج تو بسیار خوشحالم ، چرا از رسول خدا خواهش نمی کنی فاطمه را به خانه ات بفرستی، تا به وسیله عروسی شما چشم ما روشن گردد. علی (علیه السلام) فرمود: خیلی مایلم عروسی کنم ، ولی از رسول خدا، خجالت می کشم . عقیل عرض کرد: تو را به خدا سوگند، اکنون با من بیا تا به خدمت پیامبر برویم ! علی با برادرش عقیل به طرف منزل رسول خدا به راه افتاد. در بین راه به ((ام ایمن)) برخوردند و جریان را برایش گفتند. ام ایمن گفت : اجازه بدهید من با رسول خدا صحبت کنم ، زیرا در این گونه موارد کلام زن ها موثرتر است . ام سلمه و سایر زنان از موضوع خبردار شدند و خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله ! پدر و مادرمان فدایت ! برای موضوعی خدمت شما رسیدیم که اگر خدیجه زنده بود چشمش به آن روشن می شد. وقتی پیامبر نام خدیجه را شنید، اشکش جاری شد و فرمود: کجا خدیجه پیدا می شود! هنگامی که مردم مرا تکذیب می نمودند، او مرا تصدیق کرد و اموالش را در اختیار من گذارد تا در راه دین خدا مصرف کنم . خدیجه زنی بود که خدا بر من وحی فرستاد که بدو بشارت دهم : خدا خانه ای از زمرد در بهشت بدو عطا خواهد کرد. ام سلمه عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود شما هر چه درباره خدیجه می فرمایید صحیح است . خداوند ما را با او محشور گرداند یا رسول الله ، برادر و پسر عموی شما میل دارد همسرش را به منزل ببرد. فرمود: چرا خودش در این باره صحبتی نمی کند، عرض کرد: خجالت می کشد پیامبر به ام ایمن فرمود: علی (علیه السلام) را نزد من حاضر کن . وقتی علی (علیه السلام) خدمت پیامبر رسید، فرمود: یا علی ! آیا میل داری همسرت را به منزل ببری . عرض کرد: آری ، یا رسول الله فرمود: خدا مبارک گرداند! همین امشب یا فردا وسایل عروسی را فراهم می کنم . سپس به همسرانش فرمود: فاطمه را زینت کنید و خوشبویش نمایید و اتاقی برایش فرش کنید، تا مراسم عروسی را برگزار

کنیم (۶۱). از نوشته مورخان بر می آید که زهرا (علیها السلام) را در حدود یک ماه پس از انجام مراسم عقد به خانه علی بردند. رسول اکرم به علی فرمود که در عروسی باید ولیمه داده شود. یکی از سنن و مستحبات شرع، ولیمه دادن در هنگام عروسی است. علی (علیه السلام) خرما و روغن گرفته، نزد رسول خدا آورد. حضرت خرما را میان روغن سرخ کرده و گوسفند چاقی فراهم نمود و نان هم تهیه شد (۶۲). و در روایت دیگر علی (علیه السلام) می فرماید: مقداری از پول زره را رسول خدا به ام سلمه داد و ده درهم از آن را به من داد و فرمود: با این پول مقداری روغن و خرما و کشک بخر و بیاور. من دستور آن حضرت را انجام داده، خریدم و آوردم. رسول خدا سفره چرمی خواست و آستین ها را بالا زد و از آن خرما و کشک و روغن غذایی تهیه کرد (۶۳). بعد فرمود: هر کسی که مایل هستی دعوت نما. به مسجد رفتم و دیدم جمع زیادی از اصحاب در مسجد حضور دارند. من شرم داشتم عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت نکنم. از این رو روی بلندی رفته و گفتم: ای مردم! همگی برای صرف ولیمه فاطمه بیایید. مردم دسته دسته راه افتادند و جمعیت زیادی جمع شدند. من از کمی غذا خجالت می کشیدم. چون رسول خدا متوجه شد فرمود: علی جان! من از خدا می خواهم که این غذا را برکت دهد. (علی (علیه السلام) می فرماید: تمام آن جمعیت غذا خوردند و چیزی از غذا کم نشد و در حق ما به خیر و برکت دعا کردند. چون غروب شد، زنان پیامبر فاطمه را زینت کرده و عطر آگین نمودند. رسول خدا علی را در سمت راست و فاطمه را در سمت چپ خود نشانید و پیشانی آن ها را بوسید و دست دخترش را در دست علی گذاشت و فرمود: علی جان! فاطمه همسر خوبی است. آن گاه به فاطمه فرمود: دخترم! علی شوهر خوبی است. سپس در حق آن ها دعا کرد. بعد زنان پیامبر در حالی که ارجوزه و شعرهایی می خواندند، با تشریفات خاصی آن ها را به سوی حجله روانه کردند (۶۴). ابابکر با مبلغی که پیامبر به او داده بود، لوازم یک زندگی کوچک را برای فاطمه خریداری نمود. فهرست جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام) یک عدد پیراهن (۷ درهم)؛ روسری یک عدد (۴ درهم)؛ چادر مشکی، یک عدد؛ بقچه ای با ریسمان لیف خرما پیچیده شده؛ رختخواب کتان که از علف و برگهای خشک درخت خرما پر شده بود؛ رختخوابی که از پشم گوسفند و رویه آن از کتان بود؛ متکا دو عدد که روی آن چرم دباغی شده طایف و بار آن لیف خرما بود و دو عدد دیگر به همین ترتیب که داخل آن پشم گوسفند بود؛ پرده پشمی، یک عدد؛ حصیر، یک عدد؛ حصیر پشمی، یک عدد؛ آسیاب دستی؛ بادیه مسی، یک عدد؛ کاسه چوبی، یک عدد؛ مشک آب، یک عدد؛ کوزه آب خوری، دو عدد؛ آرد بیز (الک)؛ ظرف سفالی، یک عدد؛ بازو بند نقره ای، دو عدد. این اثاثیه را ابابکر به اتفاق سایر صحابه به خانه پیامبر آورد. رسول خدا نگاهی به جهیزیه انداخت و سر را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: الله بارک لقوم جل آئیتهم الخرف؛ خدایا به آن زندگی که ظروف گرانمایه اش در سفال خلاصه می شود، برکت عنایت فرما! این جهیزیه دختر رسول خدا و خلیفه مسلمانان بود. ۲. آداب ازدواج در اسلام اسلام به مسلمانان می فرماید: اگر جوانی برای خواستگاری دختر شما آمد، قبل از هر کار به جنبه های دینی و اخلاقی او نظر کنید. اگر با ایمان و پاکدامن بود و اخلاقی نیکو داشت، به وصلت او با دخترتان موافقت نمایید. اسلام معتقد است که ازدواج نباید بر پایه ثروت استوار گردد. اسلام ثروت را تنها عامل خوشبختی خانواده نمی داند و می فرماید: فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی و علاقه دینی داماد، بر ثروت و مال برتری دارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: وقتی کسی به خواستگاری دختر شما آمد، اگر اخلاق و ایمانش را پسندیدید، با وی وصلت نمایید. اگر برنامه ازدواج شما بر خلاف این دستور باشد، مفسد بزرگ و گرفتاری های زیادی در پی دارد. پیامبر به دستورهایی که به مردم می داد خود عمل می نمود، به همین جهت پرهیزکاری و کمالات و فضایل اخلاقی علی (علیه السلام) را بر ثروت بی شمار عبدالرحمن و عثمان ترجیح داد و فقر او را عیب ندانست (۶۵). اسلام مهریه سنگین را به صلاح مردم جامعه نمی داند و توصیه می کند که اگر دین و اخلاق داماد را پسندیدید درباره مهریه سختگیری نکنید و به کم قناعت کنید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: ((بهترین زنان امت من کسانی هستند که زیبا و کم مهر باشند (۶۶)). امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((مهر سنگین نقطه ضعفی برای زن است (۶۷)). اسلام معتقد است که

مسابقه در زیاد کردن مهریه زندگی را بر مردم مشکل می کند. با ایجاد تسهیلات در امر ازدواج، جوانان را به تشکیل خانواده تشویق نمود تا از مفاسد اجتماعی و بسیاری از ناهنجاری ها جلوگیری شود. مهریه های سنگین در آغاز زندگی، به وضع روحی و آسایش خاطر داماد لطمه می زند. رسول اکرم برای این که عملا به مردم نشان داده و بفهماند مهریه سنگین به صلاح هیچ خانواده ای نیست، دختر عزیزش را با کمترین مهریه به عقد علی (علیه السلام) درآورد، حتی به عنوان دین و قرض چیزی بر عهده او قرار نداد. پیامبر هنگام خروج از منزل علی و زهرا (علیهما السلام) دستگیره در را گرفت و فرمود: طهر کماله و طهر نسلکما اءنا سلم لمن سالمکها، اءنا حرب لمن حاربکما، استودعکما الله و استخلفه علیکما؛ خدا شما و نسلتان را پاک و پاکیزه گرداند. با دوستان شما دوست هستم و با دشمنان شما دشمن هستم. اکنون وداع می کنم و شما را به خدا می سپارم. علی می فرماید: تا سه روز پیامبر نزد ما نیامد. صبح روز چهارم که نزد ما می آمدند، به اسماء بنت عمیس برخورد کردند فرمودند: چرا اینجا ماندی، اسماء گفت: پدر و مادرم فدایت! جوان هنگام ازدواج به زنی که کمک او باشد نیازمند است، تا احتیاجاتش را بر آورده کند. من هم به همین دلیل ماندم که نیازهای فاطمه را بر آورده کنم. پیامبر فرمود: ای اسماء! خداوند حوائج دنیا و آخرت را برآورده سازد (۶۸)! پیامبر با فاطمه خلوت کرد و پرسید: همسرت را چگونه یافتی، عرض کرد: خداوند بهترین مردان را نصیب من کرده است، ولی زنان قریش که به دیدنم آمدند گفتند: پدرت تو را به ازدواج مردی درآورده که فقیر و تهی دست است. پیامبر فرمود: دخترم! پدر و شوهرت فقیر نیستند. گنج های زمین را از طلا و نقره بر من عرضه داشتند، ولی من نعمت های اخروی را بر ثروت و مال دنیا ترجیح دادم. دخترم! برای تو همسری برگزیدم که در اسلام آوردن مقدم بر همه بود. از جهت دانش و حلم و عقل نیز بر تمام مردم برتری دارد. خداوند در بین تمام مردم، من و شوهرت را برگزید. همسر خوبی داری. قدرش را بدان و از فرمانش سرپیچی مکن. سپس علی را خواند و فرمود: با همسرت مدارا و مهربانی کن! بدان که فاطمه پاره تن من است. هر کس او را بیازارد، مرا اذیت کرده و هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود نموده است. با شما وداع می کنم و به خدا می سپارمتان. زهرا (علیها السلام) در خانه علی (علیه السلام) خانواده کوچکترین واحد تشکیل دهنده اجتماع است. افراد این اجتماع باید در حریم خانواده به آداب دینی و فضایل اخلاقی تربیت یابند و پرورش و رشد نمایند: تا اجتماع سالم و متری را به وجود آورند. هر یک از زن و مرد که رکن اصلی و اساسی خانواده محسوب شوند، وظایفی دارند که باید در انجام آن کوشا باشند. آنچه به عهده بانوی خانه گذاشته شده است، اداره امور خانه و برقرار کردن نظم و آرامش می باشد، تا مرد خانواده با خیال آسوده بتواند در خارج از منزل به فعالیت ادامه دهد. از آنجا که زن فطرتا خواهان بچه داری و شوهر داری می باشند، اگر این مهم را که ذاتی است، به گونه ای نیکو انجام دهد، در سعادت و ترقی خانواده سهم به سزایی خواهد داشت. فاطمه (علیها السلام) از این قانون مستثنی نبود. از این رو رسول خدا کارهای زندگی دختر و دامادش را تقسیم نمود و به فاطمه فرمود: کارهای داخل خانه با تو باشد و امور مربوط به خارج خانه را بر عهده علی گذاشت (۶۹). مرحوم کلینی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می کند که امیرالمؤمنین هیزم فراهم می کرد، آب می کشید و خانه را جارو می نمود. فاطمه (علیها السلام) آرد می کرد و خمیر درست نموده و نان می پخت (۷۰). جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند: روزی رسول خدا فاطمه را دید که از نم شتر جامه ای بر تن کرده، در حالی که دستاس می کرد، بچه اش را هم شیر می داد. پیامبر از مشاهده آن حال اشک دیدگانش جاری شد و به زهرا فرمود: دختر جان! تلخی و سختی های دنیا را به خاطر شیرینی نعمت های آخرت تحمل کن. زهرا عرض کرد: خداوند را به خاطر نعمت هایش سپاسگزارم. زهرا در زندگانی کوتاه خود با علی (علیه السلام) در دامن خویش چهار فرزند تربیت نمود که هر کدام به نوبه خود منشا تحولات بزرگ دینی و اجتماعی و سیاسی بود و عالم بشریت تا ابد به وجود آنها افتخار خواهد کرد (۷۱). فاطمه (علیها السلام) با همه مشغله ای که داشت، شوهرش را که غالب اوقاتش در صحنه های پیکار سپری می شد و با مرگ هم آغوش بود، مورد توجه و محبت قرار داده، او را به انجام وظایف خطیرش تشویق می نمود. علاوه بر امور داخلی خانه، شوهرش را در کارهایش یاری می کرد. پس از

بازگشت از غزوه احد که حضرت امیر (علیه السلام) در دفاع از رسول خدا زیاده از حد مقاومت کرده و گروه بسیاری از مشرکان را به هلاکت رسانده بود، شمشیر خون آلودش را برای شستن به فاطمه داد و فرمود: خذی هذا السیف فقد صدقنی الیوم؛ این شمشیر را بگیر که امروز ایمان و شجاعت مرا تصدیق نمود. رسول خدا نیز فرمود: خذیه یا فاطمه فقد ادى بعلک ما علیه و قد قتل الله بسیفه صنادید قریش؛ (۷۲) بگیر شمشیر را که شوهرت امروز دین خود را ادا نمود و خداوند به وسیله شمشیر او بزرگان قریش را به هلاکت رسانید. دختر یگانه شخص اول اسلام از کار کردن عار نداشت و از زیر بار کارهای دشوار خانه، شانه خالی نمی کرد. به اندازه در منزل زحمت می کشید که علی (علیه السلام) به شدت ناراحت می شد و خدمات او را تحسین می نمود. روزی به یکی از اصحاب فرمود: می خواهی از وضع خودم و فاطمه برای تو بگویم. آن قدر در خانه آب آورد که آثار مشک بر بدنش دیده می شد. آن قدر آسیاب کرد که دستهایش تاول زد. آن قدر در نظافت و تمیز کردن و پختن نان و غذا زحمت کشید که لباس هایش کثیف شد و زمانی که کار بر او سخت شد، گفتم خوب است خدمت پیامبر برسی و جریان را برایش بازگو کنی، شاید خادمی برای تهیه کند تا در خانه داری به تو کمک کند. فاطمه خدمت پدر بزرگوارش رسید، خجالت کشید حاجتش را بیان کند. بدون خواستن حاجت به خانه برگشت. پیامبر احساس کرد که فاطمه حاجتی داشته، از این رو صبح روز بعد به منزل ما تشریف آوردند. سلام کرد، پاسخ دادیم. داخل خانه شد و پیش ما نشست و فرمود: فاطمه جان! دیشب به چه منظور به منزل ما آمدم، فاطمه خجالت کشید حاجتش را بگوید. من عرض کردم: یا رسول الله! فاطمه آن قدر آب آورده که بند مشک در سینه اش اثر گذاشته، آن قدر آسیاب کرده که دست هایش تاول زده؛ آن قدر خانه را تمیز و مرتب کرده و غذا پخته که لباس هایش کثیف شده است. من گفتم خدمت شما برسد، شاید خادم و کمک کاری به وی عطا کنی. پیامبر فرمود: فاطمه جان! می خواهی عملی به شما یاد دهم که از هر خادمی بهتر باشد. وقتی خواستی بخوابی، سی و سه مرتبه بگو: سبحان الله؛ سی و سه مرتبه بگو: الحمد لله؛ سی و چهار مرتبه بگو: الله اکبر. این ذکر صد مرتبه بیش نیست، ولی در نامه عمل ثواب هزار حسنه دارد. فاطمه جان! این ذکر را اگر هر روز صبح بگویی، خداوند کارهای دنیا و آخرت را اصلاح خواهد نمود. فاطمه در جواب پدر گفت: از خدا و رسولش راضی شدم (۷۳). یک روز بلال از وقت معمول دیرتر به نماز صبح حاضر شد. رسول خدا علت دیر آمدن را پرسید، عرض کرد: زمانی که به مسجد می آمدم، به منزل فاطمه رفتم. دیدم مشغول آسیاب کردن است و بچه او گریه می کند. عرض کردم: ای دختر پیامبر! اجازه بده یکی از کارها را من انجام دهم. فرمود: بچه داری از من بهتر ساخته است. اگر میل داری، در آسیاب کردن کمک کن. من مشغول آسیاب کردن شدم. به این جهت دیرتر به مسجد رسیدم. پیامبر فرمود: به فاطمه ترحم کردی، خدا به تو ترحم کند (۷۴)! فاطمه زنی نبود که فقط در گوشه منزل به اداره داخلی مشغول باشد و از حوادث و اوضاع مربوط به جهان اسلام بی خبر باشد. از تاریخ استفاده می شود که فاطمه (علیها السلام) در جریان مربوط به اسلام و مسلمانان بوده و مخصوصا به حوادث جنگ و جبهه کاملاً توجه داشت، نه تنها مشوق پدر و شوهرش بود، بلکه در مواقع لزوم در صحنه پیکار حضور پیدا کرده و کارهایی انجام می داد. در تاریخ نوشته اند: بعد از جنگ احد وقتی صورت خون آلود پدر را دید، او را بغل گرفته و گریه کرد و خونها را از صورت پدر پاک نمود. علی آب آورد و فاطمه صورت پدر را شست، ولی خون بند نمی آمد. سرانجام فاطمه قطعه حصیری را سوزاند و خاکسترش را روی زخم گذاشت تا خون قطع شد (۷۵). فاطمه همیشه شوهرش را تشویق و تحسین می نمود و فداکاری ها و شجاعت های او را تحسین می کرد و بدین وسیله دل او را گرم می کرد و برای جنگ آماده اش می نمود. نیز با نوازش محبت آمیزش تن خسته و جراحات شوهرش را تسکین می داد. علی (علیه السلام) می فرماید: ((وقتی به خانه می آمدم و به زهرا نگاه می کردم، تمام غم و غصه هایم برطرف می شد (۷۶)). زهرا اطهر از نظر موقعیت اجتماعی دختر رسول خدا بزرگترین شخصیت جهان بشریت است. شخصیتی که علاوه بر فرزند پیامبر بودن، از ارزش والایی برخوردار است. بانویی که الگو و نمونه کامل برای زنان مسلمان می باشند. زنان امروز اگر خواهان سعادت و پیشرفت هستند، باید از او پیروی

نمایند تا به سعادت دنیا و آخرت نایل آیند. امام علی (علیه السلام) نیز بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بزرگترین شخصیت اسلام بود. ایشان از نظر زهد، تقوا، شجاعت، شهامت، انسانیت، و پرهیزکاری بی نظیر بود. اما ازدواج این دو شخصیت با عظمت و بزرگی، در نهایت سادگی برگزار می گردد، تا برای مسلمانان درسی باشد. زهرای مرضیه پس از ازدواج وارد مرحله جدیدی از مسولیت شد، آن هم با همسری مانند علی که سپهسالار شجاع و نیرومند اسلام و مشاور مخصوص پیامبر گرامی اسلام بود. اوضاع زمان هم بسیار حساس بود و در هر سال چندین جنگ واقع می شد که علی (علیه السلام) در تمام یا اکثر آن ها شرکت داشت. اداره چندین زندگی کار ساده نبود، ولی دختر پیامبر چون علی (علیه السلام) را دومین موجود عالم هستی در امور معنوی می شناخت، او را دوست داشته و به او عشق می ورزید. از این رو در طول دوران زندگی در مقابل هر مشکلی مقاومت می کرد. این عشق و علاقه متقابل بود. عشق علی (علیه السلام) به فاطمه به جهت شخصیت معنوی فاطمه بود. امام علی (علیه السلام) توجه داشت که عشق فوق العاده پیامبر نسبت به فاطمه بدون دلیل نمی باشد. علی (علیه السلام) می دید از روزی که زهرا در خانه وی قدم گذارده، رسول الله به این دختر ابراز محبت می کند که اگر یک پدر عادی تا این اندازه به دختر خود، بعد از ازدواج ابراز محبت کند، ممکن است مورد اعتراض و ایراد مردم واقع شود. ((نافع بن حمراء)) می گوید: هشت ماه در خدمت پیامبر بودم. آن حضرت هر روز صبح قبل از اذان صبح هنگامی که برای انجام فریضه نماز از منزل خارج می شد، در بین راه تا مسجد، جلوی در خانه فاطمه می ایستاد و صدا می زد: السلام علیک یا اهل بیت و رحمه الله و برکاته. انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا؛ سلام بر شما، ای اهل بیت! همانا خداوند اراده نمود از شما پلیدی را برطرف کند و شما را پاک و پاکیزه قرار دهد. شبانگاهان هم که برای استراحت به طرف منزل رهسپار می شد، در منزل زهرا را می کوید و وارد خانه می شد. زهرا را می بوسید و می فرمود: بوی بهشت را از زهرا استشمام می کنم، سپس به خانه خود می رفت. چنین دختر و شخصیتی درباره اش روایت است که: فاطمه هرگز بدون اجازه علی از خانه خارج نشد. هیچ گاه او را غضبناک نکرد، زیرا می دانست اسلام می فرماید: هر زنی شوهرش را غضبناک کند، خداوند نماز و روزه اش را قبول نمی کند تا این که شوهرش راضی شود (۷۷). مبدا خیال شود علی (علیه السلام) از مردان خودپسندی بوده که از همسرش انتظاراتی زیاد داشته باشد اما خود مردی متعهد نباشد و خود را مالک الرقاب و صاحب اختیار زن بداند. ایدا چنین نبود! علی (علیه السلام) می دانست همان موقع که او در میدان کارزار در مقابل دشمن شمشیر می زد، همسرش نیز در سنگر داخلی اسلام که همان منزل است، به جهاد مشغول می باشد. ۳. همسر داری و تربیت فرزندان در غیاب علی (علیه السلام) تمام کارهای داخلی خانه بر عهده حضرت زهرا بود. علاوه بر خانه داری، تربیت اطفال هم به عهده او بود و در این امر خطیر کمال جدیت را می نمود. هر مردی اگر از طرف همسر و اطفالش خیالش آسوده باشد، در فعالیت هایی که در خارج از منزل مربوط به اوست، فعالیت و موفق تر از مردانی است که ذهنشان نسبت به کاشانه شان راحت نمی باشد. یکی از وظایف سنگین و مهم دختر رسول خدا، بچه داری و تربیت آنها بود. فاطمه (علیها السلام) پنج فرزند داشت: حسن، حسین، زینب، ام کلثوم، محسن. پنجمین فرزند آن حضرت (محسن) سقط شد. دو پسر و دو دختر حضرت باقی ماند. فرزندان فاطمه اشخاص عادی نبودند و چنین مقدر شده بود که نسل پیامبر از فاطمه به وجود آید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند ذریه پیامبران را در صلب آن ها قرار داده، ولی نسل مرا در صلب علی مقرر فرمود. پس من پدر اولاد فاطمه هستم (۷۸). مشیت خداوند بر این شد که بزرگان دین و خلفای معصوم پیامبر از نسل پاک دختر رسول خدا به وجود آیند، از این رو یکی از وظایف سنگین زهرا (علیها السلام) تربیت فرزندانش بود. این کار بسیار مهم و آینده سازی بود. اسلام علاوه بر این که اداره امور اطفال را به عهده پدر و مادر می گذارد، آنها را در قبال وظیفه بزرگتری مسئول می داند. اسلام شخصیت آینده کودک را مرهون تربیت و پرورش و مراقبت پدر و مادر می داند. دختر رسول خدا که در دامن وحی تربیت یافته بود، از تربیت و پرورش کودکان غافل نبود. او می دانست که باید امام تربیت کند و نمونه و الگوهایی را به جامعه تحویل دهد که آینه و معرف حقیقت اسلام باشند. این کار آسانی

نمود. او به زینب درس فداکاری و شجاعت داد تا تحت تاثیر دستگاه بیداد یزید قرار نگیرد و با سخنان آتشین خود، ستمگری های یزید را افشا نماید. او امام حسن را چنان تربیت کرد که به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان مهر سکوت بر لب زند و به وسیله صلح با معاویه به گوش مسلمانان برساند که اسلام تا سر حد امکان صلح را بر جنگ مقدم می دارد. او امام حسین (علیه السلام) را تربیت کرد که در راه اسلام، جان عزیز خود و فرزندانش را فدا کند و به عالم بشریت ایثار و از خود گذشتن را بیاموزد. حضرت زهرا از زن بودن خود احساس حقارت نمی کرد و مقام زن را بسی شامخ و قابل احترام ارزیابی می نمود. لیاقت زن و مادر بودن را در آن می دید که دستگاه آفرینش چنین مسئولیت سنگینی را به عهده او گذاشته بود. شاید اکثر مردم گمان کنند که تربیت کودک از زمانی آغاز می شود که طفل خوب و بد را تشخیص دهد، و قبل از آن تربیت معنایی ندارد اما این نظریه رد شده، زیرا به اعتقاد دانشمندان، تربیت کودک از هنگام تولد آغاز می گردد. بر دانشمندان فن تربیت و روانشناسان ثابت گردیده که اطفال در طول دوران کودکی به محبت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک انتظار دارد که مورد محبت پدر و مادر قرار گیرد و والدین به او ابراز محبت نمایند. آغوش گرم مادر و محبت خالصانه پدر، روح بشر دوستی و علاقه و ممنوع را در کودک می دمد و او را به زندگی امیدوار می سازد. کودک اگر مورد بی مهری قرار گیرد، ترسو و ضعیف بار می آید. پس محبت کردن به کودک یکی از نیازهای ضروری او به شمار می رود و در پرورش او نقشی اساسی دارد. روانشناسان بر این نظرنند که مربی باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین نماید. چنین شخصی در اجتماع منشا اثر واقع خواهد شد و به کارهای پست تن در نخواهد داد و زیر بار ذلت و خواری نخواهد رفت. این شخصیت باطنی مرهون تربیت خانوادگی است و به روحیات پدر و مادر بستگی دارد. تمام این نکات ظریف را از دید تیزبین حضرت زهرا (علیه السلام) در مورد فرزندانش غافل نمی ماند. نامگذاری حسن و حسین (علیهما السلام) و تربیت آنان زمانی که امام حسن (علیه السلام) متولد شد، او را در پارچه زردی پیچیده، خدمت رسول خدا آوردند. فرمود: مگر به شما نگفتم نوزاد را در پارچه زرد نیچید! پیامبر پارچه را دور انداخت و او را در پارچه سفیدی پیچیده، در بغل گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه خواند. سپس به علی (علیه السلام) فرمود: نامش را چه گذاشته اید، علی عرض کرد: بر شما سبقت نمی گیریم. پیامبر فرمود: من هم بر خدا سبقت نمی گیرم. جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند سلام و تبریک گفته و فرموده: اسم او حسن بگذارید و آن زمان که حسین (علیه السلام) متولد گردید، مانند امام حسن برای نامگذاری خدمت پیامبر آوردند که جبرئیل نازل شد و اسم حسین را بر او نهاد (۷۹). سلمان فارسی می گوید: روزی وارد منزل فاطمه (علیها السلام) شدم و مشاهده کردم فرزند او حسین که در آن زمان شیر خواره بود، از شدت گرسنگی در گهواره گریه می کند و فاطمه با عجله مشغول دستاس کردن است و جو آرد می کند. از خون دست او دستاس خونی گردیده و کنیز خدمتکارش بیکار نشسته بود. دیدن این منظره مرا متأثر کرد. عرض کردم: ای دختر پیامبر، چرا دستور نمی فرمایید فضا جو را دستاس کند، فرمود: برنامه کار منزل بین من و او تقسیم شده، یک روز خدمات خانه به عهده اوست و یک روز به عهده من. امروز نوبت من است و فضا جو باید استراحت کند. سلمان می افزاید: عرض کردم: ای دختر رسول خدا! من بنده آزاد شده شمایم. اجازه فرمایید جو را آرد کنم و شما فرزند خود را ساکت کنید. فاطمه قبول نمود و مشغول آرام کردن حسن و حسین شد. من مقداری جو آرد نمودم و سپس به مسجد رفتم. دختر رسول خدا با این رفتار طریقه درست برخورد صحیح با کارگر را به همه مسلمانان نشان می دهد و در واقع به همه کارفرمایان (چه در ادارات و چه در کارخانه ها و مزارع) برخورد انسانی و اسلامی را نسبت به این طبقه زحمتکش یاد آوری می کند. امید است زنان مسلمان و مومن از این بانوی پرهیزکار الگو گرفته و نسبت به خدمتکاران و زیردستان خود، عطف و رفت بیشتری به خرج دهند. روایت شده روزی رسول الله (صلی الله علیه و آله) به نماز جماعت مشغول بود. وقتی به سجده می رفت، امام حسین بر پشت او سوار می شد. زمانی که پیامبر سر از سجده بر می داشت، او را گرفته و کنار می گذاشت و به همین کیفیت نمازش را به پایان رسانید. یک یهودی که جریان را مشاهده می کرد، عرض کرد: شما نسبت به کودکانان طوری رفتار می

کنید که ما از آن امتناع داریم . پیامبر فرمود: شما اگر به خدا و رسول او ایمان داشتید، با کودکان خود مدارا می نمودید. یهودی به واسطه رفتار پیامبر مسلمان شد (۸۰). روزی رسول خدا از در خانه فاطمه عبور می کرد، صدای گریه حسین را شنید. فاطمه را صدا زد و فرمود: ((مگر نمی دانی گریه حسین مرا اذیت می کند (۸۱))) . روزی پیامبر حسن و حسین را بر دوش خود سوار نموده و بین راه گاهی حسن و گاهی حسین را می بوسید. مردی عرض کرد: یا رسول الله! این دو کودک را دوست می داری، فرمود: ((آری، هر کس این دو را دوست بدارد، با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی نماید، با من دشمنی کرده است (۸۲))) . روزی پیامبر روی منبر نشسته بود و حسن کنار آن حضرت قرار داشت . گاهی به مردم نگاه می کرد و گاهی به حسن و فرزندم حسن آقا و بزرگ است . امید است به برکت او بین اتم اصلاح شود (۸۳))) . حضرت زهرا روزی حسن و حسین را به خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد: حسن و حسین فرزند شما هستند. چیزی به آنها عطا فرمایید، حضرت فرمود: ((حلم و سیادت خود را به حسن بخشیدم و شجاعت وجود خودم را به حسین عطا نمودم (۸۴))) . روزی پیامبر در منزل حضرت زهرا استراحت می کرد. حسن آب خواست، رسول خدا برخواست و قدری شیر دوشید، سپس در ظرفی ریخته و به حسن داد. حسین از جا برخاست و به طرف حسن آمد که کاسه شیر را از دست او بگیرد. پیامبر جلوی حسین را گرفت و نگذاشت شیر را از حسن بگیرد. حضرت زهرا که این منظره را تماشا می کرد، عرض کرد: یا رسول الله! گویا حسن را بیشتر دوست داری، پاسخ داد: چنین نیست، بلکه علت دفاع من از حسن بدین علت است که او حق تقدم دارد و زودتر از حسین تقاضای شیر کرده است . پیامبر گرامی با این برخورد عملا- درس نظم و رعایت حقوق دیگران را به آن ها می آموزد. باید کودک را طوری تربیت نمود که نه از گرفتن حق خود ناتوان باشد و نه حقوق دیگران را پایمال کند. روزی حسن و حسین خطی نوشتند. امام حسن به امام حسین گفت: خط من از خط تو بهتر است . امام حسین گفت: نه، خط من بهتر است . نزد مادر خود رفتند تا او قضاوت کند خط کدام بهتر است . فاطمه (علیها السلام) دید هر چه بگوید، دیگری دلتنگ می گردد. فرمود: از پدرتان پرسید. علی (علیه السلام) هم از قضاوت خودداری نمود و گفت: از جد خود سوال کنید. پیامبر هم حاضر به قضاوت نگردید. از جبرئیل سوال کرد، جبرئیل هم از اسرافیل پرسید، بالاخره رسید به این که خداوند قضاوت کند. خداوند هم داوری را به مادرشان واگذار نمود. فاطمه دانه های گردن بند خود را روی زمین ریخت و فرمود: هر که بیشتر جمع کند خط او بهتر است . شروع به جمع کردن دانه ها نمودند. یک دانه روی زمین مانده بود که خداوند به جبرئیل امر نمود آن را دو نیم کن تا هیچ کدام ناراحت نشوند (۸۵). خاندان وحی عملا به ما می آموزند که نباید بین فرزندان تفاوتی قائل شد و بهترین کار این است که با آنها به طور مساوی رفتار نمود و بین دختر و پسر، کوچک و بزرگ، زشت و زیبا، خوش فکر و بالعکس نباید فرقی گذاشت، زیرا این گونه تفاوت ها موجب حسادت و کینه توزی خواهد شد و اثری منفی در زندگی آنها به جا خواهد گذاشت . هیچ رفتار مانند تبعیض بین فرزندان باعث ناهنجاری و عصیان آنها نخواهد شد و آثاری مخرب خواهد گذاشت . ساده زیستی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگاه از سفر باز می گشت، به خانه فاطمه می رفت . یک بار که از سفر برگشتند، به خانه دختر خود رفتند و دیدند زیورهای بر گردن و گوشواره در گوش و دستبند در دست ها آویخته است . اصحاب در خانه ایستاده بودند. نمی دانستند برگردند یا بمانند، زیرا توقف حضرت به طول انجامید اما ناگهان رسول خدا از خانه بیرون آمدند، در حالی که آثار غضب در چهره اش نمودار بود. پیامبر روی منبر رفت . فاطمه (علیها السلام) دریافت که پیامبر ناراحت شده، از این رو گوشواره، دستبند و گردن بند خود را باز کرد و در پارچه پیچید و آن ها را به مسجد خدمت پیامبر فرستاد و گفت: به پیامبر بگویید: دختری سلام رساند و گفت: این ها را در راه خدا انفاق بفرما، پیامبر تا چشمش به اشیاء افتاد، خوشحال گردید و سه بار فرمود: فاطمه فعلت فداها ابوها؛ مطابق رضایت خداوند رفتار نمود، پدرش فدایش باد (۸۶)! با این که زهرای اطهر مرتکب گناهی نشده بود و شرعا اشکالی نداشت که دارای زینت باشد، از آنجایی که این قبیل تجملات با روحیه معنوی و روحانی فاطمه منافات داشت، این بانوی گرامی آن ها را تقدیم پدر نمود، زیرا هر اندازه انسان به امور

مادی گرایش پیدا کند، به همان مقدار از مقام معنوی او کاسته خواهد شد. زندگی دختر پیامبر در نهایت سادگی و بدون پیرایه بود، حتی در زمانی که عده ای از مهاجران در صفاة های مسجد زندگی فقیرانه ای داشتند، باز ساده زیستی زهرای مرضیه زبانه زد همه بود. روشن است محبتی که پیامبر به فاطمه داشت و احترام خاصی که برای او قائل بود، تنها بدان جهت نبود که دختر اوست، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرزندان دیگری هم داشت. آنچه زهرا را از سایر زنان عالم ممتاز می کند، خصوصیات اخلاقی و رفتاری او است، چه در زندگی خانوادگی و چه اجتماعی و چه ساده زیستی و پرهیزکاری و بسیاری از صفات برجسته دیگر که الگوی زنان جامعه اسلامی است.

فصل سوم: کمالات حضرت زهرا (علیها السلام)

۱. فضایل حضرت زهرا (علیها السلام) پیامبر فرمود: ((بهترین زنان عالم چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خدیجه دختر خویلد، و آسیه دختر فرعون (۸۷)). نیز فرمود: ((فاطمه از بهترین زنان بهشت است (۸۸)). رسول اکرم در حالی که دست فاطمه را در دست داشت فرمود: ((هر کس این را می شناسد که می شناسد و هر کسی که نمی شناسد، این فاطمه دختر محمد و پاره تن و روح من است. هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است (۸۹)). ام سلمه گوید: ((فاطمه شبیه ترین مردم به رسول خدا بود (۹۰)). روزی علی (علیه السلام) از پیامبر سوال کرد: من نزد شما محبوبترم یا فاطمه، رسول خدا فرمود: ((اے عزیز من و اے حب منک)). ابو سعید خدری می گوید: یک روز علی بن ابیطالب سخت گرسنه بود. به فاطمه گفت: نزد تو غذایی هست که به من بدهی، عرض کرد: نه، سوگند به خدایی که پدرم را به نبوت و تو را به وصایت گرامی داشت! هیچ چیز نزد من نیست. دو روز است که هیچ طعامی نداشته ایم جز غذای مختصری که به تو دادم و تو را بر خود و این دو پسر (حسن و حسین) مقدم داشتم. علی فرمود: ((چرا مرا آگاه نکردی تا چیزی برایتان تهیه کنم، عرض کرد: ای ابوالحسن! من از خدا شرم می کنم چیزی که توانایی آن را نداری، از تو بخواهم. علی (علیه السلام) از نزد فاطمه با اعتماد و توکل به خداوند بیرون آمد و یک دینار قرض کرد. در حالی که تصمیم داشت برای خانواده خود چیزی تهیه کند، با ((مقداد بن اسود)) برخورد کرد. این جریان در روزی بسیار گرم بود، به طوری که آفتاب روی سر را می سوزاند و زمین در زیر پا داغ بود و آزار می داد. علی چون مقداد را بسیار ناراحت دید و ناخشنود یافت فرمود: چه موضوعی در چنین وقتی تو را از خانه و ناخشنود یافت. فرمود: چه موضوعی در چنین وقتی تو را از خانه و خانواده ات بیرون آورده است. مقداد عرض کرد: ای ابوالحسن، مرا واگذار و از من سوال مکن! فرمود: ای برادر! این غیر ممکن است. تا از وضع تو آگاه نشوم، نمی گذارم بروی. عرض کرد: برادر! به خاطر خدا دست از من بردار و از حال من پرس! فرمود: برادر! ممکن نیست. حال خود را از من پنهان مکن. عرض کرد: ای ابوالحسن! اینکه که اصرار داری و قبول نمی کنی می گویم. به خدایی که محمد را به نبوت و تو را به وصایت گرامی داشت! مرا جز تلاش برای یافتن چیزی از خانه بیرون نیاورد. از پهلوی خانواده ام آمدم در حالی که همه گرسنه بودند و گریه اهل و عیال را نتوانستم تحمل کنم. غمگین و تنها بیرون آمدم. داستان من این است. علی به طوری گریست که اشک به محاسن مبارک او رسید و فرمود: به آنچه سوگند یاد کردی! سوگند یاد می کنم مرا هم همان چیزی از خانه بیرون آورد که تو را به کوچه کشید. اینکه دیناری قرض کرده ام و تو را بر خود مقدم می دارم. دینار را به او داد و خود به مسجد پیامبر رفت و نماز ظهر و عصر و مغرب را در مسجد خواند. وقتی رسول خدا نماز مغرب را تمام کرد، از کنار علی (علیه السلام) عبور کرد و او را که در صف اول قرار داشت دید. به او اشاره کرد، علی برخاست و دنبال پیامبر روانه شد و جلوی یکی از درهای مسجد به او رسید. سلام کرد، پیامبر جواب سلام را داد و فرمود: ای ابوالحسن! آیا نزد تو چیزی برای شام هست که همراه تو بیایم، علی سر بزر افکند و ساکت ماند و از خجالت در مقابل پیامبر متحیر بود که چه جوابی بدهد. پیامبر جریان دینار را و اینکه از کجا تهیه کرده و

به چه کسی داده بود می دانست . خداوند به پیامبر وحی فرموده بود که آن شب را نزد علی باشد. پیامبر چون سکوت علی را دید فرمود: ای ابوالحسن ! یا بگو ((نه)) تا برگردم یا ((بلی)) تا همراه تو بیایم . علی از روی شرم و به جهت احترام عرض کرد: بفرمایید، در خدمت شما هستم . پیامبر دست علی را گرفت و آمدند تا بر فاطمه وارد شدند. آن بانوی گرامی در محراب نماز بود و نماز را به اتمام رسانده بود. پشت سر او دیگری قرار داشت که بخار از آن متصاعد بود. فاطمه چون صدای پیامبر را شنید، از محراب خارج شده و بر پدر سلام کرد. فاطمه عزیزترین فرد نزد پیامبر بود. حضرت جواب سلام او را داده و دست مبارک را بر سر او کشید و نوازش فرمود و پرسید: دخترم ! چگونه روز را شب آوردی . خداوند بر تو رحمت آورد، به ما شام بده . خداوند تو را بیمارزد و همانا آمرزیده است . فاطمه دیگ غذا را برداشت و نزد پیامبر و علی آورد. علی چون غذا را دید و بوی دلپذیر آن را استشمام نمود، نگاهی به فاطمه کرد. فاطمه عرض کرد: سبحان الله ! چرا این گونه به من نگاه می کنی . آیا خلائی انجام داده ام که مستوجب این نگاه باشم . علی فرمود: چگونه متعجب نباشم . روز گذشته سوگند یاد کردی که دو روز است غذایی نیافته ای . فاطمه به آسمان نگاه کرد و گفت : خدای من در آسمان و زمینش آگاه است که به حق گفتم . فرمود: ای فاطمه ! این غذا از کجا رسیده که نه رنگ آن را دیده و نه چنین رائحه دلپذیری بوییده ام و بهتر از آن نخورده ام . رسول خدا دست مبارکش را به شانه علی نهاد و اشاره ای کرد و فرمود: ای علی ! این عوض دینار تو و پاداش دینار تو از طرف خداوند است . خداوند به هر کسی که بخواهد، روزی بدون حساب می دهد. آنگاه پیامبر گریست و فرمود: سپاس خدای را که شما را پیش از آن که از دنیا ببرد، پاداش بخشید و تو را ای علی ، همانند زکریا و فاطمه را همچون مریم دختر عمران قرار داد که هرگاه زکریا به محراب عبادت مریم وارد می شد، نزد او رزق و طعام می یافت (۹۱) . بی علت نیست که پیامبر فرمود: ((لولا علی لم یکن لفاطمه کفو (۹۲) ؛ اگر علی نبود کفو و همشاهانی برای فاطمه وجود نداشت)) . ماجرای دیگر در یکی از روزها زهرا و فرزندان و علی (علیهما السلام) از شدت گرسنگی توان نداشتند و چیزی در منزل یافت نمی شد، تا سد جوع کنند. زهرا (علیها السلام) لباس خود را نزد زن یهودی گرو گذاشت و مقداری جو گرفت . به خانه آورده ، آرد کرد و نان تهیه نمود. همسر یهودی که به خانه آمد پرسید: در خانه این نور چیست ، زن گفت : نور لباس فاطمه است . مرد در همان حال مسلمان شد و زن او هم مسلمان گردید و همسایه ها و هشتاد نفر از آشنایان آمدند تا این منظره را دیدند مسلمان شدند (۹۳) . وجود حضرت زهرا والایتر از این است که برای لباس و ظواهر اهمیت و ارزشی قائل شود. آن بانوی گرامی تفاوتی بین لباس نو و کهنه قائل نبود. ایشان از نظر اجتماعی بالاترین موقعیت را دارا بود. دختر رسول گرامی اسلام برترین شخصیت در جزیره العرب بود. از طرفی همسر علی (علیه السلام) بود که وصی و جانشین پیامبر و سپهسالار لشکر او بود. علاوه بر آن سرمایه فدک را در اختیار داشت که ثروت عظیمی بود. او می توانست بهترین زندگی و لباس را داشته باشد اما می بینیم برای سد جوع مجبور می شود لباس کهنه خود را گرو بگذارد و به پاداش گذشت از ظواهر دنیوی ، خداوند چنان برکتی به این لباس می دهد که به وسیله آن هشتاد یهودی مسلمان می شوند. این زندگی باید درسی باشد برای زنان مسلمان جهان که ارزش واقعی خود را در یابند و شخصیت وجودی خود را برتری دهند و به ظواهر دنیا مشغول نشوند. اگر چنین کنند به همان نسبت از معنویت فاصله می گیرند. نافع بن ابی الحمرآ می گوید: هشت ماه پیامبر را می دیدم که هر روز هنگامی که برای نماز صبح بیرون می آمد، به در خانه فاطمه می رفت و می فرمود: سلام بر شما ای اهل بیت ! وقت نماز است . همانا خداوند اراده فرموده که از شما اهل بیت را از هر گونه ناپاکی دور نموده و پاکتان سازد (۹۴) . رسول اکرم برای اطلاع همه یاران اهل بیت خود را در موقعیت های مختلف به مردم معرفی می نمود تا همگی بدانند آیه تطهیر در شان آنها نازل شده است . مقصود از تطهیر تنها طهارت ظاهری نیست ، بلکه طهارت و پاکی از هر گونه پلیدی ظاهری و باطنی است ، زیرا ((ال)) در کلمه ((الرجس)) برای ((استغراق جنس)) است و قرینه ای برای تخصیص آن به نوع خاصی از رجس نیست و این لطف الهی است که دارنده آن از هر گونه گناه و خطا و عیب مصون و محفوظ است . هنگامی که آیه لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا؛ یعنی پیامبر

را آن گونه که یکدیگر را صدا می زنید، صدا نزنید (۹۵)). نازل شد، مسلمانان پیامبر را با خطاب ((یا محمد)) صدا نکردند، بلکه ((یا ایها الرسول، یا ایها النبی)) می گفتند. فاطمه می گوید: بعد از نزول این آیه جرات نکردم پدرم را با عنوان ((یا ابتاه)) صدا کنم. هنگامی که نزدش می رفتم ((یا رسول الله)) خطاب می کردم. یکی دو بار این عمل تکرار شد، دیدم پیامبر ناراحت شد و از من روی برگرداند. مرتبه سوم رو به من کرد و فرمود: یا فاطمه! ائنها لم تنزل فیک و لا فی اءهلک و لا فی نسلک اءنت منی و اءنا منک انما نزلت فی اءهل الجفاء و الغلظه من قریش؛ ای فاطمه! این آیه درباره تو و خاندان و نسل تو نازل نشده است تو از منی و من از توام. این آیه در مورد جفاکاران و تندخویان بی ادب قریش نازل شده است. بگو: پدر جان! که این سخن مرا زنده می کند و خدا را خشنود می سازد (۹۶). از علی (علیه السلام) روایت شده که نزد رسول الله بودیم. پرسید: بگویید چه کاری برای زنان بهتر است. جملگی نتوانستیم جواب قانع کننده ای بدهیم. متفرق شدیم. من نزد فاطمه آمدم و سوالی را که پیامبر از ما پرسیده و احدی از ما نتوانسته بود جواب دهد، برای فاطمه تعریف کردم. او گفت: من می دانم. بهترین کار برای زنان آن است که نه مردان آنها را ببینند و نه آنها مردان را ببینند. من برگشتم پیش رسول خدا و گفتم: سوال کردید چه چیزی برای زنان بهتر است. برای زنان بهتر است که نه مردان آنها را ببینند و نه آنها مردان را ببینند. رسول خدا فرمود: چه کسی به تو یاد داد، تو پیش من بودی و نمی دانستی. گفتم: فاطمه! رسول خدا متعجب شد و گفت: ((فاطمه بضعه منی (۹۷)). عایشه می گوید: فاطمه در سخن گفتن شبیه ترین مردم به رسول خدا بود. وقتی وارد بر پیامبر می شد، آن حضرت دست او را می گرفت و می بوسید و به جای خودش می نشانید. هر زمان که رسول خدا بر فاطمه وارد می شد، او به احترام پدر بلند می شد و دست حضرت را می بوسید و در جای خودش می نشانید (۹۸). روزی عایشه پیامبر را دید که فاطمه را می بوسید. عرض کرد: یا رسول الله! آیا او را می بوسی، در حالی که شوهر دارد، پیامبر پاسخ داد: اگر می دانستی چقدر فاطمه را دوست دارم، محبت تو هم به او زیادتر می شد. فاطمه حوریه ای است به صورت انسان. هر وقت مشتاق بهشت می شوم، او را می بوسم (۹۹). امام مجتبی (علیه السلام) نقل فرموده اند که: مادرم فاطمه را دیدم شب جمعه در محراب به عبادت برخاسته است. تا سرزدن سپیده صبح در عبادت و رکوع و سجود بود و می شنیدم که برای مومنان و مومنات دعا می فرمود و آنان را نام می برد و برای آن ها دعا می کرد اما هیچ دعایی برای خودش نمی نمود. به او گفتم: مادر! چرا همانطور که برای دیگران دعا می نمایی، برای خودت دعا نمی کنی، فرمود: پسرم ابتدا همسایه، سپس خانه (۱۰۰). همراهی اهل بیت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضرت زهرا دختر شایسته رسول خدا بود و حضرت مقام شامخ فرزندش را به خوبی می شناخت. پیامبر می دانست که فاطمه (علیها السلام) مادر امامان و پیشوایان دین است. زهرا مرصیه معصوم از هر گناهی بود و کسی جز رسول الله و علی (علیه السلام) نمی توانست مقام والای او را درک کند. رسول خدا می دانست که نور فاطمه روشنی بخش فرشتگان آسمان است و جز زهرا زنی شایستگی چنین مقام بزرگی را ندارد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به سبب مقام نبوت و رهبری الهی دارای شخصیت خاص می باشد. رسول خدا در زمان رهبری الهی خود سعی می کرد که در تحمل سختی ها با مسلمانان شریک باشد. خوراک و پوشاک و لوازم زندگی و مسکن او در حد متوسط بلکه در سطح فقر بود. در رعایت اخلاق اسلامی چنان بود که خداوند متعال درباره اش می فرماید: ((اِنَّکَ لَعَلٰی خَلْقٍ عَظِیْمٍ)) و به همین جهت در قلوب مسلمانان جای داشت و رهنمودهای او را به جان و دل می خریدند. روشن است که اجرای چنین برنامه ای بدون همکاری زن و فرزند ممکن نیست. اگر خانواده همکاری و همراهی با مرد صاحب خانه داشته باشند، او می تواند به تعهدات خود عمل نماید. اگر همکاری نباشد، عمل به چنین برنامه ای بسیار مشکل است و حتی می توان گفت میسر نمی باشد. پیامبر بدین برنامه عمل می نمود و به خانواده خود چنین مسئولیت سنگینی را تفهیم می کرد که همراهی آنها برای رسیدن به هدف ضروری است. قرآن با پیامبر خطاب می نماید که: یا ایها النبی قل لا زواجک ان کتن تردن الحیوه الدنیا و زینتها فتعالین اءمتعکن و اءسرحکن سراجا جمیلا و ان کتن تردن الله و رسوله والدار الاخره فان الله اءعد للمحسنات منکن اجرا عظیما؛ (۱۰۱) ای پیامبر! به

خانواده ات بگو اگر شما طالب زندگی مرفه و زر و زیور دنیا هستید، بیایید تا مهر شما را بدهم و به خوبی آزادتان سازم و اگر طالب خدا و رسول و سرای آخرت هستند (بدانید که) خدا برای شما پاداش بسیار بزرگی فراهم ساخته است. خداوند در این آیه به خانواده پیامبر گوشزد می کند که شما مانند سایر زنان نیستند. شئون این بیت و خاندان را باید حفظ کنید. خانه پیامبر جای خوشگذرانی و تجمل پرستی نیست، بلکه باید ساده زیستی و خدمت به اسلام و مسلمانان کرد. خانه پیامبر جای مقدسی است، تنها حضرت زهرا طبق خواسته رسول خدا عمل می نمود و فرزند شایسته و لایق پیامبر او بود به همین جهت پیامبر درباره اش فرمود: دخترم فاطمه بهترین بانوی گذشته و آینده است. وقتی که در محراب مشغول عبادت می شود، هفتاد هزار فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند و می گویند: ای فاطمه! خدا تو را برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری داد. باز پیامبر فرمود: ایمان به خدا چنان در اعماق قلب و باطن روح زهرا نفوذ کرده که برای عبادت خدا خودش را از هر چیزی فارغ می سازد. وقتی فاطمه در محراب مشغول عبادت می شود، نور او بر فرشتگان می درخشد و خدا به ملائکه می گوید: بنده ام را ببینید چگونه از خوف من می لرزد و غرق عبادت می شود (۱۰۲)! امام صادق (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا خیلی فاطمه را دوست می داشت و او را می بوسید. عایشه اعتراض کرد، پیامبر در جواب فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، داخل بهشت شدم. جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد. از میوه هایش به من داد و آن ها را خوردم. پس نطفه ای در من بوجود آمد. زمانی که به زمین آمدم، با خدیجه همبستر شده و او به فاطمه حامله شد. بدین جهت هر وقت فاطمه را می بوسم، بوی درخت طوبی به مشام می رسد (۱۰۳). ۲. علم و دانش فاطمه (علیها السلام) عمار می گوید: روزی علی (علیه السلام) وارد منزل شد. فاطمه گفت: یا علی! بیا نزدیک تا از حوادث گذشته و آینده برایت سخن بگویم. علی که از سخن فاطمه متعجب بود، خدمت پیامبر آمد و سلام کرد و نزدیک حضرت نشست. پیامبر فرمود: یا علی! تو سخن آغاز می کنی یا من؟ حضرت علی (علیه السلام) گفت: شما بفرمایید بهتر است. پیامبر فرمود: گویا فاطمه به شما چنین و چنان فرمود. به همین جهت نزد من آمدمی. علی عرض کرد: یا رسول الله! مگر نور فاطمه هم از سنخ نور ماست، فرمود: مگر نمی دانستی؟ علی (علیه السلام) از شنیدن این سخن سجد شکر به جا آورد و خدا را سپاس گفت، سپس نزد فاطمه مراجعت نمود. فاطمه (علیها السلام) فرمود: یا علی! گویا نزد پدرم رفتی و چنین و چنان به تو فرمود. علی فرمود: آری، ای دخت پیامبر! فاطمه فرمود: یا علی! خدا نور مرا آفرید... آن گاه آن نور را در یکی از درختان بهشت به ودیعه نهاد، آن گاه که پدرم داخل بهشت شد، از جانب خدا مامور شد که از میوه های آن درخت تناول کند. پدرم از آن میوه ها میل نمود و بدین وسیله نور من به صلب او منتقل گشت و بعد به رحم مادر وارد شد. من از آن نور هستم و حوادث گذشته و آینده را به وسیله آن نور می دانم. یا علی! مومن به وسیله نور خدا حقایق را می بیند (۱۰۴). داستانی آموزنده جابر بن عبدالله انصاری گفت: روزی پیامبر بعد از نماز ظهر و عصر با اصحاب در مسجد نشسته بودند. پیرمردی بیابانی خسته و با نفسهای به شمارش افتاده وارد شد که معلوم بود از راه دوری می رسد و نیازمند است. رسول خدا از وضع او سوال نمود، گفت: یا نبی الله! من پیرمردی گرسنه ام. مرا سیر فرما! برهنه ام، مراپوشان، بیچاره ام، دستگیری ام نما! پیامبر فرمود: خواسته های تو را فعلا نمی توانم بر آورده نمایم، ولی تو را نزد کسی می فرستم که خدا و رسولش وی را دوست دارند، او هم خدا و رسول را دوست دارد. آنچه داشته باشد، دیگران را بر خود مقدم می دارد. دستور داد او را به خانه فاطمه راهنمایی کنند. بلال پیرمرد را به منزل فاطمه برد، پیرمرد از پشت در صدا زد: سلام بر شما ای خانواده پیامبری که فرشتگان نزد شما رفت و آمد می کنند و منزلتان محل فرود جبرئیل امین است. فاطمه جواب سلام را داد و فرمود: کیستی و از کجا آمده ای، به عرض رساند: پیرمردی از قبایل عرب هستم و از راه دوری آمده ام. گرسنه ام و برهنه. مرا دستگیری کن، خدا تو را رحمت کند! در حالی که سه روز بود علی و فاطمه و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طعامی نخورده بودند. فاطمه به گوشه گوشه منزل نظری انداخت. پوست گوسفندی را که حسن و حسین روی آن می خوابیدند برداشت و به پیرمرد داد و عذر خواهی کرد که چیز دیگری نداشته است. پیرمرد گفت: ای دختر محمد من از گرسنگی

می نالم ، تو پوست کهنه گوسفند به من می دهی ! این پوست گوسفند را چه کنم ، فاطمه ناراحت شد و دست در گردن انداخت . گردن بند چوبی را که به تازگی دختر عمویش (دختر حمزه بن عبدالمطلب) به او هدیه کرده بود، از گردن باز کرد و به پیرمرد داد و فرمود: بگیر بفروش ، شاید خداوند عوض بهتری به تو بدهد. پیرمرد گردن بند را گرفت و به مسجد برگشت و گفت : یا رسول الله ! دخترت این گردن بند را به من داد من چه کنم . در این هنگام عمار یاسر عرض کرد: یا رسول الله ! اجازه بفرمایید این گردن بند را خریداری کنم . پیامبر فرمود: اگر در خرید این گردن بند جن و انس شریک شوند، خداوند هیچ یک از آنها را به آتش نمی سوزاند. عمار رو به پیرمرد کرد و گفت : آن را چند می فروشی ، گفت : به سیر شدن با نان و گوشت و یک برد یمانی که خود را بپوشانم و با آن نماز بخوانم و یک دینار که زاد و توشه راهم را فراهم کنم تا به وطن برسم . عمار از سهمیه غنائم جنگی مبلغی را اندوخته بود گفت : این را از تو به بیست دینار طلا و دویست درهم نقره و یک برد یمانی می خرم و از نان گندم و گوشت بریان تو را سیر خواهم نمود و با شترم تو را به وطن می رسانم . پیرمرد گفت : چقدر سخاوتمندی ! جوانمردی مانند تو ندیدم . عمار به وعده اش وفا نمود، آن گاه گردن بند را به وسیله غلامی خدمت پیامبر فرستاد و گفت : به رسول الله عرض کن که : تو را با این گردن بند به پیامبر تقدیم کردم . غلام به عرض رسول خدا رسانید، پیامبر فرمود: من هم تو را با این گردن بند به دخترم فاطمه بخشیدم . غلام در منزل فاطمه آمد و جریان را عرض کرد، زهرا گردن بند را از غلام گرفت و او را در راه خدا آزاد کرد. در این هنگام غلام خندید، فاطمه علت خنده را پرسید، عرض کرد: چه گردن بند پر برکتی ! گرسنه ای را سیر نمود، برهنه ای را پوشاند، بیچاره ای را بی نیاز کرد، غلامی را آزاد نمود و دوباره به دست صاحبش برگشت (۱۰۵) ! این قبیل داستان ها بدین جهت ثبت گردیده تا مسلمانان با سیره عملی آن بزرگواران آشنا شوند و برای مردمان سرمشقی بشود، نه این که بخوانیم و رفتار حضرت زهرا را تحسین کنیم اما در عمل نسبت به آن واکنشی نداشته باشیم . اگر چنین نباشیم ، نمی توانیم ادعای شیعه و پیرو بودن را داشته باشیم . امام صادق (علیه السلام) فرمود: لیس من شیعتنا من قال بلسانه و خالف فی اعمالنا؛ شیعه ما نیست کسی که با زبان بگوید من شیعه هستم ، ولی مخالف ما عمل کند. پیرو فاطمه باید او را الگوی خود قرار داده و در رفع نیازمندی های برادران و خواهران دینی خود بکوشد. در این داستان ملاحظه می شود زهرای مرضیه (علیها السلام) چیزی در خانه نمی یابند، از این رو زیرانداز بچه هایش را به مرد سائل می دهد. زیر انداز به گونه ای است که پیرمرد فقیر هم از گرفتن آن امتناع می کند، سپس گردن بند چوبی را که هدیه دختر عمویش می باشد می دهد. این گونه رفتار است که به زهرا (علیها السلام) ارزش و عظمت می بخشد و به آنچه متعلق به اوست ، برکت می دهد. در اثر برکت یک گردن بند چوبی چند عمل بزرگ صورت می پذیرد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شکت فاطمه الی رسول الله علیا، فقالت : یا رسول الله ! ما یدع شیئا من رزقه الا وزعه بین المساکین ، فقال لها: یا فاطمه ! اءتسخطینی فی اءخی و ابن عمی ؟ ان سخطه سخطی و ان سخطی لسخط الله ، فقالت اعوذ بالله من سخط الله و سخط رسوله ؛ یک روز فاطمه خدمت رسول خدا شکایت برد که : علی هر چه دارد، بین فقرا تقسیم می کند. فرمود: فاطمه جان ! مبادا برادر و پسر عمویم را ناراحت کنی ، زیرا غضب علی غضب من و غضب من غضب خدا است . فاطمه فرمود: پناه می برم به خدا از غضب خدا و غضب رسول او (۱۰۶) . اسماء بنت عمیس می گوید: روزی رسول خدا به منزل فاطمه رفتند، دیدند حسن و حسین در منزل نیستند. احوالشان را پرسید، عرض کرد: امروز در خانه چیزی برای خوردن نبود. علی وقتی می خواست بیرون برود، فرمود حسن و حسین را با خود ببرم ، مبادا گریه کنند و از تو درخواست غذا نمایند. آنان را برداشت و رفت نزد فلاّن شخص یهودی . رسول خدا در جستجوی علی بیرون رفت و او را در نخلستان یهودی یافت که مشغول آب کشی بود. حسن و حسین را مشغول بازی دید و مقداری خرما پیش آن ها بود. به علی (علیه السلام) فرمود: قبل از گرم شدن هوا حسن و حسین را به خانه برگردان ، علی عرض کرد: یا رسول الله ! وقتی که از خانه خارج شدم ، غذایی در خانه نداشتیم . درنگ کنی تا مقداری خرما برای فاطمه تهیه نمایم . با این یهودی قرار گذاشتم در مقابل هر دلو آب ، یک دانه خرما بگیرم . زمانی که خرما

آماده شد، آن ها را در دامن ریخت و حسن و حسین را برداشت و به منزل برگشت (۱۰۷). عموم راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که امیرالمومنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و خادمه آنها ((فضه)) طبق نذری که کرده بودند، سه روز روزه گرفتند. به شب، هنگام افطار سائلی در زد. علی (علیه السلام) غذای خود را به او داد و سایرین نیز به او اقتدا کردند و افطار خود را به فقیر دادند و با آب افطار نمودند. شب دوم یتیمی در زد و آن ها دو مرتبه افطار خود را به او دادند. شب سوم اسیری آمد و درخواست چیزی نمود. آن ها باز غذای خود را دادند، آن گاه از طرف خداوند سوره ((هل ایتی علی الانسان)) نازل شد (۱۰۸). در آن آیه ((و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا)) اشاره به ایثار و انفاق آن بزرگوار دارد. برخی از علماء فرموده اند که در این سوره مبارکه که همه گونه نعمت های بهشتی ذکر و وعده شده اما از حوری ها و زنان بهشتی ذکر نشده و این به احترام حضرت زهرا (علیها السلام) است (۱۰۹). شرکت در مباحله اکثر راویان و مورشان و مفسران گفته اند: حضرت زهرا یکی از پنج نفری است که در مباحله پیامبر با مسیحیان نجران شرکت داشته است و این موضوع علاوه بر این که فضیلت بزرگی محسوب می شود، از قوی ترین دلایل می باشد که روشن می سازد ((اهل بیت معصوم)) پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند و دیگر بستگان و زوجات پیامبر در این خصوصیت شرکتی ندارند. گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر آمدند و در مورد عیسی با حضرت گفتگو کردند. پیامبر این آیه را برای آنان تلاوت فرمود: ان عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب؛ (۱۱۰) مثل خلقت عیسی که بدون پدر خلق شده، نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است که خدا او را (بدون پدر و مادر) از خاک آفرید. مسیحیان قانع نشدند و اعتراض کردند و آیه مباحله بر پیامبر نازل گردید: فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع اءبنائنا و اءبنائکم و نسائکم و اءنفسنا و اءنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین؛ (۱۱۱) هر کس پس از آنچه از علم به تو رسیده، در مورد عیسی با تو محاجه کرد، بگو: بیایید فرا خوانیم پسرانمان و پسرانتان را و زنانمان و زنانتان را و جانهایمان را و جان هایتان را، آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. مباحله آن است که دو طرفی که با هم در موضوعی اختلاف و تخاصم دارند، علیه یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند لعنت و عذاب را بر طرفی که باطل است، فرود آورد. این کار فقط از پیامبران راستین که ارتباط واقعی با خدا دارند بر می آید. مسیحیان نجران ابتدا قبول نمودند و قرار شد فردای آن روز مباحله شود. وقتی از نزد پیامبر رفتند، بین خود به گفتگو نشستند و اسقف به آنان گفت: اگر فردا با فرزندان و اهل بیتش آمد، از مباحله با او بر حذر باشید. اگر با اصحابش آمد، چیزی نیست و پیامبر واقعی نخواهد بود. فردای آن روز پیامبر همراه با امیر مومنان علی و فاطمه و حسن و حسین آمد و در برابر مسیحیان بر خاک نشست و به اهل بیت فرمود: هنگامی که من دعا کردم، شما آمین بگویید. مسیحیان از مشاهده هیات او بیمناک شدند و اعتراف کردند که روش او مانند سایر انبیای راستین است و از خدا خواستند از مباحله منصرف گردد و با آنان مصالحه نماید. اینان با پرداخت اموالی به عنوان مصالحه برگشتند (۱۱۲). ۳. سفارش رسول اکرم در همسر داری رسول اکرم به فاطمه (علیها السلام) فرمود: ای فاطمه! به حق آن کس که مرا به عنوان مژده و بیم دهنده برانگیخته، اگر شوهر از تو ناخشنود باشد و به همین حال از دنیا بروی، بر جنازه ات نماز نخواهم خواند (۱۱۳). آیا نمی دانی خشم و خشنودی شوهر موجب غضب و خشنودی خداوند است (۱۱۴). یک شبانه روز رضایت شوهر برابر با عبادت یک سال همراه با روزه و قیام در شب است (۱۱۵). ساعتی در کنار شوهر نشستن از یک سال عبادت و طواف کعبه برتر است (۱۱۶). زن چون باردار شود، فرشتگان آسمان و ماهیان دریا برایش طلب مغفرت کنند و هر روز خداوند برای او هزار حسنه می نویسد و هزار گناه محو می کند. چون وضع حمل نماید، از همه گناهان بیرون رود، همانند لحظه ای که از مادر متولد شده است. خداوند پاداش مجاهدان و شهیدان و صالحان و ثواب هفتاد حج برای او بنویسد. چون به فرزندش شیر دهد، به شمار هر قطره شیر، حسنه ای عطا فرماید و لغزشی محو نماید و پریان در بهشت برایش آمرزش خواهند کرد (۱۱۷). دستورهایی که رسول خدا درباره شوهر داری به فاطمه می دهد، باید سرلوحه زندگی زنان مسلمان باشد، زیرا بزرگترین وظیفه یک زن، خوب شوهر داری کردن است که آن را

جهاد برای زنان بر شمرده اند: ((جهاد المرئه حسن التبعل ؛ جهاد زن ، خوب شوهر داری نمودن است)) . اگر این وظیفه خطیر را درست به انجام نرساند، خطراتی که از این ناحیه متوجه خانواده و جامعه می شود، جبران ناپذیر است . متأسفانه این وظیفه در جامعه ما به دلیل رسوخ فرهنگ غربی در کشور کم رنگ گردیده ، از این رو شاهد زندگی های پر تنش و احیاناً جدایی هستیم ، در صورتی که اگر طبق موازین شرعی و دستورهای اسلام عمل شود و زن و مرد خانواده هر کدام به وظیفه اصلی خود عمل نمایند، زندگی آرام و شیرینی خواهند داشت و ثمره زناشویی ، فرزندان سالم و صالح و شایسته خواهد بود، علاوه بر این ها پاداش و حسنه ای که خداوند برای آنان مقرر می دارد، قابل توجه می باشد. اگر انسان مواظب اعمال خود به طور شایسته باشد و با گناهان آن ها را تباه نسازد، در دنیا و آخرت سعادت مند خواهد گردید. مقام و جایگاه حضرت زهرا (علیها السلام) حضرت زهرا با انجام تمام دستورهای الهی راجع به همسر داری به چنان مقام و فضیلتی می رسد که رسول خدا درباره اش می فرماید: خدای عزوجل فرمود: ای احمد! اگر نبودی آسمان و افلاک را نمی آفریدم . و اگر علی نبود، تو را خلق نمی کردم . و اگر فاطمه نبود تو و علی را خلق نمی نمودم . همچنین روایت است از علی (علیه السلام) که از رسول الله نقل فرمود: زمانی که قیامت شود، منادی از عرش ندا دهد: ای گروه مردم ! چشم هایتان را پایین بیندازید تا فاطمه دختر محمد عبور کند (۱۱۸) ! رسول الله فرمود: اذا كان يوم القيامة نادى منادى من بطنان العرض يا اهل الجمع ! نکسوا رؤسکم و غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه (علیها السلام) علی الصراط فتمر معها سبعون الف جارية من الحور العين ؛ (۱۱۹) زمانی که روز قیامت شود، منادی ندا دهد: ای جماعت ! بزیر اندازید سرهای خود را پایین بیندازید چشمانتان را تا فاطمه (علیها السلام) بر صراط عبور کند، پس می گذرد و با او هفتاد هزار کنیز از حوریان هست . عظمت و شرافت فاطمه به گونه ای است که در قیامت که تکلیفی بر بندگان نیست ، باز باید چشم ها بسته شود و سرها زیر بیفتد تا دختر رسول خدا گذر نماید. مسلم است که عرشیان هم برای این بانوی بزرگوار احترام خاصی قائلند. این شخصیت و عزت برای زهرا (علیها السلام) در سایه بندگی و اطاعت از پروردگار حاصل شد. دانش و معرفت حضرت زهرا بر همه مردم آن زمان روشن بود. زهد و تقوا، صبر و استقامت ، پارسایی و سلوک دختر رسول خدا زبانزد دوست و دشمن بود. دختری که بارها رسول خدا درباره او فرمود: فاطمه بضعه منی و هی قلبی الذی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله ؛ (۱۲۰) فاطمه پاره تن من و قلب من است که بین دو پهلویم هست . هر کسی او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است . در این روایت ملاحظه می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناخشنودی حضرت زهرا را با نارضایتی خداوند برابر دانسته است . این نکته عظمت و عزت و کرامت زهرا (علیها السلام) را ثابت می نماید. زنی که اطاعت از پروردگار را (چه عبادی و چه در امور زندگی و چه همسر داری ، نیز در مسائل اجتماعی) سرمشق خود قرار داده ، تنها رضایت پروردگار را در نظر دارد و در اثر اطاعت از باری تعالی به این مقام والا دست یافته است . عایشه می گوید: چون رسول خدا مریض گردید، دخترش فاطمه را خواست و چیزی به او گفت فاطمه گریان شد، سپس حرفی زد که فاطمه خندید. از عمل او سوال کردند، جواب داد: زمانی که گریه کردم ، به من خبر داد که از دنیا می رود، سپس به من خبر داد اولین کسی که از اهل بیت ام به من ملحق می شود، تو هستی . سپس خندیدم (۱۲۱) . از پیامبر گرامی روایت شده که به امیرمومنان فرمود: اءتدرین لم سمیت فاطمه ، قال علی : یا رسول الله ! لم سمیت ، قال لاءنها فطمت هی و شیعتها من النار؛ رسول خدا به علی فرمود: آیا می دانی برای چه فاطمه نامیده شد، علی عرض کرد: برای چه نامیده شد، فرمود: برای این که او و شیعیانش از آتش باز گرفته شده اند (۱۲۲) . شیعیان که به معنی پیروان آمده ، یعنی پیرو راه و مرام و مکتب آن حضرت ، یعنی پیروان فاطمه (علیها السلام) تلاش و کوشش نمایند در زندگی خود، حضرت را الگو قرار دهند که چگونه اطاعت و عبادت پروردگار را می نمود؛ چگونه شوهر داری و بچه داری می کرد؛ با مردم و مراجعان چه نوع برخوردی داشت ؛ اگر سائلی برای درخواست کمک به منزل او مراجعه می کرد، چگونه جواب او را داده و خواسته او را عملی می نمود. تنها ما ارادتمند دختر رسول خدا هستیم . کافی نیست و ما را به فلاح و رستگاری نمی رسانند. نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد بهشت را به بهانه نمی دهند، بلکه به بها می دهند. باید از خود گذشت، من را فراموش نموده، منیت را رها کرده، فناء فی الله گردید تا به رستگاری رسید. عایشه می گوید: اقبلت فاطمه تمشی کان مشیتها مشیه رسول الله فقال: مرحبا یا بنتی ثم اءجلسها عن یمینه اءو عن شماله ثم اءسرها الیها حدیثا فبکت. فقلت: استحضک رسول الله بحدیثه ثم تبکین. ثم انه اءسر الیها حدیثا فضحکت، فقلت: ما رایت کالیوم و فرحاً اقرب من حزن! فساءلتها عما قال، فقالت: ما کنت لا فشی سر رسول الله، حتی قبض رسول الله ساءلتها، فقالت: اءسر الی، فقال: ان جبرئیل کان یعارضنی بالقرآن فی کل عام مره و انه عارضنی به العام مرتین و لا اراه الا قد حضرت اءجلی و انک اءول اهل بیتی لحوقا بی و نعم السیف انا لک فبکیت لذلک، فقال: الا ترضین ان تكون سیده نساء اهل الاءمه اءو نساء المؤمنین، قالت: فضحکت لذلک؛ روزی فاطمه نزد پدرش آمد. راه رفتنش درست مانند راه رفتن او بود. پیامبر فرمود: خوش آمدی دخترم! سپس او را طرف راست یا چپ خود نشاند، بعد رازی در گوش او گفت و فاطمه گریان شد، من گفتم چرا گریه می کنی. بار دیگر پیامبر رازی در گوش او گفت، فاطمه خندان شد. گفتم: من تا امروز شادی که این طور به غم نزدیک باشد ندیدم! از او علت را پرسیدم، فاطمه گفت: من سر رسول خدا را فاش نمی کنم. تا رسول خدا از دنیا رحلت فرمود، آن گاه سؤال کردم، گفت: مرتبه اول پیامبر به من فرمود: جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه داشت اما امسال دو بار عرضه داشت. فکر می کنم فقط به این دلیل است که اجل من نزدیک شده است و تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی. هنگامی که این سخن را شنیدم، گریه کردم. سپس فرمود: آیا راضی نمی شوی که بانوی زنان اهل بهشت یا زنان با ایمان باشی. هنگامی که این سخن را شنیدم، شادمان و خندان شدم (۱۲۳). از این حدیث به خوبی روشن می شود که اگر در یک جا فاطمه (علیه السلام) یکی از چهار زن بزرگ جهان معرفی شده، هیچ منافاتی ندارد که از میان آن چهار زن، برترین آنها باشد. در کتاب ذخائر العقبی آمده که: چهار زن، بانوی بانوان جهان بودند: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) که از همه آنها برتر بود (۱۲۴).

فصل چهارم: شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

۱. زهرا (علیها السلام) پس از رحلت پدر سال دهم هجری است و پیامبر از حجه الوداع بازگشتند. کم کم آثار کسالت بر رسول خدا ظاهر می شد. لشکری را به فرماندهی ((اسامه)) ترتیب داد و فرمود: باید به سوی کشور روم حرکت کنید. افراد معینی به ویژه نام برد و فرمود: باید در این جنگ شرکت نمایند. منظورش این بود که منافقان از مدینه روند و موضوع خلافت علی (علیه السلام) از کارشکنی و مخالفت در امان بماند. کسالت رسول خدا شدت پیدا کرده و ایشان در خانه بستری گردید. بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه را در وحشت فرو برد. گاهی به صورت رنگ پریده و زرد پدر را نگاه می کرد و اشک می ریخت. گاهی برای سلامتی بابا دعا می نمود: بارالها! پدرم با هزاران رنج و زحمت نهال اسلام را در زمین نشاند و تازه بارور گردیده است و آثار پیروزی نمایان می گردد. امیدوار بودم به واسطه پدرم دین اسلام غالب گردیده و کفر و ستم و بت پرستی ریشه کن گردد اما افسوس که حال پدرم وخیم است. خداوندا! شفای او را از تو می خواهم: حال رسول خدا بسیار سخت گردید و از شدت بیماری بیهوش شد. هنگامی که به هوش آمد، دید ابوبکر و عمر و جماعتی دیگر که بنا بود در لشکر اسامه شرکت کنند، ترمز کرده اند! فرمود: مگر به شما نگفتم که در لشکر اسامه شرکت کنید! هر یک از آنها در پاسخ عذر و بهانه آوردند اما رسول خدا از هدف آن ها آگاه بود و می دانست که برای خلافت در مدینه مانده اند. پیامبر فرمود کاغذ و دواتی بیاورید تا وصیت کنم. بعضی از حاضران خواستند به دستور رسول خدا عمل نمایند، ولی عمر مانع شد و گفت: این مرد هذیان می گوید و بیماری بر او چیره شده (۱۲۵) است! حال پیامبر رو به وخامت گرایید، سرش را در دامن حضرت علی گذاشت و بیهوش گشت. زهرا (علیها السلام) به صورت پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت و می فرمود: آه! به برکت وجود پدرم باران رحمت نازل می شد. او دادرس یتیمان و بیوه

زنان بود. صدای ناله زهرا (علیها السلام) به گوش رسول خدا رسید، دیده گشود و با صدای ضعیف فرمود: دختر عزیزم! این آیه را بخوان: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اءفان مات اءو قتل انقلبتم عمل اءعقابکم (۱۲۶) از شنیدن این سخن، گریه زهرا بیشتر گردید. فکری به ذهن رسول خدا رسید. به فاطمه اشاره نمود که نزدیک شود. زمانی که صورتش را نزدیک پدر برد، حضرت رازی در گوش او گفت. حاضران دیدند صورت فاطمه برافروخته شد و تبسمی نمود. از فاطمه پرسیدند: چه چیز رسول خدا به تو گفت که شادمان گشتی، گفت: پدرم فرمود: مرگ تو نیز نزدیک است. تو اولین فردی هستی که به من ملحق خواهی شد (۱۲۷). دختر رسول خدا از شنیدن خبر مرگش شادمان گردید. حضرت زهرا بر اثر اطاعت و رابطه اش با خداوند، به درجه ای از ایمان و تقوا رسیده بود که خبر مرگش او را شاد می کند. اگر انسان با خالق خود چنین ارتباطی داشته باشد، مسلم است که به شوق دیدار معشوق روز شماری می کند. این آمادگی برای یک زن جوان عادی که چهار کودک در منزل دارد و یکی هم باردار است، قابل تصور نیست اما فاطمه که دل به خدا بسته و لقاء حق می طلبد، عشق به الله چنان سراسر وجودش را احاطه کرده است که لحظه ای به بچه های خردسالش فکر نمی کند که پس از من چه خواهند کرد، بلکه با توکل به خدا برگرفته از رابطه عمیق او با خداست، با آرامش از این خبر استقبال می کند. چنان عشق به لقاء الله سراسر وجودش را احاطه نموده که بقیه علقه و رابطه ها را تحت تاثیر قرار داده، از این رو خبر مرگ نزد او خبر وصل است و پایان هجران و او را در عین گریه، خندان می کند. در صورتی که برای مردم عادی وحشتناک تر از این خبر وجود ندارد، مخصوصا اگر انسان ضعف ایمان هم داشته باشد. مسلمانان و پیروان آن حضرت باید از تمام حرکات و سکانات ایشان درس بگیرند و اعمال خود را با او سنجیده و مقایسه نمایند. اگر از مرگ می هراسند، به دنبال علت آن در وجود خود بگردند و موانع رسیدن به قرب خداوند را بیابند و تلاش نمایند. آن ها را از زندگی و اعمال خود کنار بگذارند و مطمئن باشند خداوند آنان را در این مسیر، کمک نموده و راه وصل خویش را برای آن ها هموار می سازد، زیرا با گناه و عصیان راهی به قرب الهی نیست. باید با جهاد اکبر که مبارزه با هوای نفس است، موانع را برداشت تا به قرب الهی دست یافت. در این مقام اگر خبر مرگ خود را بفهمند، نه تنها ناراحت نمی شوند، بلکه برای وصال حق تعالی روز شماری خواهند نمود. پیامبر اکرم در یک مأموریت بزرگ و خطیر بیست و سه ساله توانست با تحمل سختی های فراوان مردم را از ضلالت و گمراهی به بزرگراه سعادت و رستگاری راهنمایی نماید. اکنون که زمان رحلتش فرا رسیده، نگران است مبادا زحماتش به هدر رود، با وجود این که مکررا در مورد جانشین خود سخن گفته بود. در غدیر خم به مردم معرفی نموده و از آن ها بیعت گرفته بود. بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) غم و اندوه زهرای اطهر را فرا گرفت. در حالی که در فوت پدر گریه و زاری می نمود و علی (علیه السلام) مشغول مقدمات کفن و دفن بود، خبر رسید گروهی از مسلمانان در سقیفه بنی ساعده انجمن تشکیل داده اند، تا درباره جانشین پیامبر تصمیم بگیرند. این خبر تکان دهنده در اوج بحران و غم و اندوه، فکر آنها را مشوش و مختل نمود و آنان را در مقابل عمل انجام شده ای قرار داد. علی بن ابیطالب تصمیم گرفت با ابوبکر بیعت نکند تا بدین وسیله مخالفت خود را با حکومت وی ابراز کرده و مردم را متوجه نماید این عمل بر خلاف دستور پیامبر است. از طرف دیگر آن ها دیدند که همه بیعت کرده اند، جز علی (علیه السلام) و بستگانش. با خود گفتند که حکومتشان بدون بیعت اهل بیت استحکامی ندارد. از این رو تصمیم گرفتند هر گونه که شده، از امام علی بیعت بگیرند. دنبال آن حضرت فرستادند و از او خواستند که برای بیعت در مسجد حاضر شود، ولی حضرت امتناع نمود. عمر خشمناک گردید و به اتفاق خالد بن ولید و قنفذ و گروه دیگری رهسپار خانه زهرا شدند. عمر در خانه را کوبید و گفت: یا علی! در را باز کن. فاطمه با تن رنجور و سر بسته پشت در آمد و فرمود: ای عمر! با ما چکار داری! چرا نمی گذاری به کار خودمان مشغول باشیم. عمر بانگ زد: در را باز کن و گرنه خانه را آتش می زنم (۱۲۸). فاطمه گفت: ای عمر! آیا از خدا نمی ترسی! می خواهی داخل خانه من شوی. هر چه کرد، عمر از تصمیمش منصرف نگردید. هنگامی که دید در خانه را باز نمی کنند گفت: هیزم بیاورید تا در خانه را آتش بزنیم. در باز شد، عمر خواست وارد خانه شود.

حضرت زهرا ضجه و فریاد زد: ((یا ابتاه یا رسول الله)) در این جا بود که با پشت شمشیر به پهلویش زدند و با تازیانه بازویش را سیاه کردند تا دست از دفاع بردارد (۱۲۹). سرانجام علی بن ابیطالب را دستگیر کردند که به جانب مسجد ببرند. حضرت زهرا (علیها السلام) او را گرفت و گفت: نمی گذارم همسر را ببرید. با تمام توان از همسرش دفاع می کرد تا دفاع از ولایت نماید. او به خوبی می دانست هرگاه به وصیت پدرش عمل نشود، اسلام از مسیر درست خود منحرف می گردد و زحمات بیست و سه ساله رسول الله از بین می رود. از این رو همراه با همسرش شروع به مبارزه نمود. در ابتدا از بیعت خودداری نمودند تا بدین وسیله به مردم اعلام نمایند که حکومت مورد تایید ما نیست. بعد که به خانه او هجوم آوردند، در را باز کردند. مهاجمان در را به آتش کشیدند و باز کردند، باز فاطمه مانع شد که علی را به مسجد ببرند اما آن ها او را با ضرب و شتم با خود بردند. در این مبارزه نابرابر طفل فاطمه سقط شد (۱۳۰)، که می توان او را اولین شهید در راه دفاع از ولایت علوی دانست. دختر رسول خدا به اتفاق گروهی از زنان بنی هاشم وارد مسجد شد. رو به مردم نمود و فرمود: دست از پسر عمویم بردارید و گرنه به خدا سوگند! گیسوانم را پریشان نموده و به درگاه خدا ناله کرده، به شما نفرین می کنم! سپس رو به ابوبکر نموده و فرمود: تصمیم داری شوهرم را به قتل برسانی و کودکانم را یتیم نمایی (۱۳۱). حضرت علی دید اوضاع خطرناکی بوجود آمده و فاطمه قصد نفرین کردن نموده است. به سلمان فارسی فرمود: دختر پیامبر را دریاب و از نفرین منصرفش نما! سلمان خدمت حضرت زهرا رسید و عرض کرد: پدرت برای جهانیان رحمت بود. ای دختر رسول خدا! از نفرین چشم پوشی بفرما! فاطمه به سلمان فرمود: بگذار تا داد خود را از این بیدادگران بستانم. سلمان عرض کرد: علی (علیه السلام) مرا نزد شما فرستاده و امر کرده که به منزل برگردید. فاطمه چون دستور همسرش را شنید، فرمود: اطاعت امر او می نمایم و شکیبایی پیشه می سازم. به روایتی دیگر فاطمه دست علی را گرفت و به خانه برگشتند (۱۳۲). ماجرای فدک فدک قریه آباد و حاصلخیزی در سرزمین حجاز بود که در آن چشمه جوشان و نخل های فراوانی وجود داشت. بعد از خیبر نقطه اتکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت. هنگامی که رسول خدا از فتح خیبر بازگشت، خداوند رعب و وحشت در قلوب اهل فدک (که از یهودیان سرسخت بودند) افکند. آن ها کسی را خدمت رسول خدا فرستادند و با او صلح کردند، و در برابر این که نیمی از فدک را به آن حضرت واگذار کنند. پیامبر پذیرفت و پیمان صلح را امضاء فرمود. بدین ترتیب فدک ((دارایی خالص)) رسول خدا گردید، زیرا طبق فرمایش صریح قرآن، چیزی که بدون جنگ به دست مسلمانان بیفتد، منحصرا حق پیامبر است و به صورت غنائم جنگی تقسیم نمی شود. بدین ترتیب پیامبر فدک را در اختیار گرفت و درآمد آن را در موارد خاص و کارهای ثواب مصرف می کرد. در حدیث آمده: زمانی که آیه ((و آت ذالقربی حقه)) نازل شد، پیامبر سرزمین فدک را به فاطمه واگذار نمود (۱۳۳). فدک ملک با ارزشی بود که حدودا سالی بیست و چهار و یا هفتاد هزار دینار در آمد داشت (۱۳۴). هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید و زمام امور مسلمانان را در دست گرفت، مصمم شد فدک را مصادره کند، از این رو دستور داد عمال و کارکنان فاطمه را از فدک بیرون کردند و کارگزارانی را به جای آن ها نصب نمود (۱۳۵). بخشیدن فدک به فاطمه پشتوانه ای بر ولایت علی (علیه السلام) بود یعنی علاوه بر هدیه مالی یک هدیه معنوی محسوب می شد. از زندگی رسول خدا استفاده می شود که به مال و ثروت علاقمند نبود و اموالی را که در اختیارش قرار می گرفت، در راه ترویج دین خدا مصرف می نمود. خود و داماد و دخترش در مضیقه و سختی، زندگی را به سر می بردند. پیامبر که میل نداشت دخترش پرده پشمی در اتاقش آویزان نماید یا دستبندی نقره به دست فرزندانش ببندد و یا گلویند به گردن بیفکند، با توجه به سخت گیری باید بررسی شود چرا مزارع سنگین قیمت فدک را به فاطمه بخشید. در مورد علت این قضیه می توان گفت: پیامبر اکرم از جانب خدا مامور بود علی (علیه السلام) را به جانشینی خود معین کند. پیامبر به خوبی می دانست اگر امام علی و خاندان او در مضیقه مالی باشند، توان سیاسی آن ها تحلیل می رود. پیامبر می دانست مردم به آسانی زیر بار زمامداری علی (علیه السلام) نمی روند و کارشکنی می کنند، چون خانواده های عرب نسبت به آن حضرت عقده هایی داشتند، زیرا در جنگ ها افراد زیادی از

بستگان آن ها به دست آن حضرت کشته شده بودند و اکنون خانواده های آن ها کارشکنی و عقده گشایی خواهند نمود. پیامبر می دانست برای ادامه راه اسلام و اداره امت ، بودجه لازم است تا امام علی (علیه السلام) بتواند به فقرا و نیازمندان کمک نماید و احتیاجات جامعه را بر طرف سازد، تا دلها به سویش متمایل شود. بدین جهت فدک را در اختیار فاطمه قرار داد. فاطمه به مقدار نیاز بر می داشت بقیه را در راه خدا صرف می نمود (۱۳۶). عوامل غصب فدک می توان عوامل تصمیم ابوبکر را دو موضوع دانست : موضوع اول : عایشه همیشه در زندگی خود با رسول الله از دو عامل رنج می برد: نخست اینکه رسول خدا همیشه به یاد خدیجه بود و به او اظهار علاقه می نمود و گاهی که از او به نیکی یاد می کرد، عایشه احساس حسادت می نمود و می گفت : خدیجه پیرزنی بیشتر نبود. پیامبر در جواب می فرمود: مانند خدیجه کجا یافت می شود. او اولین زنی بود که به من ایمان آورد. اموالش را در اختیار من قرار داد و در تمام امور یار و یاور من بود. خداوند نسل مرا در اولاد او قرار داد (۱۳۷). عایشه می گوید: بر هیچ زنی مانند خدیجه رشک نبردم ، در صورتی که سه سال قبل از عروسی من از دنیا رفته بود. رسول خدا از او زیاد تعریف می نمود و خداوند به رسولش دستور داده بود که به خدیجه بشارت بدهد قصری در بهشت برایش آماده شده است . بسیاری از اوقات رسول خدا گوسفندی را قربانی می نمود و گوشت آن را برای دوستان خدیجه می فرستاد (۱۳۸). عایشه عقیم بود و صاحب فرزند نمی شد و نسل پیامبر از فاطمه به وجود آمد. این موضوع عایشه را بسیار رنج می داد. البته حسادت و کدورت عایشه یک امر طبیعی و عادی بود و گاهی پیش پدرش (ابوبکر) از فاطمه شکایت می کرد. از این رو می توان حدس زد که ابوبکر هم قلبا از فاطمه مکدر بود. این ها منتظر فرصت بودند تا آتش حسد و کینه خود را فرو نشانند و از دختر پیامبر انتقام بگیرند. وقتی پیامبر رحلت فرمود، فاطمه گریه می کرد و می گفت : آه چه روز بدی است ! ابوبکر گفت : آری ، روز بدی در پیش داری (۱۳۹) ! موضوع دوم : عمر و ابوبکر می دانستند که نمی توانند منکر کمالات ذاتی و علم و فداکاری و شجاعت علی شوند. پیامبر هم درباره او سفارش نموده و مردم این مطلب را به خوبی می دانستند. داماد و پسر عموی پیامبر هم بود، پس اگر وضع اقتصادی او هم خوب بود و پولی در اختیار داشت مسلما گروهی با او همراه می شدند. این وضع برای خلافت ابوبکر خطری جدی محسوب می شد. عمر به ابوبکر گفت : مردم بندگان دنیا هستند و جز مال دنیا هدفی نمی شناسند. خمس و غنائم را از علی بگیر و فدک را از دست آن ها خارج ساز. وقتی پیروانش دست او را خالی دیدند، رهایش کرده و به طرف تو می آیند. این دو عامل مهم و عوامل دیگر انگیزه شد که ابوبکر تصمیم گرفت و به فدک را مصادره نموده و کارکنان فاطمه را اخراج نماید و آن را به تصرف خویش در آورد (۱۴۰). روایت شده که فاطمه (علیها السلام) پس از فوت رسول خدا نزد ابوبکر آمد و گفت : چه کسی از تو بعد از مرگت ارث می برد، گفت : خانواده ام و اولادم . فاطمه گفت : پس برای من ارثی از رسول خدا نیست ، ابابکر گفت : پیامبر ارث نمی گذارد، ولی من بر کسانی که رسول خدا اتفاق می کرد، اتفاق می کنم و بر کسی که عطا می کرد، عطا می کنم . فاطمه گفت : به خدا قسم ! یک کلمه تا وقتی زنده ام ، با تو سخن نمی گویم . پس تا زمانی که حضرت زهرا (علیها السلام) فوت نمود، با او سخن نگفت (۱۴۱). باز روایت است که فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفت و گفت : میراث مرا از رسول خدا بده ، ابوبکر گفت : انبیا ارث نمی گذارند. آن چه از آن ها می ماند، صدقه است . زهرا پیش علی آمد و جریان را تعریف نمود. علی (علیه السلام) گفت ، برگرد و بگو: مگر سلیمان پیامبر نیست که از داود ارث برد (۱۴۲). و هم چنین زکریا دعا نمود: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب . (۱۴۳) اما حاضر نشدند فدک را به حضرت پس دهند. وجود فدک در دست خاندان پیامبر یک امتیاز بزرگ معنوی محسوب می شد که دلیلی بر مقام آن ها نزد خداوند و نزدیکی به پیامبر به شمار می آمد. از نظر سیاسی هم این مسئله ، دارای اهمیت بود تا مردم آثار و نشانی های پیامبر مخصوصا مسئله جانشینی آن حضرت را در این خانواده جستجو کنند. این دلایل باعث شد که به فکر غصب فدک بیفتند. این نکته در سخنان دانشمند معروف اهل سنت ((ابن ابی الحدید معتزلی)) به چشم می خورد. او می گوید: از استادم ((علی بن فاروقی)) سوال کردم : آیا فاطمه در ادعای مالکیت فدک صادق بود، گفت : آری . گفتیم : پس

چرا خلیفه اول فدک را به او نداد، در حالی که فاطمه نزد او راستگو بود. استاد تبسمی نمود و کلام لطیف و طنز گونه ای گفت ، در حالی که هرگز عادت به شوخی نداشت . گفت : اگر ابی بکر آن روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه به او می داد، فردا به سراغش می آمد و ادعای خلافت همسرش را می کرد و وی را از مقامش کنار می گذاشت و او هیچ گونه عذر و دفاعی از خود نداشت ، زیرا با دادن فدک پذیرفته بود که فاطمه هر چه ادعا کند، راست می گوید و نیازی به بینه و گواه ندارد. سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این یک واقعیت است ، هر چند استاد آن را به عنوان مزاح مطرح کرد (۱۴۴) . این اعتراف صریح از دو دانشمند اهل سنت شاهد زنده ای جهت داستان فدک است . جابر بن انصاری از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: قال ابوبکر لفاطمه : النبی لا یورث ، قالت : قدورث سلیمان داود و قال زکریا: ((فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب)) . فنحن اءقرب اءلی النبی من ذکریا الی یعقوب ؛ ابوبکر به فاطمه گفت : پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه جواب داد که سلیمان از داوود ارث برد و زکریا گفت : یرثنی و یرث من آل یعقوب ؛ ((جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد)) و ما به پیامبر از زکریا نزدیکتریم به آل یعقوب (۱۴۵) . باز از امام باقر (علیه السلام) روایت است که امام علی (علیه السلام) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: برو و میراث پدرت رسول الله را طلب کن . فاطمه نزد ابوبکر آمد و فرمود: به من میراث پدرم رسول الله را بده . ابوبکر گفت : پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه فرمود: آیا سلیمان از داوود ارث نبرد، ابوبکر عصبانی شد و گفت : پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه گفت : آیا زکریا نگفت : ((فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب)) باز ابوبکر گفت : پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه فرمود: آیا نگفت ((یوصیکم الله فی اءولادکم للذکر مثل حظ الاءنثیین)) ابوبکر گفت : پیامبر ارث نمی گذارد (۱۴۶) . کینه و دشمنی با یگانه دختر رسول خدا به حدی است که به رغم تمام مصداق ها و شواهدی که بر ضد ادعای ابوبکر آورد، باز او بر سر حرف خود پافشاری نمود و آن حضرت را از حق مسلم خود محروم کرد. شیخ طوسی و طبرسی و ابن بابویه و دیگران به سندهای معتبر روایت می کنند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: چون ابوبکر کار خلافت را تحکیم بخشید و از اکثر مهاجران و انصار بیعت گرفت ، کسی را فرستاد تا وکیل فاطمه را از فدک بیرون نمود. آن حضرت نزد ابوبکر آمد و فرمود: به چه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی ، حال آن که پدرم به فرمان خدا آن را به من داد. ابوبکر گفت : بر آنچه می گویی ، شاهد بیاورد. فاطمه (علیها السلام) ام ایمن را آورد. ام ایمن به ابوبکر گفت : تا از تو اقرار نگیرم شهادت نمی دهم . تو را قسم می دهم به خداوند که آیا رسول خدا در حق من گفته : ((ام ایمن اهل بهشت است)) ، ابوبکر گفت ، بلی ، همین طور است . ام ایمن گفت : من گواهی می دهم که خداوند به رسول خود وحی فرستاد که حق ذی القربی را به او بده و رسول خدا فدک را به امر خداوند به او داد. بعد از آن حضرت علی آمد، او هم شهادت داد. به روایتی امام حسن و امام حسین هم شهادت دادند. ابوبکر نامه ای درباره فدک نوشت و به فاطمه داد، آن گاه عمر آمد و پرسید: این چه نامه ای است و ابوبکر گفت : فاطمه ادعای فدک را نمود و ام ایمن و علی بر او گواهی دادند. از این رو من این نامه را نوشتم . عمر نامه را گرفت و پاره کرد و گفت : فدک (دارایی) مسلمانان است . از آن گذشته علی به نفع همسرش شهادت می دهد و ام ایمن زن صالحه ای است . اگر با او شاهد دیگری باشد، مورد قبول است . فاطمه اندوهگین و گریان گردید و بیرون آمد. ابن ابی الحدید می نویسد: پس از آن که علی و ام ایمن شهادت دادند، عمر و عبدالرحمن بن عوف هم آمدند شهادت دادند که پیامبر در آمد فدک را تقسیم نمود. ابوبکر گفت : ای دختر رسول خدا! تو راست می گویی . علی و ام ایمن هم راست می گویند. عمر و عبدالرحمن هم راست می گویند. فردای آن روز علی نزد ابوبکر رفت و فرمود: ابوبکر آیا قرآن خوانده ای ، گفت : آری . فرمود: به من بگو قول خدا که فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در حق کس دیگر، ابوبکر گفت : در حق شما. علی (علیه السلام) فرمود: اگر دو نفر آمدند شهادت دادند که فاطمه کار زشتی مرتکب شده ، چه می کنی . گفت : مانند سایر مردم اقامه حد می کنم . فرمود: اگر چنین رفتار کنی ، پیش خداوند از کافرانی ! ابوبکر گفت : چرا، علی فرمود: چون شهادت خداوند را به طهارت فاطمه رد کرده

ای و شهادت مردم را قبول نموده ای . اکنون تو حکم خدا و رسولش که فدک را به فاطمه دادند و او در حیات پدرش آن را تصاحب نمود، رد کردی و شهادت یک اعرابی را که شهادت داده پیامبر دارای میراث نمی باشد پذیرفتی و فدک را از فاطمه گرفتی و گفتی : فدک فی و غنیمت مسلمانان است ، حال آنکه رسول خدا فرمود: البینه علی المدعی و الیمین علی من ادعی علیه ؛ آوردن گواه و اقامه دلیل بر عهده مدعی است و قسم بر عهده مدعی علیه است .)) . تو قول رسول خدا را رد کردی و بر خلاف آن حکم نمودی ! در این هنگام صدا و همه از میان مردم برخاست و همگی سخنان علی را تصدیق نمودند. سپس آن حضرت به خانه برگشت و ابوبکر و عمر هم به خانه خود رفتند. سپس ابوبکر عمر را خواست و گفت : دیدی علی امروز با ما چه کرد! اگر یک بار دیگر در انتظار با ما چنین برخوردی داشته باشد، کار ما به سامان نمی رسد. حال نظر تو چیست . عمر گفت : به نظر من خوب است دستور دهیم او را به قتل برسانند. ابوبکر گفت : آیا کسی جرات این کار را می کند، عمر گفت : خالد بن ولید. سپس خالد را خواستند و گفتند: ما خیال داریم از تو بخواهیم که یک عمل خطیر را به انجام برسانی . خالد گفت : هر چه باشد انجام می دهم ، حتی کشتن علی ! گفتند! مقصود ما همین است . خالد گفت : چه موقع باید آن را به انجام رسانم ، ابوبکر گفت : هنگام نماز در مسجد پهلوی او بنشین و بعد از سلام من بلافاصله برخیز و او را گردن بزن . خالد پذیرفت و خود را آماده کرد. اسماء بنت عمیس که در آن زمان همسر ابوبکر بود، سخن آنها را شنید فوراً کنیز خود را به خانه علی فرستاد و گفت ، از قول من به علی و فاطمه سلام برسان و این آیه را تلاوت کن : ان الملاء یا تمرون بک لیقتلوك فاخرج انی لک من الناصحین (۱۴۷) کنیز به خانه علی آمد و آیه را تلاوت نمود. علی (علیه السلام) فرمود: به اسماء بگو: خداوند اراده آن ها را محقق نخواهد کرد. سپس به مسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد. خالد که شمشیرش را زیر لباس مخفی کرده بود آمد و پهلوی او قرار گرفت . ابوبکر نماز را شروع کرد و چون مشغول تشهد شد، صولت و هیبت علی (علیه السلام) او را مرعوب نمود. پیش خود می اندیشید چگونه خالد می تواند چنین عملی را به آخر رساند. از بروز فتنه و شجاعت امام علی به ترس و لرز افتاد که جرات سلام دادن را نمی کرد و تشهد را تکرار می نمود و سلام نمی داد. مردم گمان کردند او دچار سهو شده است . ابوبکر بالاخره پشیمان گردید و پیش از این که سلام بگوید گفت : ای خالد! مبادا آن چه را به تو دستور دادم انجام دهی . سپس سلام گفت . علی (علیه السلام) از خالد پرسید: چه دستوری به تو داده بود. خالد گفت : دستور این بود که پس از سلام گردن تو را بزنم . علی فرمود: آیا چنین کاری می کردی . خالد گفت : آری به خدا قسم ! اگر پیش از سلام این جمله را نمی گفت تو را می کشتم . علی (علیه السلام) خالد را از جایش بلند کرد و بر زمین کوبید. عمر گفت : به خدای کعبه الان خالد را می کشد! به روایتی دیگر علی (علیه السلام) گردن خالد را با دو انگشت سبابه و وسطی گرفت چنان فشار داد که خالد فریاد کشید و رنگش کبود گردید و لباسش را نجس نمود. زیر دست و پای علی (علیه السلام) دست و پا می زد و قدرت تکلم نداشت . ابوبکر عباس بن عبدالمطلب را خواست که شفاعت کند. عباس پیش علی آمد و او را به صاحب قبر (رسول خدا) و امام حسن و امام حسین و مادرش قسم داد و پیشانی او را بوسید که حضرت دست از خالد کشید. در روایت دیگر است که علی (علیه السلام) گریبان عمر را گرفت و فرمود: ای پسر ضحاک ! اگر وصیت پیامبر و تقدیر الهی ، دست مرا نبسته بود، میدانستی کدام یک از ما یاورش کمتر و خودش ناتوان تر است . مردم میان آن ها حائل شدند و حضرت به خانه برگشت . حنفی ها سخن گفتن در نماز پیش از سلام را جایز می دانند و این قرینه آشکاری بر صحت روایات شیعه است . (۱۴۸) نکته قابل توجه این که ائمه معصومین (علیهم السلام) بعد از غضب ابوبکر در امر فدک دخالت نکردند اما چرا علی (علیه السلام) در دوران حکومتش (زمانی که تمام کشور در اختیار او بود) در این امر دخالت نکرد، و یا مامون که بسیار به علی بن موسی الرضا (گرچه ظاهراً) اظهار ارادت می کرد، فدک را تقدیم آن حضرت نکرد، بلکه به دست بعضی از نوه های زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) به عنوان نماینده بنی هاشم سپرد. پاسخ در کلام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه روشن می شود که فرمود: بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اءظلت السماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت علیها نفوس قوم آخرین و نعم

الحکم لله : (۱۴۹) آری تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده ، فدک در دست ما بود، ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند، در حالی که گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور و حاکم خداوند است . امام علی (علیه السلام) با این سخنان می خواست این مطلب را به همه تفهیم کند که فدک را به عنوان یک وسیله در آمد نمی خواهد. اگر آن زمان فدک را همراه با همسرش پیگیری می نمود، برای تثبیت امر ولایت و خلافت و جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه خلافت بود. اکنون که امور از مسیر خود خارج گردید و فدک بیشتر جنبه مادی پیدا نمود، گرفتن آن سود ندارد. هارون الرشید به امام موسی کاظم عرض می کند: حدود فدک را مشخص کن تا آن را به تو بازگردانم . امام از پاسخ ابا نمود. هارون پیوسته اصرار می ورزید. امام فرمود: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گرفت . هارون گفت : حدود واقعی آن کدام است ، امام فرمود: اگر حدود واقعی آن را باز گویم ، موافقت نخواهی کرد. هارون گفت : به حق جدت پیامبر سوگند! حدودش را بیان کن که خواهم داد. امام فرمود: حد آن اول سرزمین عدن است . هارون الرشید با شنیدن این سخن چهره اش دگرگون شد و گفت : عجب ، عجب ! امام فرمود: حد دوم آن سمرقند است . آثار ناراحتی در صورت هارون الرشید نمایان گشت . امام فرمود: حد سوم آن آفریقا است . در این وقت صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه گشت و گفت : عجب ! امام فرمود: حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است ! هارون گفت : پس چیزی برای ما باقی نمانده است . برخیز و بر جای من بنشین و بر مردم حکومت کن . امام فرمود: من به تو گفتم که اگر حدود آن را تعیین کنم ، هرگز آن را نخواهی داد. در این هنگام بود که هارون تصمیم گرفت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را به قتل برساند (۱۵۰). این حدیث دلیل روشنی بر پیوستگی فدک با مسئله خلافت است . اگر هارون می خواست فدک را تحویل دهد، باید دست از خلافت بکشد (۱۵۱). سیر تاریخی فدک هر یک از خلفا در برابر فدک موضعی اتخاذ می کردند. یکی می گرفت و دیگری بر می گرداند. آن قدر این وضع ادامه پیدا کرد تا آن سرزمین آباد و حاصلخیز که دارای نخل های فراوانی بود، به کلی ویران شد. سیر تاریخی فدک از این قرار بود: در زمان خلیفه اول این آبادی غصب شد و در اختیار حکومت قرار گرفت . این وضع ادامه داشت تا زمان عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی که نسبت به اهل بیت پیامبر روش ملایم تری داشت . او به فرماندارش در مدینه دستور داد که فدک را به فرزندان فاطمه بازگردان . به این ترتیب فدک پس از سالیان دراز به تصرف فرزندان فاطمه در آمد. پس از چندی یزید بن عبدالملک خلیفه اموی آن را مجدداً غصب نمود. سرانجام بنی امیه منقرض گردیده و بنی عباس زمام امور را به دست گرفتند. ابوالعباس سفاح ، خلیفه عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه بازگرداند. چیزی نگذشت که ابوجعفر عباسی آن را گرفت . پس از آن مهدی عباسی فرزند ابوجعفر آن را برگرداند. موسی الهادی (خلیفه دیگر عباسی) آن را غصب نمود. هارون الرشید همین راه را ادامه داد. مامون به خاطر تظاهر به علاقه شدید نسبت به اهل بیت آن را به فرزندان فاطمه برگرداند. سپس متوکل عباسی به خاطر کینه شدیدی که از فرزندان فاطمه در دل داشت ، بار دیگر فدک را غصب کرد. فرزند متوکل به نام ((منتصر)) دستور داد آن را مجدداً برگردانند. بدیهی است روستایی که چنین دست به دست بگردد، به ویرانه ای تبدیل می شود که چنین هم شد و درختان آن خشک گردید. این نقل و انتقال ها بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فدک حساسیتی خاص داشتند. دلیل آن : جنبه سیاسی است ، و هدف منزوی کردن خاندان رسالت در جامعه و تضعیف موقعیت آن ها بود، زیرا خلفای ستمگر ترجیح می دادند که اهل بیت از نظر امکانات مالی در تنگنا باشند. ۲. خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) پس از غصب فدک ، زهرا (علیها السلام) تصمیم گرفت مردم را نسبت به وضع موجود آگاه نماید و گفتنی ها را بگوید و اتمام حجت کند. بدین جهت به مسجد رفت تا از حق خود دفاع نماید. پس از آنکه مقنعه بر سر نمود و خود را با چادر پوشاند، از خانه خارج شد و میان زنان بنی هاشم که او را احاطه نموده بودند، به سوی مسجد رفت . چنان قدم بر می داشت که گویی رسول خدا راه می رود. زمانی که وارد مسجد شد، ابوبکر آن جا نشسته بود و مهاجران و انصار هم حضور داشتند. به احترام حضرت پرده سفیدی آویختند و دختر رسول خدا در پشت آن قرار گرفت . چون خواست شروع به سخن کند، بر

اثر کثرت غم و اندوه ناله جانسوزی از دل کشید که عمومی مردم بی اختیار متأثر شده و گریستند. فاطمه که چنین دید، اندکی سکوت نمود تا مردم آرام گرفتند. آنگاه خطبه غرائی ایراد فرمود که بسیاری از حقایق در آن افشا گردید. این خطبه از خطبه های مشهوری است که علماء بزرگ شیعه و اهل سنت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند. این خطبه از هفت بخش تشکیل می گردد: بخش اول درباره توحید و صفات پروردگار و اسماء حسنی و هدف آفرینش است. بخش دوم مقام والای پیامبر و مسئولیت ها و اهداف اوست. بخش سوم از اهمیت قرآن و عمق تعلیمات اسلام و فلسفه و اسرار احکام سخن می گوید. در بخش چهارم، حضرت فاطمه ضمن معرفی خویش، خدمات پدرش رسول الله را به امت بازگو می نماید. بخش پنجم حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر را بیان می نماید. در بخش ششم از غضب فدک و بهانه های واهی که تراشیدند و پاسخ به این بهانه ها سخن می راند. در بخش هفتم به عنوان اتمام حجت از اصحاب راستین پیامبر استمداد می کند. مناسب است به بخشی از بررسی خطبه حضرت پردازیم و طوفانی را که بعد از رحلت پیامبر برخاست، در حد امکان بررسی کنیم. اکنون به قسمت هایی از خطبه اشاره می نمایم، پس از سلام و درود بر پیامبر فرمود: اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید جایگاه برگزیدگان را منزلگاه او ساخت، ناگهان کینه های درونی و آثار نفاق میان شما ظاهر گشت و پرده دین کنار رفت و گمراهان به صدا در آمدند و گمنامان فراموش شده، سربلند کرده و نعره های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت در آمدند. بانوی بزرگ اسلام در این بخش از سخنانش به بازماندگان احزاب جاهلی و منافقان اشاره دارد که در زمان حیات پیامبر عرصه بر آن ها تنگ شده و سر در لاک های خود فرو برده و در لانه های خود خزیده بودند اما با مرگ پیامبر از لانه ها سر بر آوردند و حرکت های مشکوک آغاز شد و خطوط انحرافی آشکار گشت. در بخش ششم به داستان غضب فدک و بهانه های غاصبان می پردازد و پاسخ های کوبنده به آن ها می دهد و می فرماید: ((آری، شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد و تسلیم تان شود. ناگهان آتش فتنه را برافروختید و شعله های آن را به هیجان در آوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید و به خاموش ساختن انوار تابان حق و از میان بردن سنت های پیامبر الهی پرداختید. به بهانه گرفتن کف - از روی شیر - آن را به کلی تا آخر مخفیانه نوشیدید. ظاهراً سنگ دیگران را به سینه می زدید اما باطنا در تقویت کار خود بودید. برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره ای جز شکیبایی نداشتیم، چون کسی که خنجر بر گلوئی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد. عجیب اینکه شما می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده است و ما از پیامبر خدا ارث نمی بریم. آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید. چه کسی حکمش از خداوند نافوذتر است، برای آنها که اهل یقین اند. آیا شما این مسائل را نمی دانید. آری می دانید و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم. شما مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود. ای فرزند ابی قحافه! به من پاسخ ده، آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث بیری و من از پدرم ارثی نبرم! چه سخن ناروایی! آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشت سر افکندید، در حالی که می فرمایید: ((و سلیمان وارث داوود شد)) و در داستان یحیی بن زکریا می فرماید: ((خداوند! تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد)). نیز می فرماید: ((و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته (از دیگران) سزاوارترند)). هم چنین می فرماید: ((خداوند درباره فرزندانمان به شما سفارش می کند که سهم پسر به اندازه سهم دو دختر باشد)). نیز فرموده: ((اگر کسی مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر به طور شایسته وصیت کند. این حقی است بر پرهیزکاران)). شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی ندارم و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست! آیا خداوند آیه ای مخصوص به شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته است، یا می گویند پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، با این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاه ترید. حال که چنین است، پس بگیرید آن ارث مرا، که همچون مرکب آماده و مهار شده و آماده بهره برداری است و بر آن سوار شوید، ولی بدانید در قیامت شما را دیدار خواهم کرد و بازخواست می نمایم و در آن روز چه جالب است که داور

خدا است و مدعی محمد (صلی الله علیه وآله) و موعد داوری رستاخیز. در آن روز زیانکاران پشیمانند و پشیمانی به حال آن ها سودی نخواهد داشت! بدانید هر چیزی که خداوند به شما داده، سرانجام پایانی دارد و در موعد خود انجام خواهد گرفت. به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده ای به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد)). در این بخش از خطبه، زهرای اطهر دلش از این می سوزد که به رغم زحمات طاقت فرسای پیامبر، بار دیگر احکام جاهلیت زنده می شود. در جاهلیت به دختر مطلقا ارث نمی دادند. اسلام ظهور کرد و خط بطلان بر این رسم کشید و همه بستگان را در ارث شریک دانست. بنابراین تنها مسئله فدک مطرح نیست. آنچه مطرح است در درجه اول، خطر احیای سنت های جاهلیت و محو سنن اسلامی است. بانوی بزرگ اسلام به پاسخ منطقی می پردازد و به افرادی که مدعی بودند رسول خدا فرموده ((ما پیامبران مطلقا ارثی نمی گذاریم)) از قرآن شاهد و گواه می آورد. حضرت زهرا با ذکر چند آیه از کتاب خدا ثابت می کند که این حدیث جعلی است، سپس می فرماید: اگر عذر شما ممنوع بودن ما از ارث است، بدانید در اسلام همه فرزندان از پدران و مادران ارث می برند. تنها کسانی مستثنا هستند که هم کیش و هم آیین پدر نباشند، یعنی غیر مسلمان از پدر و مادر مسلمان ارث نمی برد. آیا به عقیده شما آیین من و پدرم از هم جداست! سپس به این مسئله اشاره می کند که: آیا شما به قرآن آشناترید یا اهل بیت وحی، پسر عمویم از کاتبان وحی بوده و قرآن و تفسیر آن را از پیامبر شنیده، قرآن در خانه ما نازل شده است و نیز تمام راه های دیگر را بر شمرده و نفی می کند، سپس برای این که تصور نشود که بانوی بزرگ اسلام، دلبستگی به فدک به عنوان مال دنیا دارد، می فرماید: اکنون که چنین است، همه اش را در اختیار بگیرید و هر کار از شما ساخته است، انجام دهید. اما بدانید دادگاه عظیمی در پیش دارید که حاکمش خدا است و مدعی شما در آن دادگاه پیامبر است. در بخش دیگر از خطبه طایفه انصار را مورد خطاب قرار داده و می فرماید: ((ای جوانمردان و ای بازوی توانمند ملت و یاران اسلام! نادیده گرفتن حق مسلم من توسط شما برای چیست. این چه چشم پوشی است که در برابر ستمی که بر من وارد شده، نشان می دهید؟ آیا رسول خدا پدرم نمی فرمود:)) احترام هر کسی را با احترام فرزندان او باید نگه داشت؟)) چه زود اوضاع را دگرگون ساختید و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید! در حالیکه توانایی بر احقاق حق من را دارید و نیروی کافی بر آنچه می گویم، در اختیار شما است. آیا می گوئید محمد از دنیا رفت و با رفتن او همه چیز تمام شد و خاندان او باید به دست فراموشی سپرده شوند و سنت او پایمال گردد؟! آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام بود و فاجعه سنگینی که بر همه غبار غم فرو ریخت و شکاکانش هر روز آشکارتر و گسستگی آن دامنه دارتر و وسعتش فزون تر می گردد.)) سپس در ادامه می فرماید: ((قرآن صریحا گفته که محمد فقط فرستاده خدا است و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟ هر کس به عقب برگردد، هرگز به خداوند ضرری نمی رسد و خداوند به زودی شاگردان را پاداش خواهد داد)) . پس از سرزنشهای زیاد می فرماید: ((من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید و عافیت طلب شده اید. کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته تر بود، دور ساختید و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید و از فشار و تنگنای مسئولیت ها با بی اعتنایی دور شدید (۱۵۲).)) این خطبه نشان دهنده دانش و تدبیر و تقوای دختر رسول خدا بود. فاطمه (علیها السلام) چنان محکم و مستدل و قاطع سخن گفت که راه هرگونه پاسخ را بر شنوندگان بست. دومین خطبه حضرت از روزی که رسول خدا رحلت نمود، مصائب زهرا یکی پس از دیگری شروع گردید که به آنان اشاره شد. غم و اندوهی که به دختر رسول خدا هجوم آورد، هر یک به تنهایی کافی بود که قوی ترین افراد را به زانو در آورد، چه رسد به دختر مظلوم و تنهای رسول الله (صلی الله علیه وآله) مسلم است که غم و اندوه در جسم آدمی اثر می گذارد و او را رنجور و ناتوان می کند. زهرای اطهر دائما با چشم گریان و دل سوخته در فقدان پدر گریه می کرد و به حسنین می فرمود: کجا رفت پدرتان که به شما به شدت علاقمند بود (۱۵۳)! فاطمه (علیها السلام) پس از پدرش دو تا سه ماه بیشتر در قید حیات نبود و از کثرت حزن و اندوه و ضایعات جسمانی به بستر بیماری افتاد. حضرت فاطمه

اندامی باریک و لاغر داشت و پیامبر زمانی که در بستر بیماری قرار گرفت ، به او خبر داد که تو اولین کسی هستی که از اهل بیت به من ملحق می شوی . بیش از هفتاد و پنج روز طول نکشید که آن حضرت پس از مرگ پدر بدو پیوست ، با آن که در عنفوان جوانی بود (۱۵۴) . بعضی از نویسندگان خواسته اند وانمود کنند که چون فاطمه (علیها السلام) ضعیف المزاج و ناتوان بود، پدرش گفت که زودتر وفات می کند، در صورتی که در شرح حالات آن حضرت آمده که او ضعیف و بیمار نبود، بلکه دگرگونی های اوضاع و ستمگری های حزب سقیفه پس از رحلت پدرش ، او را به بستر بیماری انداخت . جوابی که آن حضرت به ((ام سلمه)) داد، موید این مطلب است . روزی ((ام سلمه)) به عیادت فاطمه رفت و از آن حضرت پرسید: ای دختر رسول خدا! چگونه ای ، فرمود: ((در حزن شدید و اندوه عظیمی هستم . از یک طرف فقدان پیامبر و از یک طرف دیگر ظلم و ستمی که به وصی او کردند و حجاب حرمش را هتک نمودند و منصب امامت را بدون آن که دلیلی از قرآن یا سنتی از پیامبر داشته باشند، غصب نمودند (۱۵۵))) . عیادت زنان مدینه چون بیماری حضرت زهرا (علیها السلام) شدت یافت ، زن های انصار و مهاجران به عیادت او آمده و احوالپرسی نمودند . دختر رسول خدا در پاسخ سوالات آن ها تنها درباره اعمال ننگین سقیفه و سستی و بی همتی مهاجران و انصار سخن گفت ، که از حقوق اهل بیت دفاع نکردند . دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبارزات خود را علیه دستگاه غاصبانه خلافت با حالت خستگی و رنجوری ، به گونه دیگری ادامه داد . در خطبه دیگر که مانند خطبه اولی نزد شیعه و سنی از مسلمات است ، روایت شده : ((زمانی که فاطمه بیمار بود و همان کسالت منجر به فوت او شد، زنان مهاجر و انصار به عیادتش رفته و عرض کردند: دختر پیامبر چگونه ای و با بیماری چه می کنی . زهرا (علیها السلام) پس از حمد و درود بر پدرش فرمود: به خدا سوگند! صبح کردم در حالی که دنیای شما در نظرم ناخوش می آید و از مردانان خشمگین و بیزارم ، زیرا آنان را به هر گونه آزمودم . چون هیچ گونه شایستگی در آنان ندیدم ، آنان را به دور افکندم و چون ایشان را امتحان نمودم ، دشمن شان گشتم . چقدر ناپسندی است کندی و فرسودگی پس از شدت و حدت ! چه زشت است تن به ذلت و خواری دادن و پراکنده شدن نیزه ها و تزلزل آرا و لغزیدن و دنبال هوی و هوس رفتن ! چه عمل زشتی انجام دادند که خداوند بر آن ها خشمگین گردید! آنان در عذاب جاودانی گرفتار خواهند شد . زمانی که چنین دیدم ، افسار کارهای ناپسندشان را به گردن خودشان افکندم و وبال و سنگینی این عمل را به عهده آن ها نهادم . وای بر آنها! چطور و چگونه خلافت و پایه های نبوت و هدایت و مهبط جبرئیل امین را از کسی که دانا به امور دین و دنیا بود برگرداند؟ راستی این یک خسران آشکاری است ! چه شد که مردم از ابوالحسن روی برتافته و از او اعراض نمودند؟! به خداوند سوگند! اگر امر خلافت را که پیامبر به عهده او گذاشته بود، به دست او می دادند، این کاروان را آرام و آهسته به سوی ترقی و تکامل رهبری می نمود و آن ها را به سر منزل خوشبختی و سعادت هدایت می کرد . به خدا قسم ! پیش کسوتان را به عقب ماندگان و شایسته و لایق را به نالایق مبدل می نمود . دماغشان به خاک مذلت باد، قومی که می پندارند کار خوبی انجام می دهند! آگاه باشید که آن ها مفسدان و تبهکارانند و خود نمی دانند . اما به جان خودم سوگند! این کردار و عمل آن ها آبستن حوادث و فتنه هایی است که نتایج سوء و وخیم آن به زودی بر همگان عیان خواهد گردید . دریغ بر شما که حسرت خواهید خورد . به کجا خواهید رفت ؟! چشمانتان از دیدن حقایق کور گشته است . اما ما به اجبار می توانیم شما را هدایت کنیم ، در حالی که شما آن را خوش ندارید (۱۵۶) ؟! راوی (سوید بن غفله) گوید: زنها پس از خروج از منزل فاطمه سخنان او را به مردانشان رساندند، آن گاه گروهی از مهاجران و انصار برای عذر خواهی نزد آن حضرت رفتند و عرض کردند: ای بانوی بانوان ! اگر ابوالحسن این مطالب را پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنیم ، به ما تذکر می داد، ما از او به کسی عدول نمی کردیم . زهرا (علیها السلام) فرمود: ((دنبال کار خود بروید . دیگر پس از این عذرخواهی دروغین ، عذری نیست و پس از این کوتاهی و تقصیرتان ، کاری نیست (۱۵۷) . در این سخنرانی حضرت زهرا (علیها السلام) درباره خود یا فدک و امور مادی سخنی به میان نیاورد . تمام این سخنان او در مورد غصب خلافت و نتایج شوم این عمل غاصبانه بود، تمام این ناراحتی و اعتراض حضرت به خاطر

این بود که دین خدا را در مسیر غیر حق می دید و نتیجه انحراف را مشاهده می کرد. او خلافت را برای شوهرش به خاطر حکومت و ریاست طلب نمی کرد، بلکه به خاطر این بود که علی (علیه السلام) منصوب از طرف خدا بود و او را برای اداره امور امت اسلام، از همه شایسته تر می دانست. او بود که اهداف پیامبر را جامه عمل می پوشانید و امت اسلام را در جهت ایمان و تقوا به حد نهایی تکامل می رسانید. از نظر دختر رسول خدا و علی بن ابیطالب، نه تنها خلافت بلکه تمام جهان پیشیزی ارزش نداشت، چنان که می فرماید: ان دنیاکم هذا لاءهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجزوم من ورقه فی فم جراده ما لعلی و نعم یفنی و لذه لا یبقی؛ (۱۵۸) دنیای شما در نظر من پست تر از استخوان خوکی است که در دست شخص جزام گرفته و کوچکتر و ناچیزتر از برگ پوسیده ای در دهان ملخی است. آخر علی را با نعمت های فانی شونده و لذت های ناپایدار دنیا چکار! باری آن روز دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حقایقی را بر اهل بیت (چه در مسجد و چه در خانه) آشکار می ساخت و آن ها را از عواقب کارشان بر حذر داشت که بعدها به وقوع پیوست و پس از اندک زمانی صحت بیانات آن حضرت بر همگان روشن شد. نیم قرن بیشتر نگذشته بود که به دستور یزید پلید، مردم شهر مدینه مورد قتل عام قرار گرفتند. به مرور زمان تمام کشورهای اسلامی محل تاخت و تاز حکام ستمگر و شرابخواری بنی امیه و بنی عباس گردید و منصورها و متوکل ها به نام حاکم و خلیفه مسلمانان بر همه چیز مسلط شدند و خلفای حقیقی پیامبر یعنی ائمه معصومین به حبس و زندان افتاده و در آخر مسموم گردیدند. خشت اول چون نهاد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج عیادت شیخین خبر شدت گرفتن بیماری حضرت زهرا در مدینه شایع گردید و شیخین (ابوبکر و عمر) که می دانستند در حق خاندان رسول مخصوصا پاره تن آن حضرت ستمگری ها کرده بودند، از ترس افکار عمومی در صدد دلجویی بر آمدند و آماده عیادت حضرت گردیدند. می خواستند به هر گونه که شده با عذرخواهی و پوزش، بر خطاهای گذشته پوشش بنهند. مورخان نوشته اند: ابوبکر به اتفاق عمر برای عیادت دختر رسول خدا به در خانه او رفتند، ولی آن حضرت اجازه ورود نداد. شیخ صدوق می گوید که ابوبکر سوگند یاد نمود تا رضایت زهرا (علیها السلام) را جلب نکند، زیر سقفی نرود! به همین جهت شب را در بقیع به سر برد. عمر نزد امام علی رفت و گفت: ابوبکر پیرمرد دل نازکی است و ما چندین بار به در منزل فاطمه رفته ایم و او به ما اجازه ورود ن داده است. شما وساطت کنید و برای ما وقت و اجازه عیادت بگیرید. علی (علیه السلام) نزد فاطمه (علیها السلام) آمد و جریان را بیان نمود. اما زهرا قبول نکرد و سوگند یاد نمود که: ((صحبت نخواهم کرد تا پدرم را ملاقات نمایم و از ظلم و تعدی آن ها به رسول خدا شکایت نمایم)). حضرت امیر فرمود: آن ها مرا واسطه قرار دادند که از شما برای آن ها وقت ملاقات بگیرم. زهرا فرمود: ((چون خانه خانه توست و من هم همسر تو هستم و اطاعت شوهر بر زن واجب است، من با امر تو مخالفت نمی کنم)). علی (علیه السلام) بیرون رفت و به آن ها اجازه ورود داد. آن ها وارد شدند و به زهرا سلام کردند، ولی آن حضرت روی خود را برگردانید و پاسخ آن ها را نداد. ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر! ما آمده ایم تا رضایت شما را به دست آوریم از شما خواهش می کنیم که ما را ببخشید و از آن چه بر شما رسیده از ما درگذرید! زهرا فرمود: ((شما اول جواب مرا بدهید. آیا از پیامبر شنیدید که درباره من فرمود: ((فاطمه پاره تن من است و من از او هستم. هر که او را بیازارد، مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است. هر که پس از مرگ فاطمه را بیازارد، مانند آن است که در زمان حیاتم مرا آزرده است)). آن دو گفتند: آری شنیدیم، آن گاه فاطمه فرمود: ((پروردگارا! شاهد باش این دو نفر مرا آزرده اند! با شما سخن نمی گویم تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما شکایت نمایم (۱۵۹)). ابابکر صدا به واویلا بلند نمود و گفت: ای کاش مادر مرا نزیایده بود! ای فاطمه! من از خشم خدا و خشم تو به خدا پناه و می برم! عمر که وضع را چنین دید، با تندی به ابابکر گفت: عجیب است از این مردم که زمام امور خود را به دست تو دادند و تو را به زمامداری خود منصوب نموده اند، در حالی که از خشم زنی جزع و فزع می کنی و از رضایت او خشنود می شوی! سپس برخاستند و بیرون رفتند! (۱۶۰) ۳. وفات فاطمه (علیها السلام) از اسماء بنت عمیس روایت شده که: فاطمه به من فرمود: از این که جنازه زنها را برای حمل روی تخته ها گذاشته و بر آن پارچه می کشند و

برجستگی بدن پیدا است ، خوشم نمی آید. اسماء گفت : موقعی که حبشه بودم ، چیزی دیدم که نظر شما را تامین می کند و اکنون آن را برای شما تهیه می کنم . آن گاه چند چوب تر از شاخه خرما کنده و آن ها را خم نمود و به دو طرف بسته ، رویش پارچه کشید. چون فاطمه آن را دید گفت : چیز خوبی است ! جنازه زن از مرد شناخته نمی شود. اسماء می گوید: فاطمه به من گفت : زمانی که از دنیا رفتم ، مرا غسل بده و غیر از علی کسی داخل نشود (۱۶۱). در روزهای آخر که حال دختر رسول خدا رو به وخامت نهاد، یک روز به علی (علیه السلام) فرمود: در خود آثار مرگ را مشاهده می نمایم . می خواهم وصیت کنم . امام علی (علیه السلام) فرمود: هر وصیتی که مایل هستی بکن ! یقین داشته باش به وصیت تو عمل خواهم نمود! امام علی کنار بستر فاطمه نشست و دیگران از اتاق خارج شدند. فاطمه گفت : ای پسر عمو! تا کنون در خانه ات دروغ نگفته ام و از دستورهایت سرپیچی نکرده ام . علی فرمود: معاذالله ! خداشناسی و پرهیزکاری و تقوای تو بالاتر از این هاست که احتمال خلاف درباره ات تصور شود. به خدا سوگند! جدایی تو بر من گران است اما چکنم که چاره ای از مرگ نیست . به خدا قسم ! خاطره جدایی رسول الله را برایم تازه کردی . مرگ نابهنگام تو حادثه دردناکی است . انا لله و انا الیه راجعون . چه مصیبت ناگواری است ! این مصیبت جانسوز را هرگز فراموش نمی کنم ! سپس ساعتی با هم گریستند، بعد از کمی آرامش امام علی سر همسرش را در دامن گرفت و فرمود: هر چه میل داری وصیت کن . مطمئن باش به وصایای تو جامه عمل خواهم پوشاند (۱۶۲). لحظاتی بسیار تلخ بود. وداع دو یار نمونه اسلام و دو زوج مهربان . همسر جوانی که پس از زندگی کوتاه زنشویی باید از شوهر و فرزندان خود وداع کند. این لحظات بسیار دردناک بود. علی (علیه السلام) به یاد آورد که همسرش در مدت کوتاه عمرش چه زندگی پر فراز و نشیبی را سپری کرد؛ چه صدماتی را تحمل نمود؛ از این رو اشک از دیدگانش جاری شد. از طرفی زهرا (علیها السلام) به یاد می آورد علی (علیه السلام) را باید تنها بگذارد. به او در بین این همه دشمن چه می گذرد! لحظه ای به غربت شوهر عزیزش اندیشید و به بچه های خردسالش . قطرات اشک از دیدگانش سرازیر گردید. جدایی حقیقت تلخی بود که ناچار به قبولش بودند. سپس زهرا (علیها السلام) شروع به وصیت کرد (۱۶۳). و فرمود: خداوند به تو جزای خیر عنایت فرماید، ای پسر عموی رسول خدا! وصیت می کنم که اولاً بعد از من با ((امامه)) ازدواج کن زیرا نسبت به طفلان من ، مانند خودم مهربان است . مردها بدون زن نمی توانند زندگی کنند (۱۶۴). مرا شبانه غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار. اجازه نده اشخاصی که حقم را غصب کردند و اذیت و آزارم نمودند، بر من نماز بخوانند یا به تشییع جنازه ام حاضر شوند، زیرا دشمن من و دشمن رسول الله هستند (۱۶۵). برای من تابوتی تهیه کن که بدنم پیدا نباشد (۱۶۶). از ابن عباس روایت شده : زمانی که حضرت زهرا از دنیا رفت ، امام علی آمد و روپوش را کنار زد و کنار حضرت ، وصیت نامه کتبی را مشاهده نمود: ((بسم الله الرحمن الرحیم . این وصیت نامه فاطمه دختر رسول خدا است . به یگانگی خداوند شهادت می دهم و شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه وآله) رسول خداست . بهشت و دوزخ حق است و در وجود قیامت شکی نیست . خداوند مردگان را مبعوث می کند. یا علی ! خدا مرا همسر تو قرار داد تا در دنیا و آخرت با هم باشیم . اختیار در دست تو است . یا علی ! در شب مرا غسل بده و کفن کن و حنوط نما و به خاک بسپار. به احدی اطلاع مده . اکنون با شما وداع می کنم . سلام مرا به فرزندانم که تا قیامت به وجود می آیند برسان . آخرین لحظات زندگی حضرت زهرا (علیها السلام) زهرا (علیها السلام) در بستر بیماری قرار گرفته ، حالش لحظه به لحظه رو به وخامت می رود. علی (علیه السلام) جز برای کارهای ضروری از کنار بستر همسر عزیزش بر نمی خیزد. اطفال آن حضرت دور بستر مادر گرد آمده بودند. به قیافه معصوم مادر بیمارشان نگاه می کردند که گاهی از شدت کسالت بیهوش می گردید و گاه چشمانش را باز کرده ، به اطفال عزیز و همسر مهربانش نگاه حسرت باری می افکند. لحظات با سختی و کندی سپری می گردد. لحظاتی که کبوتر عشق می خواهد از قفس پرواز نماید و آشیانه را ترک گوید. صفا و عشق و محبت و عاطفه را با خود به گور ببرد. آه چه دردناک و سخت است این جدایی ! اسماء می گوید: هنگامی که وفات فاطمه نزدیک شد، به من فرمود: جبرئیل در زمان وفات پدرم قدری کافور برایش آورد. آن را سه قسمت

نمود، یک قسمت برای خودش برداشت و یک قسمت را برای علی گذاشت و یک قسمت را به من داد، که در فلان مکان گذاشته ام. اکنون بدان احتیاج دارم. آن را حاضر کن. اسماء کافور را آورد، آن حضرت خود را شستشو داد و وضو گرفت و به اسماء فرمود: لباس های نمازم را حاضر کن و بوی خوش برایم بیاور. اسماء لباس ها را حاضر نمود، پس لباس ها را پوشید و بوی خوش استعمال کرد و رو به قبله در بسترش خوابید و به اسماء فرمود: من استراحت می کنم، ساعتی صبر کن، سپس مرا صدا بزن. اگر جواب نشنیدی، بدان که از دنیا رفته ام. علی را زود خبر کن. اسماء می گوید: قدری صبر کردم، آن گاه به در حجره آمدم، زهرا را صدا زدم، ولی جوابی نشنیدم. وقتی روپوش را از صورتش کنار زدم، دیدم که از دنیا رفته است، روی جنازه اش افتادم. می بوسیدم و می گریستم. ناگاه حسن و حسین (علیه السلام) وارد شدند. احوال مادرشان را پرسیدند و گفتند: اکنون موقع خواب مادرمان نیست. گفتم: ای عزیزانم! مادرتان از دنیا رفته است. حسن و حسین روی جنازه مادر افتادند و آن را می بوسیدند و گریه می کردند. حسن می گفت: مادر جان! با من سخن بگو. حسین می گفت: مادر جان! من حسین توام. پیش از آن که روح از بدنم مفارقت کند، با من سخن بگو. یتیمان زهرا به جانب مسجد شتافتند تا پدرشان را از جریان با خبر کنند. زمانی که خبر مرگ زهرا به علی رسید، از شدت غم و اندوه بی تاب گردید و فرمود: ای دختر پیامبر! وجود تو تسلی بخش من بود. بعد از تو از که تسلیت جویم (۱۶۷) صدای گریه از خانه زهرا بلند گردید. مردم مدینه با خبر شدند. صدای ضجه و شیون از شهر بلند شد و همگی به سوی خانه حضرت علی حرکت کردند. زنان بنی هاشم در منزل حضرت گرد آمده، گریه کنان می گفتند: یا سیدتاه، یا بنت رسول الله! علی (علیه السلام) نشسته بود و حسن و حسین اطرافش گریه می کردند. ام کلثوم می گریست و می گفت: یا رسول الله! اکنون تو را یکبار دیگر از دست دادیم. مردم بیرون منزل اجتماع کرده و منتظر خروج جنازه بودند که بر آن نماز بخوانند. ابوذر از منزل خارج گردید و به مردم گفت: پراکنده شوید، چون تشییع جنازه به تاخیر افتاد (۱۶۸). مراسم کفن و دفن زهرا (علیها السلام) علی بن عیسی در کشف الغمه می نویسد: امام علی (علیه السلام) گفت: یا اسماء! او را غسل بده و کفن کن، نیز حنوط کن. آن گاه بر او نماز خواندند و شبانه در بقیع دفن کردند. او بعد از نماز عصر فوت کرده بود (۱۶۹). امام علی چون خواست بند کفن را ببندد، صدا زد: یا زینب، یا ام کلثوم، یا حسن، یا حسین! بیایید با مادرتان وداع کنید. دیگر او را نخواهید دید. یتیمان زهرا (علیها السلام) خود را روی جنازه مادر انداختند. او را می بوسیدند و می گریستند. علی (علیه السلام) یتیمان را از روی جنازه مادر برداشت (۱۷۰). سپس بر جنازه نماز خواند و آن را حرکت دادند. عباس و فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و حسن و حسین (علیهم السلام)، عقیل، بریده و حذیفه و ابن مسعود در تشییع جنازه شرکت نمودند (۱۷۱). جنازه را به خاک سپردند. امام علی هفت صورت قبر درست کرد تا بین آنها قبر آن حضرت مشخص نباشد. در روایت دیگر وارد شده که چهل صورت قبر درست کرد (۱۷۲). عمر، ابوبکر و سایر مسلمانان بامداد تشییع جنازه به سوی خانه علی (علیه السلام) حرکت نمودند. مقداد گفت بدن زهرا دیشب به خاک سپرده شد. عمر به ابوبکر گفت: نگفتم که چنین می کنند. عباس گفت: چون خود آن حضرت وصیت نموده بود که شبانه دفنش کنند، ما هم طبق وصیت عمل نمودیم. عمر گفت: دشمنی و حسد شما بنی هاشم تمام شدنی نیست. من تصمیم دارم قبر فاطمه را بشکافم و بر او نماز بخوانم. علی گفت: ای عمر! به خدا سوگند! اگر بخواهی چنین کاری انجام دهی، با شمشیر خونت را می ریزم. وقتی عمر وضع را خطرناک دید، از تصمیمش منصرف گشت (۱۷۳). حسین بن علی فرمود: ((چون فاطمه وفات یافت، امیر مومنان او را مخفیانه به خاک سپرد و جای قبرش را ناپدید نمود. سپس رو به جانب قبر رسول الله نمود و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! از جانب من و از جانب دخترت و دیدار کننده ات و آن که در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا زود آمدن او را نزد تو برایش برگزیده است! یا رسول الله! به همین زودی دختر از همدست شدن امت بر ربودن حقش به تو گزارش خواهد داد. همه سرگذشت را از او پرس و گزارش را بخواه، زیرا چه بسا درد دل هایی داشت که چون آتش در سینه اش می جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت، ولی اکنون می گوید و خداوند

هم دآوری می فرماید و او بهترین داوران است (۱۷۴)). مفضل می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چه کسی فاطمه را غسل داد، فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام). من از این مطلب تعجب کردم، فرمود: گویا از آن چه به تو خبر دادم، در شگفت شدی. عرض کردم: قربانت گردم! چنین است. فرمود: ((او صدیقه (معصوم) است و جز معصوم نباید او را غسل دهد. مگر نمی دانی که مریم را جز عیسی غسل نداد.